



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



امریہ معروف  
نہی از منکر

پہلے مکتوبہ از کتاب از شیخ فاضل العالی

تالیف: حضرت آیۃ اللہ العظمیٰ روحانی مدظلہ العالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امر به معروف و نهی از منکر: برگرفته از کتاب ارزشمند فقه الصادق آیت الله العظمی سید صادق روحانی

نویسنده:

## آیت الله العظمی سید محمد صادق روحانی

ناشر چاپی:

مهر امیرالمومنین (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۸	امر به معروف و نهی از منکر : برگرفته از کتاب ارزشمند فقه الصادق آیت الله العظمی سید صادق روحانی
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	فهرست مطالب
۱۵	اشاره
۱۶	مقدمه حضرت آیت الله العظمی روحانی (دام ظلّه)
۲۴	فصل اول: ادله ی وجوب امر به معروف و نهی از منکر
۲۴	اشاره
۲۵	دلیل اول: عقل
۲۵	اشاره
۲۶	توضیح جمله ی شرطیه
۲۹	دلیل دوم: کتاب (آیات قرآن کریم)
۲۹	(۱) آیات ایجابی
۴۸	(۲) آیات معارض
۵۵	دلیل سوم: سنت
۸۰	دلیل چهارم: اجماع
۸۲	فصل دوم: مسائل مرتبط با امر به معروف و نهی از منکر
۸۲	اشاره
۸۳	مسأله اول: تعریف معروف و منکر، و حکما مره مستحب
۸۶	مسأله دوم: اقسام امر به معرف و نهی از منکر
۸۶	(۱) امر به معروف و نهی از منکر، واجب عینی یا کفایی ؟
۹۰	(۲) امر به معروف و نهی از منکر، اجتماعی و فردی ؟
۹۸	مسأله سوم: بررسی شرایط امر به معروف و نهی از منکر

۹۸	.....	اشاره
۹۹	.....	(۱) شناخت معروف و منکر
۱۰۳	.....	(۲) شناخت مأمور و منهی از معروف و منکر
۱۰۷	.....	(۳) احتمال تأثیر در امر به معروف و نهی از منکر
۱۱۸	.....	(۴) اصرار و پافشاری بر انجام کار
۱۲۱	.....	(۵) ایمنی از ضرر
۱۲۱	.....	اشاره
۱۳۱	.....	فروعاً شرط ایمنی از ضرر
۱۳۴	.....	(۶) اجتناب آمر و ناهی از محرمات
۱۴۱	.....	(۷) مکلف بودن آمر، ناهی، مأمور و منهی
۱۴۳	.....	مسأله چهارم: مراتب انکار
۱۴۳	.....	اشاره
۱۴۳	.....	الف) انکار به قلب
۱۴۸	.....	ب) انکار به زبان
۱۴۹	.....	ج) انکار با دست
۱۴۹	.....	اشاره
۱۵۳	.....	ترتیب بین مراتب سه گانه
۱۵۶	.....	مسأله پنجم: زخم زدن و کشتن بدون اجازه ی امام
۱۵۶	.....	اشاره
۱۶۳	.....	فروعاً مسأله چهارم و پنجم
۱۷۰	.....	فصل سوم: مباحث تکمیلی
۱۷۰	.....	اشاره
۱۷۱	.....	یکم: ثبوت منصب حکومت برای مجتهد
۱۸۲	.....	دوم: مزاحمت مجتهدان نسبت به یکدیگر
۱۸۵	.....	سوم: جواز اقامه ی حدود برای حاکم شرع
۱۸۵	.....	اشاره

- ۱۸۶-----ادله ی جواز
- ۱۹۰-----ادله ی عدم جواز
- ۱۹۲-----چهارم: امر به معروف و نهی منکر خانواده
- ۱۹۵-----پنجم: اخذ اجرت در امر به معروف
- ۱۹۹-----ششم: وظیفه ی مصلح در قبال جامعه
- ۲۰۱-----آشنایی با آثار حضرت آیت الله العظمی روحانی (دام ظلّه)
- ۲۰۲-----تالیفات
- ۲۰۶-----درباره مرکز

## امر به معروف و نهی از منکر : برگرفته از کتاب ارزشمند فقه الصادق آیت الله العظمی سید صادق روحانی

### مشخصات کتاب

سرشناسه: روحانی ، سید محمد صادق ، 1303 -

عنوان قراردادی: فقه الامام جعفر الصادق (ع). برگزیده

تبصره المتعلمین . شرح

عنوان و نام پدیدآور: امر به معروف و نهی از منکر: برگرفته از کتاب ارزشمند فقه الصادق آیت الله العظمی سید صادق روحانی / ترجمه اسماء خواجه زاده.

مشخصات نشر: قم: مهر امیرالمومنین (ع) ، 1391.

مشخصات ظاهری: 196 ص.

شابک: 30000 ریال : 1-164-159-964-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتاب حاضر ترجمه مبحث امر به معروف و نهی از منکر از کتاب "فقه الصادق" که آن خود شرح و تعلیقی بر کتاب "تبصره المتعلمین" اثر علامه حلی است.

یادداشت: عنوان عطف امر به معروف و نهی از منکر

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

عنوان عطف: امر به معروف و نهی از منکر

عنوان دیگر: ترجمه ی مبحث امر به معروف و نهی از منکر کتاب فقه الصادق آیت الله العظمی سید صادق روحانی.

موضوع: علامه حلی ، حسن بن یوسف ، 648 - 726ق. . تبصره المتعلمین -- نقد و تفسیر

موضوع: فقه جعفری -- قرن 8ق.

شناسه افزوده: خواجه زاده، اسماء، 1359- ، مترجم

شناسه افزوده: علامه حلی ، حسن بن یوسف ، 648 - 726ق. . تبصره المتعلمین . شرح

رده بندی کنگره: BP182/3 /ع8ت20214 1391



رده بندی ديويي: 297/342

شماره کتابشناسی ملی: 2907969

وضعیت رکورد: فاپا

ص: 1

**اشاره**



امر به معروف و نهی از منکر

برگرفته از کتاب ارزشمند فقه الصادق آیت الله العظمی سید صادق روحانی

ص: 3

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 4

## فهرست مطالب

تصویر

□

ص: 5



کتابی که در پیش رو دارید، تحقیقی ارزشمند درباره اهمیت و جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در فقه شیعه است. حضرت آیت الله العظمی روحانی (مد ظله العالی) در این کتاب، با استناد به منابع مهم حدیثی و فقه امام صادق (علیه السلام)، به بحث درباره اهمیت و وجوب شرایط امر به معروف و نهی از منکر در فرهنگ شیعی پرداخته اند. معظم له احکام و آداب شرعی و فقهی این فریضه واجب را به طور مستند تبیین نموده، و دیدگاه های عالمان بزرگ شیعه، از آغاز تا عصر حاضر را نیز در تبیین و توضیح این فریضه الهی مورد استفاده قرار داده اند.

اصل این بحث که در فصل چهارم جلد نوزدهم کتاب گران سنگ فقه الصادق آمده است، به زبان عربی به رشته تحریر درآمده و نخستین بار در سال 1396 هجری قمری با عنوان مستقل «الامر بالمعروف والنهی عن المنکر والتقیه»، منتشر شده است. اکنون و با توجه به اهمیت موضوع امر به معروف و نهی از منکر در جامعه اسلامی، ترجمه فارسی این کتاب در اختیار علاقمندان قرار می گیرد.

امید است که در سایه توجهات حضرت حق، و با بهره گیری از بیانات راه گشای و راه نمای پیشوایان دین (علیهم السلام) بتوانیم در راستای احیای این دو فریضه الهی گام برداریم.

مترجم

ص: 7

## مقدمه حضرت آیت الله العظمی روحانی (دام ظلّه)

«الحمد لله على ما أولانا من التفقه في الدين، والهدايه إلى الحق المبين، وأفضل صلواته على رسوله صاحب الشريعة الخالده إلى يوم الدين، وعلى آله العلماء بالله الأمانة على حلاله وحرامه أجمعين».

انسان به لحاظ طبیعت و ماهیت موجودی اجتماعی است، و در آیات بسیاری از قرآن کریم به این معنا اشاره شده است؛ مانند: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُرُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا؛ «ای مردم، ما همه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آن گاه شعبه های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا بزرگوار و با افتخارترین شما نزد خدا با تقواترین شمایند، همانا خدا کاملاً دانا و آگاه است»<sup>(1)</sup>؛ و نیز: وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا؛ «و او خدایی است که از آب (نطفه) بشر را آفرید و بین آنان خویشی نسب و بستگی ازدواج قرار داد، و خدای تو (بر هر چیز) قادر است»<sup>(2)</sup>. آیات دیگری نیز به این مطلب اشاره دارد.

اولین اجتماعی که انسان در آن حاضر می شود، اجتماع خانواده است که با ازدواج شکل می گیرد. پس از آن، انسان هم نوع خویش را در راه رفع نیازهایش به خدمت می گیرد و این روند تا بدان جا ادامه می یابد که خود را به شکل ریاست و حکومت نشان می دهد.

در برخی آیات قرآن کریم به این مطلب اشاره شده که مردم در

ص: 8

---

1- حجرات (49): 13.

2- . فرقان (25): 54.



آغاز خلقت، امتی واحد بودند و تفاوتی میان افراد وجود نداشت؛ پس از آن، اختلافات پدیدار گردید و خداوند انبیا را همراه کتاب مبعوث گردانید تا اختلافات مردم را از میان بردارند و آن‌ها را به اجتماعی واحد بازگردانند. از جمله آن آیات این آیه است که می‌فرماید: **كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ؛** «مردم یک گروه بودند، خدا رسولان را فرستاد که (نیکوکاران را) بشارت دهند و (بدان را) بترسانند، و با آنان کتاب به راستی فرستاد تا در موارد نزاع مردم تنها دین خدا به عدالت حکمفرما باشد» (1).

اسلام عزیز اولین مبلّغی است که از مردم خواسته است به اجتماع اطراف خود توجه داشته باشند، و آن‌ها را به سوی زندگی سعادت‌مندانه و حیات نیکو در سایه‌ی اجتماع فراخوانده است. خداوند متعال می‌فرماید: **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا؛** «وهمگی به رشته (دین) خدا چنگ زده و به راه‌های متفرّق نروید» (2) تا آن‌جا که می‌فرماید: **وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛** «و باید برخی از شما مسلمانان، خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند و امر به نیکوکاری و نهی از بدکاری کنند، و اینها (که واسطه هدایت خلق هستند) رستگار خواهند بود» (3)؛ هم‌چنین آیات **إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَأَنتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ؛** «آنان که دین را پراکنده نمودند و (در آن) فرقه فرقه شدند (چشم از آنها ببوش) چنین

ص: 9

1- بقره (2): 213.

2- آل عمران (3): 103.

3- آل عمران (3): 104.

کسان به کار تو نیایند»(1)، وَلَا تَنَازَعُوا فِتْنَةً لِّمَوِّا وَتَذَهَبَ رِيحُكُمْ؛ «و هرگز راه اختلاف و تنازع نپوید که در اثر تفرقه ترسناک و ضعیف شده و قدرت و عظمت شما نابود خواهد شد»(2)، إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْدَحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ؛ «به حقیقت مؤمنان همه برادر یکدیگرند پس همیشه بین برادران ایمانی خود صلح دهید»(3). این آیات و آیات فراوان دیگر، انسان ها را به اتحاد و اتفاق، که از مزایای معنوی جوامع انسانی است، فرا می خوانند.

راز آشکار این اهتمام، آن است که افعال مردم، در عین حال که بی شمارند، دارای یک ماهیت هستند و ناگفته پیداست که گردهم آیی این افعال، تأثیر و قدرت آن را افزون خواهد کرد؛ همان طور که جمع شدن آب در یک جا به مراتب سودمندتر از زمانی است که در چندین ظرف و به شکل پراکنده جمع شده باشد. اتحاد افعال نیز موجب ایجاد هسته ی دیگری در جامعه می شود که با توجه به خصوصیات و توانایی مردم، و نیز عملکرد آنان، نیروی اجتماعی قدرتمندی را به وجود می آورد که هنگام بروز تعارض و تضاد، بر توانایی های فردی غلبه می کند. در چنین جامعه ی صالحی، افراد نیز خواه ناخواه فساد نمی کنند. عکس این مطلب هم صادق است و در جامعه ی فاسد، تربیت اخلاق و غرایز به سرانجام نمی رسند؛ و این امر، اساس وجود یک جامعه است.

به همین دلیل، عقیده داریم که اسلام مهم ترین احکام و قوانین خود مانند: حج، جهاد، نماز و زکات را بر مبنای جامعه وضع نموده

ص: 10

---

1- انعام (6): 159.

2- انفال (8): 46.

3- حجرات (49): 10.

و از آن محافظت کرده است؛ و در کنار همه ی این فرایض، دعوت به خوبی و امر به معروف و نهی از منکر را قرار داده تا هدف جامعه ی اسلامی، سعادت حقیقی، تقرب و منزلت نزد خدای متعال باشد. هم چنین، اسلام در کنار مواردی از قبیل اجرای حدود، اجرای قصاص، اخذ دیه و سیاست های صحیح حکیمانه، صادقانه، مخلصانه و سودمندی که حکومت اسلامی مشروع، نگاهبان آن است، ضمانت اجرای قوانین خود را بر عهده ی جامعه نهاده است. از سوی دیگر، چون امر به معروف و نهی از منکر سبب انجام واجبات، اطمینان خاطر مذاهب، برطرف گردیدن مظالم، آبادانی زمین، سامان یافتن امور، کشاندن جامعه به سوی عزت و صلاح، چشیدن شیرینی نعمت و ظهور نشانه های سعادت است، عقل نیز حُسن آن را درمی یابد.

\* به همین دلیل، امر به معروف و نهی از منکر به اجماع مسلمانان شرعاً واجب، بلکه از ضروریات دین، و بلکه از مهم ترین و بزرگ ترین واجبات است؛ و نیز، روش صالحان، راه انبیا و مرسلین و بلکه از سجایای پروردگار جهانیان است. از این رو، در روایات آمده است:

«لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا نُزِعَتْ مِنْهُمْ الْبَرَكَاتُ، وَ سَلَّطَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ نَاصِرٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ» (1).

«تا زمانی که مردم امر به معروف و نهی از منکر نمایند و در کارهای نیک و تقوا به یاری یکدیگر بشتابند، در خیر و سعادت

ص: 11

---

1- التهذيب، ج 6، ص 181، ح 23؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 123، ح 21144. این عبارت در وسائل الشیعه چنین آمده است: «لَا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا أَمَرُوا...».

خواهند بود. اما اگر چنین نکنند، برکت ها از آنان گرفته شود و گروهی بر گروه دیگر سلطه پیدا کنند که نه در زمین یاوری دارند، نه در آسمان». چه جای تعجب است؟! چراکه این دو، وظیفه ای مهم هستند و خداوند به خاطر آن پیامبرانی مبعوث کرده است؛ وظیفه ای که هرگونه سستی در اجرای آن در جامعه ی اسلامی، اسلام را به سمت اضمحلال و نابودی سوق داده، جهالت، گمراهی و فساد را گسترش خواهد داد و موجب می شود مردم از جایی که احتمال نمی دهند، هلاک شوند.

با این حال، در عصر حاضر، اتفاقی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از وقوع آن می ترسید، رخ داده است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«كَيْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَقِيلَ لَهُ وَ يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ، كَيْفَ بِكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ؟ فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا؟» (1).

چگونه است حال شما هنگامی که زنان شما فاسد و جوانان شما فاسق گردند؟ و آن در صورتی است که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید. عرض کردند: آیا چنین زمانی فرا می رسد؟ حضرت فرمود: آری، بدتر از این هم می شود و آن این که: چگونه است حال شما هنگامی که امر به منکر و نهی از معروف کنید؟ عرض کردند: ای پیامبر! آیا این چنین وضعی فرا خواهد رسید؟ فرمود: آری، بدتر از این هم می گردد. و آن این که: چگونه است

ص:12

حال شما زمانی که معروف در جامعه منکر و منکر معروف گردد؟».

پس، إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

بحثی نیست که وجوب امر به معروف و نهی از منکر شرایطی دارد؛ لکن این مطلب بر گروهی مشتبه شده است؛ چنان که برخی شرایط واجب را جزء شرایط وجوب برشمرد، آن گاه این شرایط را نیز به میل خود تفسیر کرده اند! مثل این که آن ها از آنچه بر ترک این فریضه مترتب است، غافل اند! به ویژه سکوت در مقابل بدعت گزاران در دین که دشمنان حق هستند. کسانی که اگر فرصت یابند احکام خدای متعال را تبدیل می کنند و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را تغییر می دهند؛ چنان که از اسلام تنها نامی و از قرآن تنها رسمی باقی می ماند.

امام باقر (علیه السلام) درباره ی ایشان فرموده است:

«يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَتَّبِعُ فِيهِمْ قَوْمٌ مُرَاءُونَ يَتَّقَرُّونَ وَ يَتَسَكَّبُونَ حِدَائًا مَدْفَهَاءًا لَا يُوجِبُونَ أَمْرًا بِمَعْرُوفٍ وَ لَا نَهْيًا عَنْ مُنْكَرٍ إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الصَّرَرَ يَطْلُبُونَ لِأَنْفُسِهِمُ الرُّحْصَ وَ الْمَعَاذِيرَ يَتَّبِعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ وَ فَسَادَ عَمَلِهِمْ يَقْبَلُونَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ مَا لَا يَكْلِمُهُمْ فِي نَفْسٍ وَ لَا مَالٍ وَ لَوْ أَضْرَّتِ الصَّلَاةُ بِسَائِرِ مَا يَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَبْدَانِهِمْ لَرَفَضُوهَا كَمَا رَفَضُوا أَسْمَى الْفَرَايِضِ وَ أَشْرَفَهَا...» (1).

در آخرالزمان مردمی خواهند بود که از گروه خاصی پیروی می کنند که ریاکارند و تظاهر می کنند که قاری قرآن و اهل عبادت اند. آنان تازه کار و ساده لوح اند، نه امر به معروفی را بر خود واجب می دانند نه نهی از منکری را؛ مگر زمانی که از ضرر و زیان محفوظ باشند. پیوسته در این راه برای خود عذر و بهانه می تراشند. اینان اشتباهات و لغزش هایی را که در رفتار و گفتار عالمان حقیقی

ص: 13

---

1- اصول کافی، ج 5، ص 55، ح 1؛ التهذيب، ج 6، ص 180، ح 21.

رخ داده است، پی می گیرند. در انتظار مردم به نماز و روزه و اعمالی که برای مال و جانشان خطری ندارد، روی می آورند. اگر زمانی شرایطی پیش آید که نماز خواندن هم سبب بروز مشکلی برای مال ها و بدن هایشان شود، نماز را نیز ترک می کنند؛ همان گونه که کامل ترین و والاترین فرایض را ترک کردند».

مثل این حدیث از سید جوانان اهل بهشت، امام حسین (علیه السلام)<sup>(1)</sup> و نیز در نامه امام زین العابدین (علیه السلام) به محمد بن مسلم زهری وارد شده است؛ بلکه هر یک از امامان معصوم (علیه السلام) احادیثی نظیر حدیث فوق بیان فرموده اند که إن شاء الله بیان خواهد شد<sup>(2)</sup>.

تجربه نشان داده است در هر عصری - مانند این عصر - که این وظیفه ی بزرگ به خاطر ضعف نفس، ترس از ضرر متوهم یا مکروه و یا طمع در زینت های دنیای پست ترک شده، فساد دین و دنیا در پی آن ظاهر گردیده، برکت از میان امت برداشته شده و ظالمان بر مردم مسلط شده اند؛ و نه در زمین و نه در آسمان، یاری گری برایشان نبوده است. از دیگر سو، در هر عصری که مصلح یا عالمی ربّانی این فریضه را اقامه کرده، امور جامعه به سوی صلاح و عزّت سوق داده شده، نشانه های سعادت بر مردم پدیدار گردیده و آنان طعم شیرین نعمت های مادی و معنوی را چشیده اند.

کتابی که پیش رو دارید، رساله ای است در باب ادله ی وجوب امر به معروف و نهی از منکر، که ضمن آن، شرایط، فروع و احکام مترتب بر آن را نیز بیان خواهیم نمود.

«وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ، وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ».

ص: 14

---

1- تحف العقول، ص 237.

2- تحف العقول، ص 274.



## فصل اول: ادله ی وجوب امر به معروف و نهی از منکر

اشاره

ص: 16



ادله ی اربعه بروجوب امر به معروف ونهی از منکر دلالت دارد.

## دلیل اول: عقل

### اشاره

مرحوم شیخ طوسی (1)، علامه حلی (2)، شهیدین (3) و فاضل مقداد (4) گفته اند: عقل در درک وجوب امر به معروف ونهی از منکر مستقل است و نیازی به شرع ندارد؛ بلکه سخن شرع تأکید این وجوب عقلی است. زیرا، وجوب امر به معروف ونهی از منکر بر اساس قاعده ی لطف است که عقل، وجوب آن را بر خداوند عزوجل درک می کند.

بر این دلیل اشکال شده است، به این صورت که: برخی قائل به انکار حسن و قبح عقلی شده اند، و افعال را بدون در نظر گرفتن این که مطابق طبع یا مخالف آن باشد، مساوی می دانند و می گویند: تفاوتی میان افعال، در حسن و قبح نیست؛ بلکه افعال بندگان پس از تعلق احکام شرعی به آن ها، به اعتبار موافقت یا مخالفتشان با شرع، به حسن و قبح متّصف می گردند. بر خلاف

ص: 17

---

1- الاقتصاد، ص 147.

2- قواعد الاحکام، ج 1، ص 542.

3- اللمعه الدمشقیه، ج 2، ص 409.

4- التنقیح الرائع، ج 1، ص 591 و 592.

افعال خداوند عزوجل که از این جهت نیز متّصف به حسن و قبح نمی شود، و عقل راهی ندارد که درباره ی افعال خداوند، به نیکو یا ناپسند شمردن آن ها حکم نماید.

این گروه درباره ی سخن خود چنین استناد کرده اند:

الف) فعل، عرض است و حسن و قبح عقلی نیز از اقسام عرض هستند، و بر عرض، عرض دیگری عارض نشده و به آن متّصف نمی گردد. [پس، فعل نمی تواند به حسن و قبح عقلی متّصف شود.]

ب) عقل، بر خداوند متعال تحکمی ندارد که بگوید: این فعل از جانب او قبیح است و باید ترکش کند، یا این فعل نیکو است و باید آن را انجام دهد. خداوند هر چه بخواهد، انجام می دهد؛ و هر چه انجام می دهد تصرف در ملک خویش است و در مورد آنچه انجام می دهد مورد سؤال و بازخواست قرار نمی گیرد(1).

گروهی نیز گفته اند: اگر امر به معروف و نهی از منکر عقلاً واجب بود، معروفی ترک نمی شد و منکری رخ نمی داد، یا آن که خداوند عزوجل به واجب اخلاص وارد آورد؛ تالی جمله شرطیه در این دلیل به هر دو قسم آن باطل است، در نتیجه، مقدم [وجوب عقلی امر به معروف و نهی از منکر] نیز باطل است.

### توضیح جمله ی شرطیه

اگر امر به معروف که اجبار بر انجام معروف، و نهی از منکر که

ص: 18

---

1- «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ»؛ انبیاء (21): 23.

نهی و منع از آن است، عقلاً واجب باشند، بر خداوند عزوجل نیز واجب اند؛ زیرا، انجام هر عملی که به دلیل عقل واجب شود، بر هر کسی که بر دلیل و جوب آگاه گردد، واجب است؛ حال، اگر امر به معروف و نهی از منکر بر خداوند واجب باشد، یکی از دو امر - که گفته شد - لازم می آید؛ بنابراین، این ها هر دو [وجوب عقلی امر و نهی، و وجوب بر خداوند متعال] باطل است.

دلیل بطلان وجوب آن بر خداوند این است که خداوند حکیم است و اخلاص وارد آوردن به واجب، بر حکیم جایز نیست. دلیل بطلان وجوب عقلی امر و نهی نیز این است که در چنین صورتی اجبار لازم می آید که با «تکلیف» منافات دارد.

عقیده ی من بر آن است که دلیل بروز دو اشکال فوق، عدم ظهور دلیل عقلی است. توضیحی که درستی آن را روشن نموده، و این اشکالات را برطرف می نماید، متوقف بر بیان چند مسأله است:

الف) حسن و قبح تحت سیطره ی عقل قرار ندارند، بلکه صفاتی واقعی اند که عقل آن ها را درک می کند؛ چرا که شأن قوه ی عاقله حتی نسبت به افعال بندگان، تشریح و جعل احکام نیست بلکه درک است.

توضیح: همان طور که هر یک از حواس پنج گانه، مواردی مطابق و مخالف با خود دارند، مثلاً حسّ شنوایی از صداهای نیکو لذت می برد و از صداهای ناهنجار آزرده می شود؛ عقل نیز (که انسانیت انسان به او است) مواردی مطابق و مخالف خود دارد؛ چرا که قوه ی عاقله، قوه ای درک کننده است. نتیجه آن که، با ملاحظه افعال، گاهی آن ها را مطابق با قوه ی عاقله می بینی و

فاعلش را شایسته‌ی ستایش می‌دانی، مانند: عدل، و گفته می‌شود: «عدل نیکو است»؛ و گاهی آن‌ها را مخالف قوه‌ی عاقله می‌بینی و فاعلش را مستحقّ مذمت برمی‌شماری، مانند: ظلم، و گفته می‌شود: «ظلم ناپسند است»؛ گاه نیز آن‌ها را خالی از هر دوی این جهات می‌بینی که در این صورت، افعال دارای وجوه و اعتبارات مختلف هستند. خلاصه آن‌که، عقل نورانیتی دارد که حقایق برای آن آشکار می‌شود؛ و از این رو، زشتی و نیکویی افعال را درک می‌کند.

ب) عرض وجودی و عرض انتزاعی با یکدیگر تفاوت دارند. آنچه محلّ اشکال است و درباره‌ی عروض آن بر عرض بحث می‌شود، قسم اول (عرض وجودی) است؛ مانند: رنگ‌ها؛ اما در قسم دوم (عرض انتزاعی)، مانند: حسن، قبح، شدت و ضعف، هیچ‌کس ادعای عارض نشدنش بر اعراض را ندارد.

ج) این ادعا که «بعضی از مردم، برخی دیگر را به معروف امر نمایند، پسندیده است»، و طبق قانون تلازم [میان حکم عقل و شرع]، وجوب شرعی آن را درمی‌یابیم، و این‌که به طور قطع خداوند متعال آن‌ها را واجب کرده است، ارتباطی ندارد با این‌که خدا معروف را ایجاد کرده و منکر را برداشته است.

البته در مقدمه کتاب، از توجه اسلام به اجتماع، وحدت، هدایت و مصلحت، هم‌چنین درباره‌ی توجه به مصلحت افراد اجتماع که در گروه مصلحت جامعه است، و مصلحت اجتماع که در گروه مصلحت افراد آن است، و نیز لزوم تشریح دو فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر به منظور تحقق این غرض از جانب

شارع سخن گفتیم. بیان شد عقل به روشنی، حُسن این امر را درک می کند و معنای حکم عقل، چیزی جز درکِ حُسن این مطلب نیست. پس، با بیان این مطالب، تمام اشکالات مطرح شده پیرامون این دیدگاه عقلی، برطرف گردید.

## دلیل دوم: کتاب (آیات قرآن کریم)

### 1) آیات ایجابی

آیاتی از قرآن کریم ناظر به وجوب امر به معروف و نهی از منکر هستند. این آیات عبارت اند از:

1) «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛» «و باید برخی از شما مسلمانان، خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند و امر به نیکوکاری و نهی از بدکاری کنند، و اینها (که واسطه هدایت خلق هستند) رستگار خواهند بود» (1).

این آیه در ادامه ی آیاتی است که خداوند، خطاب به مؤمنان ابتدا حکم افراد - یعنی امر به تقوا آن گونه که حق آن است و هیچ باطلی در آن راه ندارد - و سپس حکم اجتماع - یعنی فرمان چنگ زدن به ریسمان الاهی (کتابی که از سوی خدا بر پیامبرش نازل شده)، و نهی از تفرقه - را بیان می فرماید. ظاهر آیه بیان چیزی

ص: 21

است که اتّحاد ملّت را حفظ می کند و دژ مستحکمی برای آنان است؛ پس، امر به معروف و نهی از منکر نگاهبان جامعه و حصار وحدت است.

تقریب: عبارت «وَلْتَكُنَّ» امر است، و «لَا اِمَّ» در آن حرف اضافه نیست، بلکه «لَا اِمَّ» امر است که به خاطر «واو» ساکن شده است؛ زیرا، «لَا اِمَّ» امر در حالت سکون هم می تواند عمل خود - یعنی جزم - را انجام دهد، در صورتی که «لَا اِمَّ» اضافه چنین خصوصیتی ندارد.

برای «أُمَّةً» در لغت چندین معنا ذکر شده است، از جمله جماعت، قامت، اندام، استقامت، نعمت و الگو(1)؛ امّا اصل در همه آن ها همان طور که مرحوم شیخ طوسی گفته، قصد است؛ پس جماعت و گروه را اُمَّت نامیدند چراکه آن ها برای یک هدف و مقصد مشترک گرد هم آمده اند؛ یا مقصود امام است بنا بر این که مردم به آن اقتدا می کنند؛ یا طلب است، بنا بر این که همان مقصد (آرزو) بی باشد که در پی آن هستند؛ و یا به معنای قامت و اندام است، بنا بر این که قامت در یک سمت کشیده و بالا رفته است(2).

دلالت آیه نیز بر وجوب دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر ظاهر است؛ و ادامه ی آیه تأکیدی بر این مطلب است با این بیان که: رستگاری جامعه و رسیدن آن به سعادت، و تبدیل به

ص: 22

---

1- نک: مجمع البحرين، ج 1، ص 106، ت 108؛ موارد استعمال آن در هر کدام از این معانی در بیان و سخن ادبا.

2- التبیان، ج 2، ص 549. در تفسیر آیه ی شریفه ی: «وَلْتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةً».

جامعه ای صالح، منوط به آن است که فردی را که از راه خیر منحرف شده به معروف دعوت شود و فردی را که در چنگال شرّ گرفتار شده از منکر باز داشته شود؛ و رستگاری، تنها از آن کسانی است که امر به معروف و نهی از منکر می نمایند.

اما در این که آیا [الف] «مِن» تخصیصیه است (تخصیص مخاطبان از اجناس دیگر مانند بیان آیه ی شریفه ی: فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ<sup>(1)</sup>) و آیه دلالت دارد که جامعه، باید اجتماعی صالح باشد و این اجتماع صالح به سوی خیر دعوت نماید و در نتیجه، عموم مکلفان مورد خطاب قرار گرفته اند؛ یا [ب] «مِن» تبعیضیه است و آیه دلالت دارد بر این که این تکلیف، تکلیف کفایی بوده و امر متوجه گروه غیر معینی از آنان است؛ یا [ج] آیه دلالت دارد بر این که این وظیفه، متوجه گروهی خاص - یعنی: علما - است؟ چند وجه وجود دارد.

به نظر می رسد ظاهر آیه - به قرینه آیات پیشین - احتمال نخست است. زیرا، خداوند متعال ابتدا به تقوای الاهی دستور می دهد و پس از آن، همگی را به چنگ زدن به ریسمان الاهی فرمان داده و از تفرقه نهی می کند. آن گاه وضعیت مسلمانان پس از اتحاد با یکدیگر را تبیین و با وضعیت پیش از آن مقایسه کرده و می فرماید: وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ الْخَيْرُ؛ ظاهر این کلام آن است که پس از اتحاد و اتفاق، به آن ها امر می کند که همه ی افراد جامعه نسبت به دیگران و خود، باید جلب کننده ی خیر و دفع کننده ی شرّ باشند؛

ص: 23

---

1- «پس از پلید حقیقی یعنی بت ها اجتناب کنید»؛ حج (22): 30.

این امر نیز با متوجه بودن خطاب به عموم مکلفین مناسب است.

بر فرض دست کشیدن از این قول، ظاهر آیه احتمال سوم است. زیرا، امت گروهی هستند که مقصد و هدف واحدی دارند؛ در نتیجه، منظور گروه غیر معینی نیست؛ و این گروه، غیر از علما کسی نیست. توضیح بیشتر این مطلب ان شاء الله در ادامه خواهد آمد.

(2) كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ؛ شما (مسلمانان حقیقی) نیکوترین امتی هستید که پدیدار گشته اید (برای اصلاح بشر، که مردم را) به نیکوکاری امر می کنید و از بدکاری باز می دارید و ایمان به خدا دارید. و اگر اهل کتاب همه ایمان می آوردند بر آنان چیزی بهتر از آن نبود، لیکن برخی از آنان با ایمان و بیشترشان فاسق و بدکارند»(1).

تقریب: فلسفه ی ارتباط این آیه به ماقبل خود - [وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ؛ آل عمران: 104] - همان است که در سخن مرحوم شیخ طوسی آمده است: «این مدح و ثنا به این سبب با فعل امر پیشین ارتباط می یابد که [در آن آیه] ابتدا الزام به امر به معروف و نهی از منکر بیان شده است؛ و اکنون پذیرش و پایبندی به آن مورد تمجید و ستایش قرار می گیرد»(2).

ص: 24

1- آل عمران (3): 110.

2- التبیان، ج 2، ص 556. در تفسیر آیه ی شریفه ی: .



عبارت **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ** احتمال دارد: الف) به اعتبار نیکی هایی باشد که در کتاب های پیشین درباره ی این امت وارد شده است. در این صورت، تقدیر عبارت چنین است: «شما در کتاب های گذشته بهترین امت بودید پس آن را با افعال زیبا تحقق بخشید».

ب) ممکن است منظور این باشد که: «شما در لوح محفوظ بهترین امت بودید».

ج) ممکن است منظور این باشد که: «از همان زمان که بودید»؛ در این صورت دلالت دارد که آنان از اول چنین بودند.

د) ممکن است «كُنْتُمْ» تامة و به معنای «وَجَدْتُمْ» باشد. در این صورت، منظور از پدیدار شدن برای مردم، پای به عرصه وجود نهادن ایشان باشد (1).

«خَيْرَ أُمَّةٍ» نیز به عنوان حال در جمله منصوب است. در این صورت، مفاد آیه چنین است: همانا مسلمانان بهترین مخلوقات خداوند و افضل از سایر امت ها هستند؛ و علت آن، جمله «تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» است. این جمله، به عنوان حال برای «خَيْرَ أُمَّةٍ» می باشد نه «كُنْتُمْ»؛ پس امت اسلامی مقید به خیر بودن شده و خیر بودن آن مقید به امر به معروف و نهی از منکر است. در نتیجه، آیه دلالت دارد خیر بودن، فضیلت و شرافتی است که برای این امت ثابت شده و از جهت انجام امر به معروف و نهی از منکر است.

قول دیگر آن است که: آیه ی شریفه ی «تَأْمُرُونَ...» تا پایان آیه،

ص: 25

---

1- این احتمالات را شیخ طوسی در التبیان، ج 2، ص 557 آورده است.

جمله مستأنفه بوده و منظور آن، بیان علت خیر بودن است؛ همان طور که می‌گوییم: «زید کریم مردم را اطعام می‌کند و آنان را می‌پوشاند و آنچه که به صلاح آنان است، انجام می‌دهد». عبارت وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ نِزَاجِ اِيْمَانٍ جامعه به خداوند و یکپارچگی، اتحاد و نفس واحده بودن آنان در انجام فریضه ی عظیم امر به معروف و نهی از منکر دلالت می‌کند، و شاید به همین دلیل گفته اند: «امر به معروف و نهی از منکر حصار ایمان و نگاه دارنده ی آن است»<sup>(1)</sup>. بنابراین، مقدم بودن آن در جمله، موافق با این عبارت مشهور است که حصار هر چیز را پیش از آن قرار می‌دهند.

با این بیان، به سخن عدّه ای از مفسّران که گفته اند: «چرا امر به معروف و نهی از منکر بر ایمان به خدا مقدم شده است با آن که ایمان به خدا باید بر جمیع طاعات مقدم باشد؟» پاسخ داده می‌شود.

در جواب این سخن پاسخ های دیگری نیز گفته اند که می‌توانید آن ها را در کتاب های تفسیری بیابید. به عبارت ساده تر، ابتدا و انتهای آیه ی کریمه دلالت دارد بر این که اَصْفَاءِ اُمَّتٍ به «بهترین امت بودن» مشروط بر انجام این فریضه است. پس، در صورتی که آن را ترک کنند، مؤمن واقعی و بهترین امت نیستند.

(3) يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ «به خدا و روز قیامت ایمان دارند و به کار پسندیده فرمان می‌دهند و از کار

ص:26

ناپسند باز می دارند و در کارهای نیک شتاب می کنند و آنان از شایستگی‌اند»(1).

تقریب: این آیه تفسیر آیه ی پیشین خود، یعنی مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ(2) است، و دلالت دارد بر این که امتی بر اطاعت از فرمان خدا و بر راه مستقیم پابرجا و راسخ هستند که به معاد ایمان دارند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند، آن گاه ایشان را جزء صالحان برمی شمارد. بنابراین، دلالت های مختلفی در این آیه بر فریضه ی امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد؛ از جمله این که: امت درست کردار را تبیین می کند، با توحید و معاد ارتباط دارد و انجام دهندگان این فریضه را ضمن صالحان برمی شمارد.

4) وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ؛ «بسیاری از آنان را بنگری که در گناه و ستمکاری و خوردن حرام می شتابند؛ بسیار بد کاری را پیشه خود نمودند. چرا علما و روحانیون آنان را از گفتار زشت و خوردن مال حرام باز نمی دارند؟ همانا کاری بسیار زشت را پیشه خود نمودند»(3).

کلمه «لَوْلَا» در این آیه به معنای «هالا» آمده است. علی بن عیسی می گوید: «اصل آن اظهار وجوب چیزی درباره ی (اولی)

ص: 27

1- آل عمران (3): 114.

2- «از میان اهل کتاب، طایفه ای از آنها معتدل و به راه راست اند»؛ آل عمران (3): 113.

3- مائده (5): 62 و 63.

است لکن حتی در صورت نیامدن «لا»، در ترغیب و واداشتن به انجام (دومی) به خاطر (اولی) به کار می رود؛ با این حال همراهی آن با «لا» ضروری است. زیرا، «لا» آن را به معنای «چرا انجام نداده؟» برده است»<sup>(1)</sup>. مراد از «ربانیون و احبار» نیز پیشوایان تربیتی و سیاسی یهودیان و علمای شرع و فتوا در میان ایشان هستند. «صنع» به معنای ساختن نیز اخصّ از «عمل» به معنای کار، و «عمل» اخصّ از «فعل» به معنای انجام دادن است؛ و به چیزی که نه از روی «طبع» و نه از روی «ولع» به دست می آید، صنع گفته می شود.

تقریب: آیه ی کریمه بعد از تقبیح آن دسته از یهودیان که دین حق را به سخره و بازی گرفته و در سخن گناه - یعنی: هر چه به دین و دنیای گوینده آن سخن ضرر می رساند مانند دروغ - و دشمنی - ظلم و تعدّی به حقوق - و حرام خواری (از محرّمات پست) شتاب داشته اند؛ پیشوایانشان را به خاطر رضایت به این گناهان و ترک فریضه ی امر به معروف و نهی از منکر مذمّت می کند و آنان را شدیدتر از یهودیانی که این اعمال را انجام داده اند، توبیخ می نماید.

از ابن عباس روایت شده: «هیچ توبیخی در قرآن از توبیخ در این آیه شدیدتر نیست»<sup>(2)</sup>؛ و در تفسیر الکشاف آمده است: «گویی

ص: 28

---

1- مجمع البیان، ج 3، ص 373، در تفسیر آیه ی شریفه ی: ؛ مائده (5): 61.

2- جامع البیان، طبری، ج 6، ص 403.

آنان - یعنی علما با ترک فریضه ی نهی از منکر - در شمار مرتکبین منکرات قرار گرفته اند»(1). شاید راز این مطلب در آن است که فرد گناهکار ولعی دارد که او را به سمت گناه و ارتکاب آن سوق می دهد؛ پس، معصیت او از قبیل چیزی است که از طریق طبع حاصل می شود، به سبب آن که حرکتی آمیخته به ولع و بدون بصیرت است؛ اما عالمی که نهی از منکر را ترک کرده، میثاقی که خدا از او گرفته را وانهاد، و آن را تنها برای رضایت مردم ترک نموده و رضایت مردم را بر رضایت خداوند برگزیده است.

نتیجه آنکه: دلالت آیه ی کریمه بر لزوم این فریضه کاملاً آشکار است.

(5) لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ \* كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ؛ «کافران بنی اسرائیل به زبان داود و عیسی پسر مریم از آن رو لعنت کرده شدند که نافرمانی (خدا) نموده و (از حکم حق) سرکشی می کردند. آنان هیچ گاه یکدیگر را از کار زشت خود نهی نمی کردند، و آنچه می کردند بسی قبیح و ناشایسته بود»(2).

تقریب: شدیدترین واژه ای که خداوند متعال غضب خود را با استفاده از آن نشان می دهد، «لعنت» است. ملعون کسی است که از رحمت و رأفت خدا محروم باشد. داوود (علیه السلام) هم گناهکاران و

ص: 29

---

1- الکشاف، زمخشری، ج 1، ص 627.

2- مائده (5): 78 و 79.

متجاوزان و نیز به طور خاص، متجاوزان «یوم السبت» را لعن کرد، و پس از او عیسی (علیه السلام) نیز ایشان را لعن کرد. آیه بیانگر آن است که این لعنت بی وقفه به علت تعدی و بی حرمتی دائمی آنان است، که [آن هم] معلول نهی نکردن همدیگر از هیچ کدام از منکرات است؛ هر قدر که زشتی و ضرر منکر زیاد باشد.

نکته ی این مطلب در آن است که اگر نهی از منکر ترک شود، فاسقان جرأت اظهار فسق و فجورشان را پیدا می کنند، و وقتی همه مردم منکرات را با چشم خود دیدند و به گوش خود شنیدند، زشتی آن از بین می رود؛ در نتیجه، افراد بیشتری جرأت انجام آن را پیدا می نمایند. بنابراین، اعلام آن، موجب انتشار مفسد در میان خودشان و فساد امت می شود.

آیه دلالت دارد بر این که ترک نهی از منکر موجب مفسده برای امت است، و خداوند متعال با بیان لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ مذمت و لعن را تأکید کرده و آن را برای رسول خود و مؤمنین تبیین نموده تا عبرتی برای ایشان باشد که آن کار را انجام ندهند و مانند آن گروه نباشند تا گرفتار خشم و لعنت خدا نشوند.

در نتیجه: دلالت آیه بر لزوم نهی از منکر روشن است.

(6) وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إلی رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَسْتَمُونَ، فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَدَابِ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ؛ «و چون (پند و موعظه ی ناصحین در آنان اثری نکرد) جمعی از آن گروه گفتند: چرا قومی را که از جانب

خدا به هلاک و یا به عذاب سخت محکومند باز موعظه می کنید؟ ناصحان گفتند: پند ما معذرت (و اتمام حجت) است از جانب پروردگارتان، و دیگر آنکه شاید (اثر کند و) تقوا پیشه کنند. و چون هر چه به آنها تذکر داده شد در آن غفلت ورزیدند ما هم آن جماعت را که از کار بد منع می نمودند نجات بخشیدیم و آنان را که ظلم و ستمکاری کردند به کیفر فسقشان به عذابی سخت گرفتار کردیم» (1).

ضمیر «مِنْهُمْ» در این آیه به بنی اسرائیل برمی گردد که شامل سه فرقه بودند: گناهکاران، ساکتان و بی طرفان، و اندرزدهندگان.

تقریب: گروه ساکتان افرادی اهل تقوا بودند که با فرمان الاهی مخالفت نمی کردند، اما نهی از منکر را ترک کرده و با گروه گناهکاران ستمکار در آمیختند و گروه اندرزدهندگان را شماتت کردند که: «این گروه، متجاوز و متجاهر به فسق است و نهی از منکر در آنان سودی ندارد. پس، دیگر چرا آنان را موعظه می کنید؟». سبب این کار، کراهت ایشان از موعظه نبود، بلکه به خاطر یأس و ناامیدی از پذیرش این اندرز بود. امر به معروف و نهی از منکر نیز تنها با احتمال تأثیر واجب هستند.

گروه اندرزدهندگان در پاسخ آنان گفتند: «این اندرز، در واقع طلب بخشش از خداوند است» و بدین طریق نشان می دهند با فسق موافق نبوده و از سرکشی و تمرد آن عده منجز هستند، به این امید که با ادامه موعظه ها همه ی این مسائل یا دستکم برخی از آن ها تمام شود.

ص: 31

برخی گفته اند: این که آنان گفته اند «إِلَى رَبِّكُمْ» - که (رب) به سرزنش کنندگان اضافه شده - و «إِلَى رَبِّنَا» نگفته اند، نشان می دهد تکلیف به موعظه به ما اختصاص ندارد، بلکه بر شما نیز واجب است که ایشان را موعظه کنید. زیرا، پروردگار جایگاه ربوبیت دارد و به همین دلیل باید از او طلب بخشش شده و سعی شود ذمه، از تکالیف و وظائفی که آن ها را به بندگانش محول کرده بریء گردد، و از آنجا که شما هم مثل ما مریوب او هستید، تکلیف شما با تکلیف ما تفاوتی ندارد(1).

عبارت «فَلَمَّا نَسُوا» الخ، یعنی: هرگاه تأثیر ذکر در نفوس ایشان از بین رفت، و چنان شد که گویی تصویر آن از نفس زائل شده است، گروهی که نهی از منکر می کردند را نجات داده و ظالمان را به عذابی سخت دچار کردیم.

درباره ی گروهی که با: لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ توصیف شده اند، اختلاف نظر وجود دارد که آیا آنان از نجات یافتگان هستند یا از هلاک شدگان؟

در پاسخ، الف) از ابن عباس نقل شده است هر دو طائفه نجات یافته اند(2)، و نیز روایت شده که او درباره ی گروه ساکتان تردید داشت تا این که شاگردش عکرمه او را به نجات ایشان قانع نمود(3).

ص: 32

---

1- تفسیر المیزان، ج 8، ص 295.

2- شیخ طوسی، التبیان، ج 5، ص 14.

3- تفسیر آلوسی، ج 9، ص 92.



زمخشری نیز این قول را محتمل دانسته است(1).

(ب) گروهی گفته اند: آیه درباره ی وضعیت گروهی که به « لَمْ تَعْظُونَ » توصیف شده اند، سخنی نگفته است(2).

(ج) گروه دیگر عقیده دارند این فرقه جزء هلاک شدگان هستند(3).

سخن درست، همین قول سوم است. زیرا آیه ی شریفه، حاوی مناظره ی گروه ساکتان سرزنش کننده با گروه اندرزدهندگان است؛ و ظاهر از این مناظره، لزوم نهی از منکر و سقوط وجوب آن با احتمال عدم تأثیر است؛ چنان چه گفته شد. بنابراین، گروه ساکتان در شمار ترک کنندگان وظیفه ی قطعی بوده و جزء ظالمان قرار می گیرند، و این سخن خداوند که: وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا شَامِلًا أَنَّهُمْ لَمْ يُحِزُوا بِإِثْمِهِمْ لَوْلَا رِزْقٌ مُّذْمُومٌ مِنَ الذَّلِيلِينَ وَرِزْقٌ مُّذْمُومٌ مِنَ الذَّلِيلِينَ شامل آنان می شود.

پس، آیه همان طور که از امام صادق (علیه السلام) روایت شده، ظهور در هلاکت هر دو گروه دارد(4)، و از جهاتی دالّ بر این است که موعظه به امر به معروف و نهی از منکر جزء واجبات است.

همان طور که گفته شد خداوند متعال قرآن را برای موعظه نازل کرد و داستان های انبیا، نه تاریخ شهرها و ملت ها، را به عنوان عبرت و تذکر در آن ذکر نمود. عبرت در آن قصه این است که از

ص:33

---

1- الکشاف عن حقائق التنزیل، ج 2، ص 126.

2- قائلان این قول را پیدا نکردیم.

3- تفسیر المیزان، ج 8، ص 295.

4- اصول کافی، ج 8، ص 158، ح 151.

ظلم، فسق، ترک موعظه و ارشاد پرهیز کنیم و به امر به معروف و نهی از منکر ملزم باشیم.

نتیجه: جلوگیری نکردن از ظلم ستمکاران و نهی نکردن آنان از منکر، مشارکت در ظلم و فسق ایشان است، و خداوند آنان را به عذابی سخت گرفتار می کند؛ و همان گونه که در کمین ستمکاران است، مراقب تارکان این فریضه ی عظیم نیز هست.

(7) وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ «و مردان و زنان مؤمن همه یاور و دوستدار یکدیگرند، خلق را به کار نیکو وادار و از کار زشت منع می کنند و نماز به پا می دارند و زکات می دهند و حکم خدا و رسول او را اطاعت می کنند، آنان را البته خدا مشمول رحمت خود خواهد گردانید، که خدا صاحب اقتدار و درست کردار است»(1).

چون خداوند متعال در آیات پیش از این آیه(2)، درباره ی منافقین و ویژگی های ناپسند ایشان سخن گفته، اقتضای حکمت آن است که از مؤمنان یاد کند و اوصاف ایشان را - که از طریق آن، مؤمن از غیر مؤمن بازشناخته می شود - ذکر نماید.

تقریب: این آیه دلالت دارد مؤمنان با وجود کثرت و پراکندگی همانند نفس واحده و دارای یک کیان و موجودیت هستند؛ به

ص: 34

---

1- توبه (9): 71.

2- توبه (9): 67 و 68.

همین دلیل، عده ای کار عده ای دیگر را برعهده می گیرند و یکدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می نمایند. دلالت این آیه بر وجوب این فریضه از چند جهت قابل بررسی است:

اول: ذکر این دو ویژگی به عنوان نشانه های فرد مؤمن است؛ و لازمه اش این است که تارک این دو کار، مؤمن نیست.

دوم: ظهور «يَاْمُرُونَ...» تا آخر آیه بر وجوب؛ به این بیان که در جای خود ثابت شده است جمله ی خبری ظهور در وجوب دارد، بلکه وجوب در آن از وجوب در جمله ی امری اظهر است.

سوم: امر با ولایت عده ای از افراد جامعه بر سایرین بر این دو کار مترتب شده است و وحدت اجتماعی چنین اقتضا می کند.

چهارم: مفهوم دستیابی قوم مذکور به رحمت الاهی این است که تارک امر به معروف و نهی از منکر مشمول این رحمت نیست؛ تدبیر کنید.

8) التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ «اینان همان از گناه پشیمانان، خداپرستان، حمد و شکر نعمت گزاران، روزه داران، نماز با خضوع گزاران، امر به معروف و نهی از منکرکنندگان، و نگهبانان حدود الهی اند، و مؤمنان را بشارت ده» (1).

در آیات پیشین این آیه، خداوند به مؤمنانی که در راه خدا با اموال و جان هایشان جهاد کنند، وعده بهشت داده، و در این آیه به

ص: 35

بیان صفات مؤمنین و آنچه مؤمن را از غیر مؤمن بازمی شناساند، پرداخته و ابتدا آنان را با صفات فردی توبه، عبادت، زهد، رکوع و سجود وصف کرده و سپس به بیان ویژگی های اجتماعی یعنی امر به معروف و نهی از منکر می پردازد، و پس از آن، ویژگی این هر دو حالت یعنی حفظ حدود الاهی را بیان می کند و در نهایت می فرماید: وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و در حالی که خود در آیه ی پیش به آنان بشارت داده است، به پیامبرش نیز فرمان می دهد به ایشان بشارت دهد.

تقریب: دلالت این آیه بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر از چند جهت است:

اول: ذکر امر به معروف و نهی از منکر به عنوان وجه تمایز مؤمن از غیر مؤمن، نشان می دهد که تارک این دو امر، مؤمن نیست.

دوم: امر به معروف و نهی از منکر جزء مسائلی است که از طریق آن حق خداوند بر پا داشته می شود و قیام به حق خدا نیز باعث می شود خدای تعالی درباره این افراد، حقی را که بر خود واجب کرده وفا نماید.

سوم: امر به این دو کار، به صورت اخبار است.

چهارم: امر به معروف و نهی از منکر را جزء مواردی که طرف معامله با خداوند متعال است، قرار داده است.

(9) فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّتِهِ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا

فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ \* وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصَّيِّبُونَ؛ «پس چرا در امم گذشته مردمی با عقل و ایمان وجود نداشت که (خلق را) از فساد و اعمال زشت نهی کنند مگر عده ی قلیلی که نجاتشان دادیم، و ستمکاران از پی تعیش به نعمت های دنیوی رفتند و مردمی فاسق بدکار بودند. و خدا بر آن نیست که هیچ قومی و هیچ اهل دیاری را در صورتی که آنها مصلح و نیکوکار باشند به ظلم هلاک کند»(1).

تقریب: این آیه، ذیل آیاتی قرار دارد که از داستان های گذشتگان و سنت خداوند درباره آنان - هلاک در دنیا و گرفتاری به آتش آخرت - سخن می گوید، و نهی از فریب کاری در دین و گرایش به سوی ظالمان را نیز در بر می گیرد و بیانگر آن است که در غیر این حالت، فرد به عذاب آتش گرفتار می شود.

«لَوْلَا» به معنی «هلاّ کان» و «الّا کان» بوده که معنای نفی دارد؛ بنابراین، تقدیر آیه چنین است: ملل و اقوامی که قبل از شما می زیستند، از فساد در زمین نهی نکردند با این که واجب بود گروهی از ایشان این فریضه را بر پا دارند تا بدین طریق میانشان اصلاح و امتشان از استیصال حفظ گردد؛ و این (نبودن قومی برای امر به معروف) علت هلاک ایشان - جز عده ی کمی از آنان یعنی ناهیان از منکر - بوده است، و سایرین که اکثریت را تشکیل می دادند، به دنبال لذایذ دنیا که ناز و نعمتی در آن بود، رفتند؛ در حالی که ایشان گناهکار بودند.

ص: 37

نتیجه: گروهی که نهی از منکر را ترک کرده، توبیخ شده اند؛ و از این جهت است که در دنیا هلاک و در آخرت گرفتار عذاب دردناک می گردند، و خداوند تعداد اندکی از آنان را به خاطر انجام این وظیفه نجات داده است. گروهی نیز که هلاک شدند، اگر این فریضه را برپا می داشتند، هلاک و عذاب نمی شدند؛ زیرا، نابودی شهر و روستاهایی که اهل آن صالح هستند، ظلم است؛ و ظلم در سنت خداوند راهی ندارد: وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا؛ «و خدا به هیچ کس ستم نخواهد کرد»(1).

10) الَّذِينَ إِنْ مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ؛ «آنان که خدا را یاری می کنند»(2) آنان هستند که اگر در روی زمین به آنان اقتدار و تمکین دهیم نماز به پا می دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و (از هیچ کس جز خدا نمی ترسند چون می دانند که) عاقبت کارها به دست خداست»(2).

تقریب: این آیه ذیل آیاتی قرار دارد که متضمن اذن جهاد هستند.

گفته اند: این آیه نخستین آیاتی است که درباره ی جهاد نازل شده است. این تشریح - تشریح جنگ - در جهت حفظ جامعه ی دینی از شر دشمنان دین است که می خواهند نور خدا را خاموش کنند. خدا در ذیل آن آیات فرموده: وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ؛ «و هر که خدا را یاری کند البته خدا او را یاری خواهد کرد»(3) و

ص: 38

---

1- کهف (18): 49.

2- حج (22): 41.

3- حج (22)، 40.

سوگند یاد کرده است از دین خود دفاع می کند.

بنابراین، عبارت الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ تا آخر آیه، در مقام توصیف یاری کنندگان دین است؛ از این رو، دلالت آیه بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر آشکار است و به بیان بیشتر نیاز ندارد.

(11) يَا بَنِي آقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ؛ «ای فرزندان عزیزم، نماز را به پا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و (بر این کار از مردم نادان) هر آزار بینی صبر پیش گیر، که این نشانه ای از عزم ثابت (مردم بلند همت) در امور عالم است»(1).

تقریب: از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است: ظاهر آیه ی شریفه این است که منظور از مَا أَصَابَكَ - که فرمان به صبر بر آن داده شده است - مشقّت و اذیت های امر به معروف و نهی از منکر است. عبارت إِنَّ ذَلِكَ نیز اشاره به صبر دارد؛ و اشاره ی بعید آن به تعظیم و ترفیع است. هم چنین عَزْمِ تصمیم قلب برای انجام کاری است.

بنابراین، مفهوم آیه چنین است: صبر در این زمینه جزء تصمیمات درست برای انجام کار نیکو به جای کار قبیح است، که از نشانه های قدرت نفس و شهامت آن است. و نیز گفته اند: معنایش این است که: صبر از اموری است که باید بر آن ثبات و دوام داشت.

ص: 39

نتیجه: به هر تقدیر، دلالت آیه بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر ظاهر است.

در قرآن کریم آیات دیگری نیز بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر دلالت دارد که برای هر کسی که به آن مراجعه کند، روشن خواهد بود.

## (2) آیات معارض

گروهی از تارکان این فریضه، که به دنبال مجوز و عذر و بهانه می گردند، به آیاتی اشاره کرده و گفته اند: این آیات نشان می دهد امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست. در این قسمت تعدادی از این آیات را ذکر کرده و دلالت آن ها بر عدم وجوب این فریضه را پاسخ خواهیم داد. به این ترتیب، وضعیت سایر آیات نیز روشن می شود:

(1) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ «ای اهل ایمان، شما (ایمان) خود را محکم نگاه دارید، که اگر همه ی عالم گمراه شوند و شما به راه هدایت باشید زبانی از آنها به شما نرسد. بازگشت همه ی شما به سوی خداست و همه شما را به آنچه کردید آگاه می سازد»(1).

ص: 40



مدعا(1): از آنجا که تعلیق جمع بر جمع افاده ی توزیع می کند، ظاهر آیه نشان می دهد هر کسی باید خود را حفظ کند؛ همان طور که در آیه ی دیگری آمده است: **وَأَمْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ(2)**؛ یعنی بر هر کس واجب است سر خود را مسح کند نه دیگری را.

لفظ «عَلَيْكُمْ» اسم فعل است به معنای بر شما باد، و کلمه ی «أَنْفُسَكُمْ» مفعول آن است؛ پس، آیه دلالت دارد که بر هر کسی واجب است با انجام واجبات و ترک محرّمات خودش را حفظ نماید؛ و در مقابل، دیگران، گمراه شوند یا هدایت یابند، گناهی و چیزی بر او نیست؛ چنان که گویی کارهای دیگران به او ارتباطی ندارد، و این مسأله با وجوب امر به معروف و نهی از منکر سازگاری ندارد.

با این بیان، سخن ابن عباس که گفته است: «خداوند متعال مؤمنان را با این آیه مورد خطاب قرار داد و فرمود: **عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ** به معنای «بر شما باد اهل دینتان»(3)، رد می شود؛ چون آیه - طبق گفته ی او - مؤکدترین آیه در زمینه ی وجوب

ص: 41

---

1- بسیاری از روایاتی که طبری در تفسیر خود آورده، نشان می دهد اولین مسلمانان گمان می کردند میان این آیه و آنچه دالّ بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر است، تضاد وجود دارد و بحث هایی در این زمینه صورت گرفته است؛ صحابه و تابعین به این گمان پاسخ داده اند. نک: تفسیر جامع البیان، ج 7، ص 128-130.

2- مائده (5): 6.

3- این مطلب از شیخ طبرسی در مجمع البیان، ج 3، ص 435 نقل شده است. فخر رازی آن را منسوب به عبدالله بن مبارک دانسته است. نک: التفسیر الکبیر، رازی، ج 12، ص 112.

امر به معروف و نهی از منکر است.

پاسخ: گمراهی و هدایت دو معنای متقابل اند، و ظاهر آن است که منظور از هدایت در اینجا، نه هدایت تکوینی عامه است، که خداوند آن را در سرشت هر موجودی قرار داده تا بدان طریق یا از طریق انتخاب خود به سوی کمال حرکت کند، و نه هدایت تشریحی عامه، که افاضه ی عقل بر انسان، و به دنبال آن ارسال پیامبران و نازل کردن کتاب است؛ بلکه منظور، هدایت خاصه و عنایت ربّانی است که خداوند به اقتضای حکمت خود به برخی از بندگانش اختصاص داده و مقدمات هدایت به سوی کمال و دستیابی به مقصود را برای او فراهم کرده است؛ و اگر تسدید خداوند نبود، او هر آینه در گمراهی و ضلالت گرفتار می آمد.

پس آیه ی شریفه دلالت دارد مؤمن باید از هر چیزی که او را از پیمودن طریق هدایت باز می دارد، پرهیز کند و به همه ی دستورات خداوند متعال عمل نماید. از جمله ی این دستورات، امر به معروف و نهی از منکر است. نیز، دیدن گمراهی مردم و گسترش معاصی در میان آنان قدمش را سست نکند و تحت تأثیر آن قرار نگیرد و موجب نشود تا وی طریق هدایت را رها کند، چنان که گویی از نظرش این دنیا با دین میانه ای نداشته باشد، یا بر گمراهی آنان بترسد و به آنان مشغول شود و خودش را فراموش کند و مانند یکی از ایشان گردد؛ بلکه بر او واجب است تا از طریق اسباب عادی، امر به معروف و نهی از منکر کرده و مردم را به سوی خدا دعوت نماید، آن گاه مسأله را به خداوند متعال واگذار کند؛ علاوه بر آن، در دستورات الاهی نیامده است که انسان

ص: 42

خودش را در راه نجات دیگری از گمراهی هلاک کند. هم چنین او به خاطر کار دیگران مجازات نمی شود.

نتیجه: این آیه ی کریمه نیز بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر دلالت دارد. علاوه بر آن، مطلب مرحوم طبرسی در مجمع البیان نیز هست که می گوید: «این آیه مؤکدترین آیه در وجوب امر به معروف و نهی از منکر است. زیرا، خداوند متعال با آن مؤمنان را مورد خطاب قرار داده و فرموده: عَلَيكُمْ أَنْفُسَكُمْ - یعنی: بر شما باد اهل دین خودتان - همان طور که می فرماید: وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ - خودتان را نکشید -، وَلَا يَصْرُوكُمْ مِّنْ ضَلَّ - گمراهی گمراه شدگان از کافران به شما زبانی نمی رساند -». ابن عباس هم در روایتی آورده است: «مراد آیه این است که: همدیگر را موعظه و نهی کنید، و آنچه موجب نزدیکی به خدا و دوری از شیطان است را به یکدیگر بیاموزید. گمراهی مشرکین و منافقین و اهل کتاب به شما ضرری نمی رساند»(1).

(2) وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِيْ عَمَلِيْ وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيُّونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيٌّ مِّمَّا تَعْمَلُونَ؛ «و اگر تو را تکذیب کردند بگو: عمل من برای من و عمل شما برای شما (هر کس جزای خود را خواهد یافت) شما بریء از کردار من هستید و من بیزار از کردار شما»(2).

ص: 43

---

1- مجمع البیان، ج 3، ص 435.

2- یونس (10): 41.

آیه ی شریفه ی: قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ(1) تا آخر سوره نیز همانند این آیه است.

مدّعا: ظاهر آیه، مداخله نکردن در کارهای دیگران بوده و در نهایت، اظهار برائت از عمل آنان است. واضح است این کار نیز با دعوت به حق و امر به معروف و نهی از منکر منافات دارد.

پاسخ: ظاهر آن است که این کار، بعد از بی اثر بودن دعوت به سوی حق انجام می شود نه از همان ابتدای امر؛ چون آیه خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که دعوت کننده به سوی حق و امر به معروف و نهی از منکر بود، و گویا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به علّت شدّت عطف و رحمت، خود را به خاطر ایمان نداشتن مردم هلاک کرده است. سخن خداوند وَاِنْ كَذَّبُوْكَ نِزْغًا مِّنْ لَّدُنْكَ لَا يَصْلُحُ لَكَ اِلٰهًا غَيْرًا (2) است؛ همان طور که آیات قبل و بعد از آن، بر این مطلب گواهی می دهند.

بنابراین، آیه دلالت ندارد که مردم به خود واگذار شده و به سوی حقّ دعوت نشوند؛ بلکه به عکس، آیه دلالت دارد بر این که مردم را باید به سوی حقّ دعوت نمود؛ اما در صورت تکذیب و عدم تأثیر دعوت، تبری از آنان لازم است تا شریک کار باطلشان نگردد. به عبارت دیگر، این آیه تهدیدی از سوی خداوند برای مردمان است، مانند آیه ی: اَعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ يَعْنِي: «شما هر کار می توانید انجام دهید»؛ (2) و آیاتی نظیر آن.

ص: 44

---

1- کافرون (109): 1.

2- این آیه در چند مورد در قرآن تکرار شده است از جمله: انعام (6): 135؛ هود (11): 93.

به طور کلی، مفاد آیه ی کریمه این است که - ای پیامبر (صلی الله علیه و آله) - پس از آن که دعوت در کفار تأثیر نداشت، و بعد از اقامه ی دلیل و برهان و معجزه ی تو را تکذیب کردند، به آنان بگو: «من از شما برائت می جویم و جزای عملتان با خداوند است، همان طور که جزای عمل من با اوست؛ و پیامدهای عمل هر دو طرف فقط بر همان طرف مترتب می شود نه بر دیگری».

با این حال، این سوره مکی است، و از آیاتش چنین بر می آید که از سوره های ابتدای بعثت بوده است؛ بدین صورت که پس از آن که مشرکان نزول وحی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را انکار کرده و قرآن را سحر نامیدند، یاران و دوستان او را اذیت کرده و حتی آنان را مجبور به کفر و شرک نمودند، این سوره نازل شد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به حسب ظاهر - با قطع نظر از اعمال ولایت تکوینی خود - نمی توانست آنان را هدایت، آزار و اذیتشان را از مسلمانان دفع کند. وظیفه در چنین مواردی مدارا است، تا به این وسیله اذیت های ایشان کمتر شود، و مسلمانان بتوانند ساز و برگ فراهم آورند. به همین دلیل، شاهد آن هستیم که پس از هجرت و تهیه ی ساز و برگ - من قُوَّهِ وَ مِنْ رَبِّاطِ الْخَيْلِ (1) - آیه ی: وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ - یعنی: «و هر کجا مشرکان را یافتید به قتل رسانید» (2) - وَ: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ - یعنی: «آن گاه مشرکان را

ص: 45

---

1- اعراف (8): 60.

2- بقره (2): 191؛ نساء (4): 91.

هر جا یابید به قتل برسانید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و هر سو در کمین آنها باشید» (1) - بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد. بنابراین، دست برداشتن از دعوت به سوی حق - اگر چنین باشد - به خاطر مصلحتی مهم تر بوده است.

3) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ؛ «بگو: ای مردم به حقیقت (کتاب و رسول) حق از جانب خدایتان برای شما آمد، پس هر کس هدایت یافت نفعش بر خود اوست و هر کس به راه گمراهی شتافت زیانش بر خود اوست و من نگهبان شما (از مؤاخذه خدا) نیستم» (2).

مدعا: عبارت و مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ با وجوب امر به معروف و نهی از منکر منافات دارد.

پاسخ: این آیه دلالت دارد پس از دعوت به حق و تبیین مواردی که دینداری به آن ضروری است، یا انجام و ترک آن لازم است، افراد در انتخاب خود مختارند، و هیچ کس نمی تواند آزادی انتخاب را از دیگری سلب کند؛ و کردار آنان بر گردن پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست و خود مسؤول عملکردشان هستند؛ پس هر که قول حق و درست را پذیرفت، هدایت یافته و منافع آن از ثواب و... به خودش باز می گردد، و کسی که گمراه شود خود را به بیراهه برده است؛ زیرا، به خاطر آن مجازات می شود.

ص: 46

---

1- توبه (9): 5.

2- یونس (10): 108.

بنابراین، آیه دلالت دارد وظیفه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) سلب اختیار و اجبار مردم برای ایمان به خدا نیست؛ بلکه وظیفه ی او هدایت به حق و امر به معروف و نهی از منکر است. علاوه بر آن، این آیه از آیات سوره ی یونس است که سوره ای مکی است؛ لذا، هرچه درباره ی آیه ی پیشین گفتیم، درباره ی این آیه هم صادق است.

با توجه به نکات فوق، روشن می شود: سایر آیاتی هم که آنها را دالّ بر عدم وجوب پنداشته اند، بر عدم وجوب دلالت نمی کنند. نتیجه آن که تردیدی در وجوب امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه قرآن کریم وجود ندارد.

### دلیل سوم: سنّت

روایاتی که بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر دلالت دارند، متواتر بوده و در این مختصر نمی توان همه ی آنها را بیان کرد. به همین دلیل، تنها روایاتی را نقل خواهیم کرد که در آنها به علّت وجوب، و مفاسد مترتب بر ترک این فریضه ی عظیم اشاره شده است.

1) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «إِذَا أُمَّتِي تَوَاكَلَتِ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَلْتَأْذَنْ بِوَقَاعِ مِنَ اللَّهِ» (1)؛

«هرگاه پیروان من امر به معروف و نهی از منکر را به یکدیگر واگذار کنند، بدانند که در جنگ با خدای بزرگ هستند».

ص: 47

---

1- التهذيب، ج 6، ص 177، ح 7؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 118، ح 21131.

2) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَيُبَغِضُ الْمُؤْمِنَ الضَّعِيفَ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ، فَقِيلَ: وَمَا الْمُؤْمِنُ الضَّعِيفُ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ؟ قَالَ (صلی الله علیه و آله): الَّذِي لَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ» (1)؛

«خداوند مؤمن ضعیفی را که دین ندارد مورد غضب خود قرار می دهد. سؤال شد: مقصود چه کسی است؟ فرمود: کسی که نهی از منکر نکند».

3) امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «أَنَّ رَجُلًا مِنْ خَثْعَمٍ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي مَا أَفْضَلُ الْإِسْلَامِ؟ فَقَالَ الْإِمَامُ بِاللَّهِ، قَالَ ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ صِدْقَهُ الرَّحِمِ، قَالَ ثُمَّ مَاذَا؟ فَقَالَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ. فَقَالَ الرَّجُلُ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟ قَالَ: الشُّرْكُ بِاللَّهِ، قَالَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: قَطِيعَةُ الرَّحِمِ قَالَ ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ الْأَمْرُ بِالْمُنْكَرِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمَعْرُوفِ» (2)؛

«مردی از تیره ی خثعم نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و به او گفت: به من بگو با فضیلت ترین عمل در اسلام چیست؟ فرمود: ایمان به خدا. گفت: پس از آن؟ فرمود: صله ی رحم. گفت: پس از آن چیست؟ فرمود: امر به معروف و نهی از منکر. مرد گفت: کدام عمل نزد خداوند عزوجل مبعوض تر است؟ فرمود: شرک ورزیدن به خدا، گفت: بعد از آن چه؟ فرمود: قطع رحم. گفت: بعد از این چه چیز است؟ فرمود: امر به منکر و نهی از معروف».

ص: 48

1- اصول کافی، ج 5، ص 59، ح 15؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 122، ح 21139.

2- اصول کافی، ج 5، ص 58، ح 9؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 121، ح 21137.



4) در نهج البلاغه آمده: حضرت امام علی (علیه السلام) فرموده است: «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّ مَنْ يَرَىٰ عُدْوَانًا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَىٰ إِلَيْهِ وَ أَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيَ، وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُوجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِيَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ السُّفْلَىٰ فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَىٰ وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ» (1)؛

«ای مؤمنان! هر کس کار خلافی را که به آن عمل می شود و منکری را که دعوت به آن می شود، ببیند و آن را به وسیله ی قلبش جلوگیری کند، سالم مانده و از آن عمل دور می شود. و هر کس آن عمل را به وسیله ی زبانش منکر شود پاداش داده می شود و این شخص از شخص اول برتر است. و هر کس به وسیله ی شمشیر آن عمل را منکر شود تا کلام خدا را برتر و کلام ظالمین را پست تر گرداند، او همان است که هدایت یافته و در راه رستگاری می افتد و در قلبش یقین نورافشانی می کند».

و در کلام دیگری فرموده است: «فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَذَلِكَ الْمُسَدُّ تَكْمِلُ لِحِصَالِ الْخَيْرِ، وَ مِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ فَذَلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخَصَّةٍ لَتَيْنٍ مِنْ حِصَالِ الْخَيْرِ وَ مُضَيِّعٌ خَصَلَهُ، وَ مِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصَلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَ تَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ، وَ مِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ يَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ. وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ

ص: 49

كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كُنْفَتْهُ فِي بَحْرِ لُجِّي وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرَّبَانِ مِنْ أَجْلِ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عَدَلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ» (1)؛

«گروهی منکر را با دست، زبان و قلب انکار می کنند، پس آنان تمامی خصلت های نیکو را در خود گرد آورده اند. گروهی دیگر منکر را با زبان و قلب انکار کرده، اما دست به کاری نمی برند، پس چنین کسی دو خصلت از خصلت های نیکو را گرفته و دیگری را تباه کرده است. بعضی نیز منکر را تنها با قلب انکار کرده و با دست و زبان خویش اقدامی ندارند، پس دو خصلت را که شریف تر است تباه ساخته و یک خصلت را به دست آورده اند. بعضی دیگر منکر را با زبان و قلب و دست رها ساخته اند که چنین کسی از آنان، مرده ای میان زندگان است. تمام کارهای نیکو و جهاد در راه خدا، در مقابل امر به معروف و نهی از منکر، چونان قطره ای بر دریای موج و پهناور است؛ و همانا امر به معروف و نهی از منکر، نه اجلی را نزدیک می کند و نه از مقدار روزی می کاهد، و از همه این ها برتر، سخن حق در پیش روی حاکم ستمکار است».

و در روایت ابوجحفه آمده است که گفت: «از امیرالمؤمنین (علیه السلام) شنیدم که فرمود: «أَوَّلُ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ، ثُمَّ بِاللِّسَانِكُمْ، ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ؛ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا، وَلَمْ يُنْكَرْ

ص: 50

مُنْكَرًا، قُلُوبَ فَجَعِلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ، وَأَسْفَلَهُ أَعْلَاهُ» (1)؛

«اولین مرحله از جهاد که شما در آن مغلوب خواهید شد جهاد با دست است، سپس با زبان و سپس با دل هایتان. پس، کسی که در قلب خود معروف را نشناسد، و منکری را انکار نکند، قلبش واژگون گشته، سرنگون و زیر و رو خواهد شد».

5) امام حسن (علیه السلام) می فرماید: حضرت علی (علیه السلام) در خطبه ای پس از حمد و ثنای الاهی فرمود: «فَأَنَّهُ أَنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَتْ قَبْلَكُمْ حَيْثُمَا عَمَلُوا مِنَ الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَنْهَهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ ذَلِكَ وَ أَنَّهُمْ لَمَّا تَمَادَوْا فِي الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَنْهَهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ ذَلِكَ نَزَلَتْ بِهِمُ الْعُقُوبَاتُ فَأَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوُا عَنِ الْمُنْكَرِ، وَاعْلَمُوا أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَنْ يَقْرَبَا أَجْلًا وَ لَنْ يَقْطَعَا رِزْقًا...» (2)؛

«بدانید اقوام قبل از شما که نابود شدند بدین جهت بود که گناه می کردند و علما - یعنی ربانیون مسیحیان - و احبار یهود آنان را از آن اعمال نهی نمی کردند تا این که در معصیت غرق شدند، همین که این وضع ادامه یافت و ربانیون و احبار، آنان را از این وضع نهی نکردند، عقوبت های الاهی بر آنان نازل گردید. پس، امر به معروف کنید و نهی از منکر نمائید و بدانید امر به معروف و نهی از منکر نه اجلی را نزدیک می کند و نه رزقی را قطع می نماید. (تا آخر حدیث)».

6) امام حسین (علیه السلام) از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می نماید: «اعْتَبِرُوا

ص: 51

---

1- نهج البلاغه، ص 542، باب حکم، ش 375.

2- اصول کافی، ج 5، ص 57، ح 6.

أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَى الْأَحْبَارِ إِذْ يَقُولُ: «لَوْلَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ» وَقَالَ: «لَعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ، كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ» إِلَى قَوْلِهِ: «لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» وَإِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرُونَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالْفَسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَنَالُونَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ وَاللَّهُ يَقُولُ: «فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْا اللَّهَ» وَقَالَ: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» بَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ مِنْهُ لِعِلْمِهِ بِأَنَّهَا إِذَا أُدِّيتْ وَأُقِيمَتِ اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيْئَهَا وَصَدَّعْبَهَا وَذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَمُخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَقِسْمَهُ الْفِيءِ وَالْغَنَائِمِ وَأَخَذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَوَضَعِهَا فِي حَقِّهَا؛

سپس علمای ساکت در مقابل ظلم که این وظیفه را ترک کرده اند مورد سرزنش و ملامت قرار داده و می فرماید: «لَقَدْ خَشِيتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمُتَمَتِّنُونَ عَلَى اللَّهِ أَنْ تَحِلَّ بِكُمْ نِقْمَةٌ مِنْ نِقْمَاتِهِ لِأَنَّكُمْ بَلَعْتُمْ مِنْ كِرَامَةِ اللَّهِ مَنْزِلَهُ فُضِّدْتُمْ بِهَا وَمَنْ يَعْرِفَ بِاللَّهِ لَا تُكْرِمُونَ وَأَنْتُمْ بِاللَّهِ فِي عِبَادِهِ تُكْرِمُونَ، وَقَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَفْرَعُونَ وَأَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّمِ آبَائِكُمْ تَفْرَعُونَ وَذِمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ مَخْفُورَةٌ

مخفورة و العمی و البکم و الزمنی فی المدائن مهمله لا ترحمون، ولا

فِي مَنْزِلَتِكُمْ تَعْلَمُونَ، وَلَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تَعِينُونَ، وَبِالْأَدْهَانِ وَالْمُصَانَعَةِ عِنْدَ الظَّلَمَةِ تَأْمِنُونَ، كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا أَمَرَكَ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّهْيِ وَالتَّنَاهِي  
وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ، وَأَنْتُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ مُصِيبَةً»؛

تا آن جا که می فرماید: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا اِتِّمَاسًا مِنْ فُضُولِ الحُطَامِ وَ لَكِنْ لِنَرَدِّ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ  
الإصْطِلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ يُعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ، فَإِنَّ لَمْ تَنْصُرْنَا وَ تَنْصِفْنَا قَوَى الظُّلْمَةِ عَلَيْكُمْ،  
وَ عَمِلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْهِ أُنَبِّتْنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (1)؛

«ای مردم! از آنچه خداوند اولیای خود را با نكوهش از عالمان یهود پند داده است، عبرت بگیرید. آن جا که می فرماید: «چرا خداگرایان و  
عالمان دینی مردمان را از گفتار گناه آلودشان باز نمی دارند؟» و آن جا که فرموده است: «آن کسانی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند، از  
رحمت خدا دور شدند»؛ تا آن جا که فرموده است: «چه بد است آنچه می کردند»؛ و خداوند آنان را بدین سبب نكوهش کرده است که آن  
ها کارهای زشت و تباه گری ستمگرانی را که میان ایشان بودند می دیدند ولی آن ستمگران را از آنچه می کردند باز نمی داشتند! به طمع  
این که از جانب آنان به نوا و بهره ای برسند و یا می ترسیدند که از آنان گزندی ببینند، با این که خداوند می فرماید: «از مردمان نترسید و از  
من بترسید!» و می فرماید: «مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند، که امر به معروف و نهی از منکر می کنند»؛ و خداوند بدین سبب  
سخن خود را با امر به

ص: 53

معروف و نهی از منکر به عنوان فریضه ای از سوی خود آغاز کرده که آگاه بوده است چون این فریضه ادا گردد و برپاداشته شود، تمام فرایض و واجبات دیگر، از آسان و دشوار، برپا داشته می شوند؛ و این بدان سبب است که امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است همراه با ردّ مظالم و مخالفت با ستمگر و تقسیم درآمدهای عمومی و غنیمت های جنگی و جمع آوری زکات و صدقات از جای خود و صرف آن در جای خود».

سپس، حضرت، علمای ساکت در مقابل ظلم که این وظیفه را ترک کرده اند، سرزنش و ملامت می کند و می فرماید: «من بر شما از آن می ترسم که انتقامی از انتقام های الاهی بر سرتان فرود آید؛ زیرا، شما به سبب کرامت الاهی به جایگاهی دست یافته اید که بر دیگران برتری و پیشتازی پیدا کرده اید و در حالی که خدانشناسان و نیکان (از جانب مردمان) بزرگداشتی نمی بینند. شما به خاطر خدا در میان مردم ارجمندید. و من از آن رو بر شما بیمناکم که شما برای شکسته شدن برخی از پیمان های پدرانتان به هراس می افتید و نگران می شوید، اما به چشم خود می بینید پیمان های الاهی شکسته شده و قوانین دینی زیر پا گذاشته شده، ولی هراس نمی نمایید؛ و نیز پیمان های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خوار و بی مقدار گشته است و شما اهمیت نمی دهید و کوران و لالان و زمین گیران در همه ی سرزمین های اسلامی وانهاده مانده اند و بر آنان ترحمی

نمی شود و شما در خور مسؤولیت خویش و در حدّ توانایی خود،

کاری نمی‌کنید؛ و نیز به افرادی که در این جهت کار می‌کنند، مددی نمی‌رسانید و با سازش و همکاری با ستمکاران خود را آسوده می‌دارید. تمام این‌ها از آن چیزهاست که خداوند شما را مأمور به جلوگیری فردی و همیاری جمعی برای جلوگیری از آن‌ها کرده است و از آن غافلید و مصیبت شما از مصایب همه‌ی مردم سهمگین‌تر است».

تا آن‌جا که می‌فرماید: «خدایا! تو می‌دانی آنچه که از ما رفت نه به خاطر رغبت در قدرت بود، و نه زیادت خواستن از دنیای ناچیز؛ بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین را بنمایانیم، و اصلاح را در شهرهای ظاهر گردانیم، تا بندگان ستمدیده‌ات را ایمنی فراهم آید، و واجبات و احکام و سنت‌های تو اجرا گردد. پس، اگر شما مردم ما را یاری نکنید و به ما حق ندهید، قدرت ستمکاران و بیدادگران هم چنان بر سر شما خواهد بود و آنان هم چنان به خاموش کردن نور پیامبران ادامه خواهند داد. خداوند ما را بسنده است که بدو توکل می‌کنیم و به او پناه می‌بریم و بازگشت همه به سوی اوست».

7) ابوسعید زهری از امام محمدباقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: «وَيْلٌ لِّقَوْمٍ لَا يَدِينُونَ اللَّهَ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ» (1)؛

ص: 55

---

1- همه‌ی این اسناد به علی بن نعمان به نقل از عبدالله بن مسکان به نقل از داوود بن فرقد به نقل از ابو سعید زهری ختم می‌شود. نک: اصول کافی، ج 5، ص 56، ح 4؛ التهذيب، ج 6، ص 176، ح 2؛ حسین بن سعید، الزهد، ص 107، ح 289؛ شیخ مفید، امالی، ص 184، ح 7.

«وای بر قومی که به وسیله ی امر به معروف و نهی از منکر قرض خود را به خدا ادا نمی کنند»؛ این روایت با چندین سند معتبر روایت شده است.

(8) در حدیثی با چندین سند از امام رضا (علیه السلام) آمده است: «لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَيْنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيْسَ تَعْمَلَنَّ عَلَيْكُمْ شَيْءًا رَأَى كُمْ فَيَدْعُو خِيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ» (1)؛

«باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و گرنه اشرار بر شما مسلط می شوند و آن وقت دعای نیکان (برای رفع بدی) مستجاب نخواهد شد».

(9) شیخ طوسی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می نماید: «لَا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَعَاوَنُوا عَلَي الْبِرِّ وَ التَّقْوَى فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ نُزِعَتْ مِنْهُمْ الْبَرَكَاتُ وَ سُلِّطَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ نَاصِرٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ» (2)؛

«امت من مادامی که امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و یکدیگر را به احسان و نیکی کمک کنند، در خیر و خوبی خواهند بود؛ و اگر چنین نباشند، برکت از آنان برداشته خواهد شد، و بعضی از آنان بر بعضی دیگر - به ظلم - مسلط خواهند گردید، و

در زمین و آسمان یار و یآوری نخواهند داشت».

10

ص: 56

---

1- اصول کافی، ج 5، ص 61، ح 3؛ تهذیب الاحکام، ج 6، ص 176، ح 1؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 118، ح 21130.

2- تهذیب الاحکام، ج 6، ص 181، ح 22؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 123، ح 21144.



( در کتاب کافی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است: «يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يُتَّبِعُ فِيهِمْ قَوْمٌ مُرَاءُونَ يَتَّقَرُّونَ وَيَتَسَكَّنُونَ حُدُثَاءَ سَفَهَاءٍ لَا يُوجِبُونَ أَمْرًا بِمَعْرُوفٍ وَلَا نَهْيًا عَنِ مُنْكَرٍ إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الصَّرَرَ يَطْلُبُونَ لِأَنْفُسِهِمْ الرُّحْصَ وَالْمَعَاذِيرَ يَتَّبِعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ وَفَسَادَ عَمَلِهِمْ يَقْبَلُونَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ وَمَا لَا يَكْتُمُهُمْ فِي نَفْسٍ وَلَا مَالٍ وَلَا وَاضِدٍ رَتِّ الصَّلَاةِ بِسَائِرِ مَا يَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَبْدَانِهِمْ لِرَفْضِهَا كَمَا رَفَضُوا أَسْمَى الْفَرَايِضِ وَأَشْرَفَهَا إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَايِضُ هُنَالِكَ يَتَمُّ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمْ فَيَعْمَهُمْ بِعِقَابِهِ فَيُهْلِكُ الْأَبْرَارُ فِي دَارِ الْفُجَارِ وَالصَّغَارُ فِي دَارِ الْكِبَارِ.

إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِنْهَاجُ الصُّلَحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَايِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَحُلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تُرَدُّ الْمَطَالِمُ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ فَانْكُرُوا بِقُلُوبِكُمْ وَ الْفُطُوا بِالسِّنْتِكُمْ وَ صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَ لَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَانِيْم.

فَإِنْ اتَّعَطُوا وَ إِلَى الْحَقِّ رَجَعُوا فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِمْ «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (1) هُنَالِكَ فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ وَ أَبْغِضُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ غَيْرَ طَالِبِينَ سُلْطَانًا وَ لَا بَاغِينَ مَالًا وَ لَا مُرِيدِينَ بِظُلْمٍ ظَفْرًا حَتَّى يَفِيئُوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ وَ يَمْضُوا عَلَى طَاعَتِهِ».

ص: 57

تا آن جا که فرمود: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى شَيْخِ عَيْبِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) أَنِّي مُعَذِّبُ مِنْ قَوْمِكَ مِائَةَ أَلْفٍ أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِنْ شِرَارِهِمْ وَ سِتِّينَ أَلْفًا مِنْ خَيْرِهِمْ، فَقَالَ (عليه السلام) يَا رَبِّ هُوَ لَاءِ الْأَسَدِ رَأَى فَمَا بَالُ الْأَخْيَارِ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَعْضَبُوا لِغَضَبِي» (1)؛

«در آخرالزمان مردمی خواهند بود که از گروه خاصی پیروی می کنند که ریاکارند و تظاهر می کنند قاری قرآن و اهل عبادت اند. آنان تازه کار و ساده لوح اند، نه امر به معروفی را بر خود واجب می دانند نه نهی از منکری را، مگر زمانی که از ضرر و زیان محفوظ باشند؛ پیوسته در این راه برای خود عذر و بهانه می تراشند. اینان اشتباهات و لغزش هایی را که در رفتار و گفتار عالمان حقیقی رخ داده است، پی می گیرند؛ در انظار مردم به نماز و روزه، و اعمالی که برای مال و جانشان خطری ندارد، روی می آورند. اگر زمانی شرایطی پیش آید که نماز خواندن هم سبب بروز مشکلی برای مال ها و بدن هایشان شود، نماز را نیز ترک می کنند؛ همان گونه که کامل ترین و والاترین فرایض را ترک کردند.

همانا امر به معروف و نهی از منکر فریضه ی بزرگی است که اقامه ی دیگر واجبات به آن وابسته است. زمانی که مردم این گونه شدند و دنباله رو چنین افرادی گشتند، غضب خدا بر آنان کامل می شود و خداوند همه ی مردم را عقوبت می کند؛ بدین ترتیب نیکوکاران همراه با فاسقان، و کودکان نیز همراه با بزرگ ترها

هلاک خواهند شد.

ص: 58

امر به معروف و نهی از منکر راه، روش و شیوه‌ی صالحان و فریضه‌ی بزرگی است که اقامه‌ی دیگر واجبات نیز در گرو عمل به آن است. امنیت راه‌ها در سایه‌ی امر به معروف حاصل می‌شود. کسب‌ها در سایه‌ی آن حلال می‌گردند. حقّ به صاحبش برمی‌گردد و سبب عمران و آبادانی زمین می‌شود. در سایه‌ی امر به معروف و نهی از منکر، دشمنان نیز به رعایت انصاف وادار می‌شوند و کارها به سامان می‌رسد. با قلب خود انکار کنید و با زبانتان با آنان سخن گویند و به پیشانی آن‌ها بزنید و از ملامت ملامتگران نهراسید.

اگر به سوی حق برگشتند و از گناهان خود توبه کردند، دیگر سرزنش آنان سزاوار نیست و «همانا اشکال متوجه کسانی است که به مردم ستم روا می‌دارند و در روی زمین به ناحق سرکشی می‌کنند، به راستی که برای ایشان عذاب دردناک است». با آنان جهاد کنید و آنان را از عمق دل دشمن بدارید؛ و در این امر، نه در پی کسب قدرت و مال باشید، و نه بخواهید از روی سرکشی (ظلم) بر دیگران پیروز شوید تا سر به فرمان خدا بگذارند و براساس طاعت الاهی سلوک کنند.

ایشان در ادامه فرمود: «خداوند به شعیب پیامبر وحی کرد: من صد هزار نفر از قوم تو را عذاب خواهم کرد که چهل هزار نفرشان اهل معصیت و گناه اند و شصت هزار نفرشان هم از خوبان قوم تو هستند. شعیب عرض کرد: خداوندا، [برای] اشرار جز این انتظار نیست؛ اما چرا خوبان عذاب می‌گردند؟ پس، خداوند وحی فرمود: چون در مقابل اهل معصیت مماشات به خرج دادند و به خاطر غضب من، غضبناک نشدند».

11) صحیحہ ی ابن ابی عمیر از گروهی از اصحاب ما از امام صادق (علیه السلام): «مَا قُدِّسَتْ أُمَّةٌ لَمْ يَأْخُذْ لِضَعْفِهَا مِنْ قَوِيَّهَا بِحَقِّهِ غَيْرَ مُتَعَنَّعٍ» (1)؛

«مردمی که حق ضعیف آن ها از قوییشان بدون لکنت زبان (یعنی بدون آزار و اذیتی که موجب نگرانی و رنج او باشد) گرفته نشود، پاک و مقدس نخواهند شد».

12) در تفسیر عسکری (علیه السلام) از پدرانیش (علیهم السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) این گونه روایت شده است: «لَقَدْ أَوْحَى اللَّهُ فِيهَا مَضَى قَبْلَكُمْ إِلَى جِبْرَائِيلَ وَأَمَرَهُ أَنْ يَخْسِفَ بِإِذْنِ يَشْتَمِلُ عَلَى الْكُفَّارِ وَالْفُجَّارِ، فَقَالَ جِبْرَائِيلُ: يَا رَبِّ أَخْسِفْ بِهِمْ إِلَّا بِفُلَانِ الزَّاهِدِ؟ لِيَعْرِفَ مَاذَا يَأْمُرُ اللَّهُ فِيهِ. فَقَالَ: أَخْسِفُ بِفُلَانٍ قَبْلَهُمْ. فَسَأَلَ رَبَّهُ فَقَالَ: يَا رَبِّ عَرَفَنِي لِمَ ذَلِكَ وَهُوَ زَاهِدٌ عَابِدٌ؟ قَالَ: مَكَنْتُ لَهُ وَأَقْدَرْتُهُ فَهُوَ لَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ لَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، وَكَانَ يَتَوَفَّرُ عَلَى حُبِّهِمْ فِي غَضَبِي.»

فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَكَيْفَ بِنَا وَنَحْنُ لَا نَقْدِرُ عَلَى انْكَارِ مَا نُشَاهِدُهُ مِنْ مُنْكَرٍ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَيْنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ، أَوْ لَيُعَمَّتْكُمْ عَذَابُ اللَّهِ! ثُمَّ قَالَ: مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُنْكِرْهُ بِيَدِهِ إِنْ اسْتَطَاعَ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ فَحَسْبُهُ أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنَّهُ لِدَلِكِ كَارِهِ» (2)؛

«خداوند درباره ی قومی از گذشتگان، به جبرائیل وحی کرد و

ص:60

1- اصول کافی، ج 5، ص 56، ح 2؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 121، ح 21135.

2- تفسیر امام عسکری، ص 480؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 135، ح 21173.

به او فرمان داد شهری را که در آن عده ای از کفار و بدکاران بودند، به زمین فرو ببرد. جبرائیل گفت: آیا همه را به زمین ببرم، جز آن زاهد و پارسا را؟ تا آنکه به حقیقت فرمان خدا پی ببرد؟ خدا فرمود: او را پیش از دیگران به زمین فرو ببر. جبرائیل پرسید: پرودگارا، به من بگو چرا چنین کنم در حالی که او پارسا و عابد است؟ خداوند فرمود: به او امکانات دادم و او را قدرتمند ساختم، در حالی که او امر به معروف و نهی از منکر نمی کند و در حالت غضب و خشم من به محبت و دوستی آنان اهمیت می دهد.

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: وضع ما چگونه خواهد بود در حالی که آن چه را از منکرات می بینیم بر رد کردن آن قادر نیستیم؟ فرمود: حتماً امر به معروف و نهی از منکر کنید یا این که عذاب خدا به طور قطع شما را شامل خواهد شد. سپس فرمود: هر کس از شما منکر را ببیند، باید با دست مانع از انجام آن شود، اگر نتوانست با زبان، و اگر با زبانش نتوانست پس با قلب خویش. همین مقدار برای او کافی است که خدا بداند وی این کار را ناپسند می دارد».

13) محمد بن حسن رضی در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت می کند: «مَنْ أَحَدَّ سِنَانَ الْغَضَبِ لِلَّهِ قَوِيَ عَلَى قَتْلِ أَشْدَّاءِ الْبَاطِلِ» (1)؛

«کسی که دندان خشم را به خاطر خدا تیز کند بر کشتن

سردمداران کفر توانایی پیدا می کند».

( محقق حلی در پایان السرائر از روایت ابوالقاسم بن قولویه، از جابر از امام صادق (علیه السلام) مینویسد: «مَنْ مَشَى إِلَى سُلْطَانٍ جَائِرٍ فَأَمْرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَوَعظَهُ وَخَوْفَهُ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الثَّقَلَيْنِ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَمِثْلُ أَعْمَالِهِمْ» (1)؛

«کسی که نزد سلطان ظالم رفته و او را به تقوای الاهی دعوت کرده و موعظه کند و از قیامت بترساند، پاداش جن و انس را خواهد داشت».

15) قطب راوندی در فقه القرآن درباره ی آیه ی شریفه ی: وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ (2) یعنی: «بعضی دیگر از مردم برای کسب خشنودی خدا جان خویش را فدا می کنند» از امام علی (علیه السلام) روایت کرده که منظور از این آیه، امر به معروف و نهی از منکر است (3). در لب اللباب از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: «مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَخَلِيفَةُ الرَّسُولِ» (4)؛

«هر کس امر به معروف و نهی از منکر نماید، جانشین خدا در زمین و جانشین رسول او است».

16) روایت راوندی در النوادر با اسناد صحیح از موسی بن جعفر (علیه السلام)

ص: 62

---

1- السرائر، ص 634؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 134، ح 21172.

2- آل عمران، (3)، 207.

3- القرآن، ج 1، ص 361.

4- راوندی، لب اللباب، (نسخه خطی)؛ مستدرک الوسائل، ج 12، ص 179، ح 13817.

به نقل از پدرانش به نقل از امام علی (علیه السلام) چنین است: «كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) يأتي أهل الصفه وكانوا ضيفان رسول الله (صلى الله عليه وآله) إلى أن قال: فقام سعد بن أشج فقال: إني أشهد الله وأشهد رسول الله ومن حضرني ان نوم الليل على حرام، فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): لم تصنع شيئاً، كيف تأمر بالمعروف وتنهى عن المنكر إذا لم تخلط الناس؟! وسكون البريه بعد الحضر كفر للنعمه، إلى أن قال: ثم قال (صلى الله عليه وآله): بس قوم قوم لا يأمرن بالمعروف ولا ينهون عن المنكر، بس قوم قوم يقذفون الامرين بالمعروف والناهين عن المنكر، بس قوم قوم يقتلون الذين يأمرن الناس بالقسط...»(1)؛

«پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله) نزد اهل صغه می آمد و اینان میهمان آن حضرت بودند. در دیداری، سعد بن اشج برخاست و عرض کرد: خدا و رسول و هر کسی را که حضور دارد، شاهد می گیرم که خواب شب بر من حرام است [از بس همیشه شب زنده داری می کنم]. پیامبر (صلى الله عليه وآله) فرمود: در این صورت کاری نکرده ای! چگونه خواهی توانست امر به معروف و نهی از منکر کنی، اگر با مردم نشست و برخاست نداشته باشی؛ کناره گیری از مردم پس از آن که با آنان حشر و نشر داشته ای کفران نعمت است! سپس فرمود: قومی که امر به معروف و نهی از منکر نکنند، قوم بدی هستند!

کسانی که آمران به معروف و ناهیان از منکر را مورد تهمت

ص: 63

---

1-، النوادر، ص 152؛ مستدرک الوسائل، ج 12، ص 183، ح 13831. آنچه در این جا نقل شده از کتاب مستدرک خلاصه ای از مطلب کتاب النوادر است.

قرار دهند، بد مردمانی هستند! بدند کسانی که دعوت کنندگان به بر پایی عدل و داد میان مردمان را بکشند».

17) مرحوم شیخ صدوق در العلل و الفقیه با اسناد از اسماعیل بن مهران، از احمد بن محمد بن جابر، از زینب (علیها السلام) نقل می کند که: «فاطمه (علیها السلام) در خطبه اش فرمود: "فَرَضَ اللَّهُ الْإِيْمَانَ تَطْهِيْرًا مِّنَ الشِّرْكِ" و سپس فرمود: «وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلسَّلَامِ وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَامَّةِ...» (1)؛

«خداوند ایمان را برای تطهیر از شرک واجب کرد" و سپس فرمود: "و جهاد را برای عزت اسلام، و امر به معروف را برای مصلحت جامعه قرار داد"». این روایت در وسائل الشیعه نیز با چندین سند طولانی روایت شده است (2).

18) ابن بابویه در العلل با اسناد خود از انس نقل می کند: «پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: "جَاءَنِي جِبْرِئِيلُ فَقَالَ لِي يَا أَحْمَدُ الْإِسْلَامُ عَشْرَةُ أَشْهُمٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ لَا سَهْمَ لَهُ فِيهَا...". تا آن جا که فرمود: «السَّابِعَةُ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ هُوَ الْوَفَاءُ وَ الثَّامِنَةُ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ هُوَ الْحُجَّةُ» (3)؛

«جبرائیل نزد من آمد و گفت: "ای احمد! اسلام ده بخش دارد و هر کس یک بخش آن را نداشته باشد زیان دیده (محتاج)

ص: 64

---

1- الشرائع، ج 1، ص 248؛ من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 568، ح 4940.

2- وسائل الشیعه، ج 1، ص 22، ذیل حدیث 22.

3- الخصال، ص 447؛ امالی، شیخ طوسی، ص 44؛ وسائل الشیعه، ج 1، ص 26، ح 32.



می شود "تا آن جا که فرمود: "هفتم امر به معروف که وفا است، هشتم نهی از منکر که اتمام حجت است" (1)؛ حدیث نبوی که در الخصال و المجالس روایت شده نیز نزدیک به این حدیث است.

19) آنچه که در کتاب الغرر از امام علی (علیه السلام) روایت شده است: «الامرُ بِالْمَعْرُوفِ أَفْضَلُ أَعْمَالِ الْخَلْقِ؛ امر به معروف برترین اعمال مخلوقات است» (2)؛ و: «غَايَةُ الدِّينِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ»؛ «هدف دین، امر به خوبی ها و نهی از منکر، گناه و زشتی ها و برپاداشتن حدود الاهی است» (3)؛ و: «كُنْ بِالْمَعْرُوفِ آمِرًا، وَعَنِ الْمُنْكَرِ نَاهِيًا، وَبِالْخَيْرِ عَامِلًا، وَلِلْشَّرِّ مَانِعًا»؛ در همه حال امرکننده ی به معروف و بازدارنده ی از منکر باش. به خوبی ها عمل کن و مانع بدی ها باش» (4).

20) روایت طولانی رئیس المحدثین در الفقیه مربوط به خطبه ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز عید فطر: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ» تا آن جا که می فرماید: «وَاطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا فَرَضَ عَلَيْكُمْ وَامْرُكُم بِهِ مِنْ اِقَامِ الصَّلَاةِ وَ اِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَ حِجِّ الْبَيْتِ وَ صَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ» (5)؛

«سپاس خدایی را که آسمان ها و زمین را آفرید...» تا آن جا که

ص: 65

- 
- 1- علل الشرائع، ج 1، ص 249؛ وسائل الشیعه، ج 1، ص 22، ح 23.
  - 2- غررالحکم، ص 331، ح 7632؛ مستدرک الوسائل، ج 12، ص 185، ح 13837.
  - 3- غررالحکم، ص 332، ح 7638؛ مستدرک الوسائل، ج 12، ص 185، ح 13837.
  - 4- غررالحکم، ص 332، ح 7642؛ مستدرک الوسائل، ج 12، ص 185، ح 13837.
  - 5- من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 325، ح 1486؛ وسائل الشیعه، ج 1، ص 20، ح 19.

فرمود: «در مواردی که خداوند بر شما واجب کرده و به انجام آن امر نموده است از فرمان خداوند اطاعت کنید. آن ها عبارتند از: به پا داشتن نماز، پرداخت زکات، زیارت خانه ی خدا، روزه ی ماه رمضان، امر به معروف و نهی از منکر».

21) مرحوم شیخ صدوق در کتاب های المجالس، صفات الشیعه، توحید، و اکمال الدین با اسناد خود از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی روایت کرده است: «دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) فَقُلْتُ: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي. فَقَالَ (عليه السلام): هَاتِ يَا أَبَا الْقَاسِمِ. فَقُلْتُ: إِنِّي أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَاحِدٌ...» تا آنجا که گفت: «وَأَقُولُ: إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَةَ بَعْدَ الْوَلَايَةِ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَالصَّوْمَ وَالْحَجَّ وَالْجِهَادَ وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ (عليه السلام): يَا أَبَا الْقَاسِمِ! هَذَا وَاللَّهِ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَزْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَأَثْبِتْ عَلَيْهِ أَثْبَتَكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ» (1)؛

«نزد مولای خود علی بن محمد، امام هادی (علیه السلام) وارد شدم و عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من می خواهم دین خود را بر تو عرضه نمایم. فرمود: بیاور ای ابوالقاسم؛ گفتم: من معتقدم که خدای تبارک و تعالی یگانه است...» تا آن جا که فرمود: «معتقدم که

فرائض واجب پس از ولایت، نماز است و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر. امام (علیه السلام) فرمود: ای ابوالقاسم! به خدا این دین، دین خداست که برای بندگانش پسندیده است.

ص: 66

---

1- امالی، شیخ صدوق، ص 419؛ صفات الشیعه، ص 48؛ شیخ صدوق، التوحید، ص 81؛ اکمال الدین، ص 379؛ وسائل الشیعه، ج 1، ص 21، ح 20.

بر آن باش، خدایت در دنیا و آخرت بر گفتار ثابت بدارد».

22) روایت شیخ در التهذیب از امیرالمؤمنین (علیه السلام): «مَنْ تَرَكَ انْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ» (1)؛

«کسی که منکر را با قلب و زبان و دست خود نفی نکند، هم چون مرده ای میان زندگان است».

23) در التهذیب از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که خطاب به جمعی از اصحاب خود فرمودند: «قَدْ حَقَّ لِي أَنْ أَخَذَ الْبُرَى مِنْكُمْ بِالسَّقِيمِ، وَكَيْفَ لَا يَحِقُّ لِي ذَلِكَ وَأَنْتُمْ يَبْلُغُكُمْ عَنِ الرَّجُلِ مِنْكُمْ الْقَبِيحَ وَلَا تَنْكُرُونَ عَلَيْهِ وَلَا تَهْجُرُونَهُ وَلَا تُؤْذُونَهُ حَتَّى يَتْرُكُهُ؟» (2)؛

«بی گمان بر من است که حقّ بی گناهی را از بیمار دلی بگیرم. چگونه چنین حقّی بر من نیست و شما درباره ی فردی عمل زشتی را می شنوید و در مقام انکار آن بر نمی آید؟ و از او روی نمی گردانید تا آن را ترک کند؟».

24) سید رضی در المجازات النبویه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت می کند: «لَمَّا أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتْنَهُنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لِيَلْحِنِكُمْ اللَّهُ كَمَا لَحِيَتْ عَصَايَ هَذِهِ لَعُودَ فِي يَدِهِ؛ امر به معروف و نهی از منکر را انجام داده و آن را ترک نکنید؛ در غیر این صورت مانند این عصا و چوب می شوید (اشاره نمودند به چوب دستی خود)» (3).

ص: 67

- 
- 1- تهذیب الاحکام، ج 6، ص 182، ح 23؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 132، ح 21165.
  - 2- تهذیب الاحکام، ج 6، ص 183، ح 24؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 145، ح 21199.
  - 3- المجازات النبویه، ص 353، ح 271؛ مستدرک الوسائل، ج 12، ص 179، ح 13818.

به نظر می رسد این تعبیر کنایه از آن است که اگر این فریضه ی عظیم ترک شود برکات از جامعه برداشته می شود، و خداوند آنان را بر یکدیگر مسلط می کند، و برای آنان نه در آسمان و نه در زمین، یاری گری نخواهد بود.

25) ابی عمر زبیری از امام صادق (علیه السلام) درباره آیه ی شریفه ی «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (1) چنین روایت می کند: «فِي هَذِهِ الْآيَةِ تَكْفِيرُ أَهْلِ الْقِبْلَةِ بِالْمَعَاصِي لِأَنَّهُ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَدْعُو إِلَى الْخَيْرَاتِ وَيَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنَ الْأُمَّةِ الَّتِي وَصَفَهَا اللَّهُ لِأَنَّكُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ قَدْ بَدَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَقَدْ وَصَفَتْ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ بِالِدُّعَاءِ إِلَى الْخَيْرِ وَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَمَنْ لَمْ يُوجَدْ فِيهِ الصِّفَةُ الَّتِي وَصَفَتْ بِهَا فَكَيْفَ يَكُونُ مِنَ الْأُمَّةِ وَهُوَ عَلَى خِلَافٍ مَا شَرَطَهُ اللَّهُ عَلَى الْأُمَّةِ وَوَصَفَهَا بِهِ» (2)؛

«در این آیه درباره ی تکفیر مسلمانان در ارتکاب معصیت گفتگو شده است. زیرا، اگر کسی مردم را به نیکی ها فراخواند و آنان را امر به معروف و یا نهی از منکر نکند از امتی که خداوند آن را توصیف کرده نمی باشد. شما پنداشته اید که همه ی مسلمانان و امت محمد (صلی الله علیه و آله) شامل این آیه هستند؟ حال آن که این آیه، امت محمد (صلی الله علیه و آله) را با صفات دعوت به خیرات، امر به معروف و نهی از

ص: 68

1- آل عمران (3)، 104.

2- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 195، ح 127؛ مستدرک الوسائل، ج 12، ص 177، ح 13811؛ این عبارت تفسیر عیاشی بوده، و در نسخه ی مستدرک چنین آمده است: «... و ینهی عن المنکر بین المسلمین...».

منکر توصیف کرده است؛ بنابراین، اگر کسی از آن امت دارای این صفات نباشد، چگونه جزء این امت به شمار می آید؟ در حالی که این خلاف شرطی است که خداوند درباره ی این امت نموده است».

26) سید رضی در نهج البلاغه می نویسد: امیرالمؤمنین (علیه السلام) به حسنین (علیهم السلام) هنگام شهادتشان چنین وصیت نمودند: «قُولَا بِالْحَقِّ وَاعْمَلَا لِلْأَجْرِ وَكُونَا لِلظَّالِمِ خَصَمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا». سپس فرمود: «اللَّهُ اللَّهُ فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَالسَّيِّئَاتِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَوَلَّى عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ»؛<sup>(1)</sup>

«سخن حق را بگویند و برای اجر و پاداش (الاهی) کار کنید و دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید» سپس فرمود: «خدا را، خدا را در مورد جهاد با اموال و جان ها و زبان های خویش. در راه خدا، امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که اشرار بر شما مسلط می شوند و سپس هر چه دعا کنید مستجاب نمی گردد».

27) رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «لَا يَخْفَرَنَّ أَحَدُكُمْ نَفْسَهُ أَنْ يَرَى أَمْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ فِيهِ حَقٌّ إِلَّا أَنْ يَقُولَ فِيهِ، لَيْلًا يَقِفُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقُولُ لَهُ: مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَ كَذَا وَكَذَا أَنْ تَقُولَ

ص: 69

---

1- . نهج البلاغه، ص 421، نامه ها، ح 47؛ مستدرک الوسائل، ج 12، ص 180، ح 13821. این عبارات با تلخیص از مستدرک نقل شده است. شیخ کلینی این وصیت نامه را با سند صحیح از عبدالرحمان بن حجاج از امام کاظم (علیه السلام) روایت می کند و عبارات آن، بیش از نقل سید رضی در نهج البلاغه است. نک: اصول کافی، ج 7، ص 49؛ ح 7.

فِيهِ؟ فَيَقُولُ: رَبِّ خِفْتُ، فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنَا كُنْتُ أَحَقَّ أَنْ تَخَافَ» (1)؛

«وقتی یکی از شما چیزی را می بیند که برای خداوند در آن حقی است، خود را کوچک نشمارد مگر این که درباره ی آن حق چیزی بگوید تا خدا او را در روز قیامت متوقف نسازد و به او بگوید: وقتی چنین و چنان را دیدی چه چیزی مانع شد که درباره ی آن حرفی بزنی؟ در جواب می گوید: پروردگار! من ترسیدم و لذا نتوانستم چیزی بگویم. خداوند می فرماید: من سزاوارتر بودم که از من بترسی».

(28) ابن سنان از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «مَا أَقْرَبَوْمُ بِالْمُنْكَرِ بَيْنَ أَظْهَرِهِمْ لَا يُغَيِّرُونَهُ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ» (2)؛

«هرگاه مردم در برابر گناهی که در جامعه رواج یافته سکوت کنند و در صدد دفع آن برنیایند، خداوند به زودی همه ی ایشان را مشمول عذاب خود می فرماید».

(29) امام علی (علیه السلام) می فرماید: «أَمَرْنَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَنْ نَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوُجُوهِ مَكْفَهَرَةٍ» (3)؛

«پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ما را فرمان داد که گنهکاران را با چهره های عبوس و درهم گرفته ملاقات کنیم».

(30) امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَمَنْ نَصَرَهُمَا أَعَزَّهُ اللَّهُ،

ص:70

---

1- . عوالی اللئالی، ج 1، ص 115، ح 34؛ مستدرک الوسائل، ج 12، ص 185، ح 13835.

2- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 137، ح 21176.

3- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 142، ح 21194.

وَمَنْ خَدَلَهُمَا خَدَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» (1)؛

«امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق الاهی است، هر که آن ها را یاری و اجرا کند مورد نصرت و رحمت خدا قرار می گیرد؛ و هر که آن ها را ترک و رها گرداند مورد خذلان و عقاب قرار می گیرد».

راغب می گوید: «خَلَقَ وَخُلِقَ» - به فتح و ضَمّ خاء - در اصل مانند شَرِبَ وَشُرِبَ، وَصَرَمَ وَصُرِمَ است. خَلَقَ - به فتح خاء - مخصوص هیأت ها، شکل ها و صورت هایی است که با چشم دیده می شود، وَخُلِقَ - به ضمّ خاء - مختصّ به نیروها و سجایایی است که با بصیرت درک می شود. خداوند متعال می فرماید: وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ (2)؛ وَ إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ (3). (4)

بنابراین، منظور از روایت شریفه - که به طرق متعدد روایت شده و شبیه روایت: «وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ لَخُلُقَانٍ مِنَ خُلُقِ اللَّهِ سِبْحَانَهُ، وَ إِنَّهُمَا لَا يُقَرَّبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ» (5) در نهج البلاغه است - این است که امر به معروف و نهی از منکر دو ویژگی از خصلت های خداوند است، پس هر که در اقامه ی آن ها یاری برساند، خداوند متعال را یاری کرده و هر که

ص: 71

1- . اصول کافی، ج 5، ص 59، ح 11؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 124، ح 21146؛

2- . «و در حقیقت تو به نیکو خلقی عظیم آراسته ای»؛ قلم (68): 4.

3- . «این (مسأله ی حیات و موت کار طبیعت و خوی جهان و) سرنوشت همه ی پیشینیان است»؛ شعرا (26): 137.

4- . مفردات غریب القرآن، ص 158.

5- . «امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق الاهی هستند، نه اجلی را نزدیک می کنند و نه رزقی را کم می کنند»؛ نهج البلاغه، ص 219، خطبه ها، خطبه 156.

نسبت به آن‌ها سستی ورزد، درباره‌ی خداوند سستی ورزیده است.

روایات فراوان دیگری نیز وجود دارد که با توجه به مضامین خاص دستورات آن در زمینه‌ی امر به معروف و نهی از منکر و بیان منافع و مصالح انجام آن‌ها و مفسد ترک آن‌ها بر جامعه بشری، به بخش‌های مختلف تقسیم می‌شوند و این روایات در هر کدام از این مضامین، بیش از حد تواتر است. بنابراین، به آن دسته از روایات جعلی، یا ضعیف‌السند و یا مجهول که ظاهرشان وجوب این فریضه را نمی‌رساند، توجه و عمل نمی‌شود.

نتیجه: وجوب امر به معروف و نهی از منکر از ضروریات دین است؛ و اگر جزء ضروریات ادیان نبود، به بیان دلیل برای آن نیازی نداشتیم.

برای روشن شدن تمام جوانب بحث بررسی مسائلی که با فریضه امر به معروف و نهی از منکر ارتباط دارند، ضروری است.

در ادامه این مسائل را مورد تدقیق و بررسی قرار می‌دهیم:

### **دلیل چهارم: اجماع**

فقها بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر اجماع دارند به هر دو نوع آن؛ هم اجماع مُحصّل و هم اجماع منقول.

برای روشن شدن تمام جوانب این بحث، بررسی مسائلی که با فریضه امر به معروف و نهی از منکر ارتباط دارند، ضروری است. در فصل دوم این مسائل را مورد بحث و تدقیق قرار می‌دهیم.





## فصل دوم: مسائل مرتبط با امر به معروف ونهی ازمنکر

اشاره

ص:74

## مسأله اول: تعریف معروف و منکر، و حکم امر به مستحب

گروهی گفته اند: معروف عبارت است از هر کار پسندیده ای که افزون بر خوبی، دارای وصف زائیدی باشد که یا خود انجام دهنده آن را بشناسد و یا به آن راهنمایی اش کنند؛ و منکر هر کار زشتی است که یا خود انجام دهنده آن را بشناسد و یا دیگران به آن راهنمایی اش کنند(1). بنابراین، معروف کار مستحب، و منکر، کار حرام را نیز شامل می شود. لذا، وجوب نهی از منکر مانند وجوب امر به واجب، مطلق است، و تنها موردی که قابل بحث است حکم امر به مستحب است که چون هیچ راهی برای واجب دانستن آن وجود نداشته و دلیلی نیز بر اختصاص حکم به وجوب نیست، عدّه ای آن را غیر لازم تصوّر کرده اند.

در مقابل این نظر، گروهی نیز آن را به خاطر اطلاق ادّله، واجب می دانند. به عنوان مثال در کتاب جواهرالکلام آمده است: «اگر اجماع نبود، امکان داشت بگوییم وجوب امر به معروف شامل این دو نیز می شود، اگر چه مستحب، بر مأمور واجب نشده است(2). اما

ص: 75

- 
- 1- . شرائع الاسلام، ج 1، ص 258؛ تحریر الاحکام، ج 2، ص 239؛ مطلب المهذب البارع، ج 2، ص 325 نیز شبیه این مطلب است.
  - 2- . جواهر الکلام، ج 1، ص 364.

ظاهر، همان طور که فقهایمانند حلی (1)، دیلمی (2)، علامه (3)، محقق حلی (4)، شهیدین (5)، و سایرین (6) به آن تصریح کرده اند و بلکه در المفاتیح بر آن ادعای اجماع شده، مستحب بودن آن است (7). گواه این مدعا اطلاق ادله است (و اقتضا می کند مأمور به باشد)، که به ضمیمه ی اجماع و عدم زیادت فرع بر اصل خود، امر به آن حمل بر استحباب می شود.

اشکال: مسأله بین تقیید موضوع به واجب (که امر به آن مطلقاً واجب شمرده می شود)، و تصرّف در امر، به حمل آن بر استحباب یا قدر جامع بین استحباب و وجوب دوران دارد؛ و شکی نیست که تخصیص امر به واجب اولی است، اضافه بر آن، اگر امر به واجب مطلقاً بر استحباب یا قدر جامع بین استحباب و وجوب حمل شود، دلیلی برای وجوب امر به واجب باقی نمی ماند؛ و اگر در جایگاه واجب حمل بر وجوب، و در جایگاه مستحب حمل بر استحباب شود، استعمال لفظ در بیش از یک معنا لازم می آید.

پاسخ: در علم اصول در جای خود به این موضوع پرداخته ایم که وجوب و استحباب جزء مدلول های عقلی بوده و از دایره ی موضوع له و مستعمل فیہ خارج اند؛ به این معنا که اگر مولا به

ص: 76

- 
- 1- . السرائر، ج 2، ص 22.
  - 2- . المراسم العلویه، ص 263.
  - 3- . تحریر الاحکام، ج 2، ص 239.
  - 4- . شرائع الاسلام، ج 1، ص 258.
  - 5- . الدروس الشرعیه، ج 2، ص 47؛ الروضه البهیة، ج 2، ص 414.
  - 6- . المهذب البارع، ج 2، ص 325؛ کفایه الاحکام، ج 1، ص 404.
  - 7- . مفاتیح الشرائع، ج 2، ص 54.

چیزی امر کند و اجازه ترک آن را ندهد، عقل از باب لزوم دفع ضرر محتمل، به لزوم اتیان آن حکم می کند؛ یعنی درمی یابد در مخالفت با این امر مستحق عقاب است و اگر مولا او را به خاطر ترک کاری که به آن امر کرده، عقاب نماید، عقلا با توجه به قانون عبد و مولا، او را مستحق عذاب می دانند. در مقابل، اگر مولا به چیزی امر کرده و اجازه ی ترک آن را دهد، عقل راهی برای حکم به لزوم اتیان آن ندارد و [این کار] مستحب خواهد بود. بنابراین، اگر مولا به دو چیز، مانند غسل جنابت و جمعه امر کرد، و اجازه ی ترک یکی از آن ها را داد، به وجوب عملی که جواز ترک ندارد و استحباب دیگری حکم می شود، بدون آن که استعمال لفظ در بیش از یک معنا و یا استعمال امر در غیر طلب که متفصل به فصلی نیست و یا شدت و ضعف آن معین نشده، لازم بیاید. هم چنین مستلزم خلاف ظاهر ظهورات نیست.

نتیجه آن که ادله با اطلاق خود شامل هر دو می شوند، لکن از جهت ارائه ی دلیل بر عدم وجوب امر به مستحب، امر به مستحب، مستحب بوده، و امر به واجب بر وجوب باقی می ماند، بی آن که محذوری لازم بیاید.

شاهد: علاوه بر مطالب فوق، آیات و روایات، شامل مدح و ثنا نسبت به آمران به معروف هستند؛ مانند روایت الف) «الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلُهُ؛ راهنمایی کننده ی به خیر مانند انجام دهنده ی آن است»<sup>(1)</sup>؛ و ب) «مَنْ أَمَرَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهَى عَنِ مُنْكَرٍ أَوْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ أَوْ أَسَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ؛ آن که امر به معروف یا نهی از منکری کند

ص: 77

و یا به خیری راهنمایی یا اشاره کند، (در اجر آن) شریک است»<sup>(1)</sup>؛ و ج) «لا یَتَكَلَّمُ الرَّجُلُ بِكَلِمَةٍ حَقِّي يُوْخَذُ بِهَا إِلَّا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرٍ مَنْ أَخَذَ بِهَا؛ مردی که سخن حقی را بگوید و دیگران به آن عمل کنند، برای او همانند پاداش کسانی است که به آن سخن عمل کرده اند»<sup>(2)</sup>؛ و موارد دیگری که در زمینه ی ترغیب امر به خیر و ستایش امر به معروف آمده است. بنابراین، این ادله بر اراده ی مطلق رجحان حمل می شود و وجوب امر به واجب از ادله ی دیگری به دست می آید.

با توجه به این مطلب، اگر گفته شود منکر بر دو قسم محظور و مکروه است؛ لذا، نهی از قسم اول واجب، و از قسم دوم مستحب است - همان طور که از این حمزه<sup>(3)</sup>، و ابی الصلاح<sup>(4)</sup> و علامه در المختلف<sup>(5)</sup> آمده است - مطلب بعیدی نخواهد بود.

### مسأله دوم: اقسام امر به معرف و نهی از منکر

#### 1) امر به معروف و نهی از منکر، واجب عینی یا کفایی؟

آیا وجوب امر به معروف و نهی از منکر آن طور که مرحوم

ص:78

---

1- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 125، ح 21147.

2- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 173، ح 21273.

3- . الوسیله، ص 207.

4- . الکافی، ص 264.

5- . مختلف الشیعه، ج 4، ص 459.

سید(1)، حلبی(2)، قاضی(3)، حلّی(4)، فاضلین(5)، شهیدین(6)، محقق طوسی در تجرید(7)، اردبیلی(8) و خراسانی(9) بدان قائل شده اند کفایی است و اگر عدّه ای آن را انجام دهند تکلیف از سایرین ساقط می شود؟ یا آن طور که شیخ(10)، ابن حمزه(11)، فخرالاسلام(12)، شهید در غایه المراد(13)، سیوری(14)، حکایت مرحوم شیخ از برخی اصحاب(15)، و مطلب الشرائع که: «و این شبهه است»(16) بدان قائل هستند، عینی است؟ و یا بین انکار قلبی (که وجوبش عینی است) و ضرب و مانند آن که کفایی است و گرایش

ص:79

1- ابن ادریس در السرائر، ج 2، ص 22 این را از او نقل کرده است.

2- الکافی فی الفقه، ص 265.

3- المهذب، ج 1، ص 340.

4- السرائر، ج 2، ص 22.

5- شرائع الاسلام، ج 1، ص 258؛ تحریر الاحکام، ج 2، ص 240.

6- الروضه البهیة، ج 2، ص 413.

7- نک: شرح تجرید، ص 578؛ اما او در شرح تجرید متعرض واجب کفایی بودن آن نشده است؛ بله، شروطی را برای وجوب امر به معروف ذکر کرده است.

8- مجمع الفائده و البرهان، ج 7، ص 532.

9- کفایه الاحکام، ج 1، ص 404.

10- الاقتصاد، ص 147؛ النهایه، ص 299.

11- الوسيله، ص 207.

12- ایضاح الفوائد، ج 1، ص 398.

13- غایه المراد فی شرح نکت الارشاد، ج 1، ص 507.

14- التنقیح الرائع، ج 1، ص 591.

15- الاقتصاد، ص 147.

16- شرائع الاسلام، ج 1، ص 258.

صاحب جواهر(1) این قول است) تفصیل وجود دارد؟ پاسخ آن از چند وجه قابل بررسی است:

استدلال قول اول (کفایی بودن وجوب):

آیه ی شریفه ی: **وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(2)**؛ «و باید برخی از شما مسلمانان، خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند و امر به نیکوکاری و نهی از بدکاری کنند، و اینها (که واسطه هدایت خلق هستند) رستگار خواهند بود»؛ از این حیث که «مِن» در این جا، تبعیضیه باشد؛ به ویژه پس از استدلال امام صادق (علیه السلام).

مسعده بن صدقه گفت: «از امام صادق (علیه السلام) راجع به امر به معروف و نهی از منکر پرسیده شد که آیا بر تمامی مسلمانان واجب است؟ امام (علیه السلام) فرمود: نه! عرض شد: چرا [پس بر چه کسانی واجب است]؟ فرمود: بر توانمندی که از او حرف شنوی داشته باشند، نیز معروف را از منکر بشناسد؛ نه بر ضعیفی که نمی تواند به راه درست، هدایت کند، و بلکه از حقّ به باطل می خواند...» تا آن جا که فرمود: «دلیل آن، کتاب خدای عزّوجلّ است که می فرماید: **وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**؛ همان طور که می فرماید: **وَمِنْ قَوْمٍ مُّوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ** یعنی: «و جماعتی از قوم موسی هستند که به دین

ص: 80

---

1- . جواهر الکلام، ج 21، ص 362.

2- . آل عمران (3): 104.



حق هدایت کنند و به آن دین حکم و دادگری نمایند»(1) و نفرموده است: «عَلَىٰ أُمَّةٍ مُّوسَىٰ»، یا «عَلَىٰ كُلِّ قَوْمٍ»، با وجودی که آنان در آن روز امت های گوناگون بودند.

از این دو آیه معلوم می شود امر به معروف و نهی از منکر دستور خاص است نه عام. هم چنین است آیه شریفه: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ یعنی: «همانا ابراهیم (خلیل) امتی مطیع و فرمانبردار و یکتاپرست بود»(2)، که امت به یک تن و بیشتر از آن اطلاق می شود؛ پس، این کار بر کسی که در زمان صلح و آرامش، توان، نیرو، یاور و فرمانبردار ندارد واجب نیست(3).

رد: در مباحث آینده خواهیم دانست امر به معروف و نهی از منکر دو قسم دارد: فردی و اجتماعی؛ اشاره ی این آیه ی کریمه، روایت شریفه و روایات مشابه آن به بخش اجتماعی آن است نه فردی. بخش فردی امر به معروف و نهی از منکر بر عهده ی تمام مکلفان است و اثری بر عینی یا کفایی بودن آن مترتب نیست؛ زیرا، وجوب کفایی، مانند وجوب عینی بر عهده ی تمام مکلفان است، با این تفاوت که وجوب کفایی به انجام ندادن دیگران مشروط است. پس، اگر یکی از مکلفان امر به معروف نمود و غرض حاصل شد، وجوب کفایی یا عینی ساقط می شود؛ و اگر این فریضه ترک شد، همگان عقوبت می شوند، چه وجوب آن کفایی باشد و چه عینی؛ و اگر تنها عدّه ای بر این کار توانایی

ص: 81

1- . اعراف (7)، 159.

2- . نحل (16)، 120.

3- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 126، ح 21152.

داشتند، تفاوتی در کفایی یا عینی بودن آن نداشته و تکلیف متوجه همان عده است و از افرادی که ناتوان هستند، ساقط می شود.

بنابراین، بحث در این زمینه برای ما مهم نیست. اگر چه اظهر این است که امر به معروف و نهی از منکر به خاطر اصالت عینی و خوب، و امر به آن دو در بسیاری از آیات و روایات به طور عام واجب عینی بودن است. از آن جمله است: الف) آیه ی شریفه ی: **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ (1)**؛ شما بهترین امتی هستید از میان مردم پدید آمده، که امر به معروف و نهی از منکر می کنید؛ و ب) حدیث شریف نبوی: **«لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَيْنَنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ، أَوْ لَيُعَذِّبَنَّكُمْ عَذَابُ اللَّهِ (2)»**؛ یا امر به معروف و نهی از منکر می کنید، یا عذاب خدا همه ی شما را فرامی گیرد»، و ج) حدیث شریف نبوی: **«مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَإِن لَّمْ تَعْمَلُوا بِهِ كُفُّوا عَنْهُ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ عَذَابَ اللَّهِ (3)»**؛ به خوبی ها فرمان دهید هر چند خودتان به همه ی آن ها عمل نکنید و از زشتی ها باز دارید، گرچه خود از همه ی آن ها خودداری نورزید»، و روایات دیگری که در این زمینه وجود دارد.

## 2) امر به معروف و نهی از منکر، اجتماعی و فردی؟

آیا امر به معروف و نهی از منکر، اجتماعی است یا فردی، یعنی علما که جایگاه ویژه ای در جامعه دارند،

ص: 82

---

1- . آل عمران (3)، 110.

2- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 135، ح 21173.

3- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 151، ح 21217.

هست؟ توضیح این بحث در گرو بیان چند مسأله است:

مسأله ی اول: دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر بر دو قسم است:

الف) دعوت به خیر شخصی؛ این همان است که برخی افراد در میان خود هنگامی که خیری پیش بیاید، همدیگر را به سمت آن راهنمایی و تشویق می کنند و نسبت به بدی به همدیگر هشدار داده و نهی می کنند، که می توان از آن به «امر و نهی فردی» تعبیر کرد؛ مانند امر به کار واجبی که شخص آن را ترک کرده، و نهی از منکر خاصی که آن را انجام داده است؛ مانند: دروغ، غیبت و امثال آن. در این مورد تحقیق و تفتیش جایز نیست و امر و نهی تنها در صورت ظهور و تظاهر، واجب است. هم چنین به مواردی اختصاص دارد که خداوند به آن امر یا از آن نهی فرموده است.

ب) دعوتی است که از آن به «اجتماعی» تعبیر می کنیم و دارای دو مرتبه است: مرتبه ی اول: این امت، امت های دیگر را به خیر دعوت کند؛ این مسأله به حکم این که ما بهترین امتی هستیم که از میان مردم پدید آمده، از ما خواسته شده و به امر به معروف و نهی از منکر نمودن ما تخصیص خورده است. مرتبه ی دوم: دعوت عام و کلی با بیان راه های خیر، و اصول، حقایق، احکام شریعت مقدس، پاسخگویی به شبهات، دفاع از حریم قرآن و عترت، توبیخ و ممانعتِ سرسختانه هنگام ظهور بدعت یا تصویب قانونی برخلاف قانون شرع در مملکت که موجب گسترش معصیت میان افراد، یا ترک فریضه ی اسلامی، یا اجبار مردم به انجام کار خلاف شرع یا ترک اوامر الاهی می شود؛ این بخش همه ی مصالح جامعه را در بر می گیرد و تفحص و تفتیش از آن واجب است.

ابن خلدون در این زمینه می گوید: «... کسانی را به کمک می گیرد و منکرات را فحوص و جستجو می کند و به تناسب تعزیر و تأدیب می نماید و مردم را به مصالح عمومی در شهر وادار می سازد؛ مانند این که از سدّ معابر و حمل بیش از حد بار و مسافر جلوگیری می کند، صاحبان ابنیه ی مشرف بر ویرانی را به ویرانی و خراب کردن آن ها و پیشگیری از ورود آسیب و خسارت بر رهگذران اجبار می نماید و بر تنبیه دانش آموزان در مدارس نظارت می کند. حکم محتسب متوقف بر تنازع و ترافع طرفینی یا دادخواهی کسی نیست، بلکه می تواند در مورد آنچه که خود از آن مطلع می شود یا نزد او برده می شود، حکم کند؛ اما مطلقاً در مورد دعاوی حکم نمی دهد، بلکه در مورد آنچه که به غش و تدلیس در معاملات و امثال آن و نادرستی پیمانها و ترازوها مربوط می شود دخالت می کند. هم چنین او می تواند بدهکارانی را که در ادای حق طلبکار تأخیر می کنند به رعایت انصاف [و پرداخت بدهی خود] وادار سازد؛ و اموری از این قبیل که متضمّن بررسی بینه و اجرای حکم قضایی نیست» (1).

مسأله ی دوم: هر فرد ملزم است که به قسم اوّل قیام نماید و آن قسم، مستلزم هیچ محذوری نیست؛ اما تک تک مردم قادر به انجام قسم دوم نیستند، و اگر هر کسی بخواهد خودش آن را انجام دهد، هرج و مرج پیش می آید. برخی مصادیق این قسم، در گرو تعلّم و تمکّن از اقامه ی دلیل و برهان بر آن، و برخی در گرو آن است که شخص رهبر مردم و دژ محکم اسلام باشد. در نتیجه بی شک این

ص: 84

وظیفه بر عهده ی علما است که نمایندگان امام (علیه السلام) - رهبر جامعه، حافظ حدود الاهی، حاکم امت، و مجری قوانین الاهی - هستند و در زمان غیبت، همان طور که در روایات نقل شده، مجاری امور به دست ایشان بوده(1)، و آنان دژهای استوار اسلام(2)، و خلفای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)(3) هستند. حکومت اسلام به آنان تفویض گردیده(4)، قضات بین مردم(5) و امنای رسل(6) می باشند. امین بودن عالم نیز به اعتبار آن است که حافظ احکام شرعیه است.

مسأله ی سوم: آیات و روایات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر دو دسته هستند:

الف) دسته ی دیگر شامل امر بوده و امر را متوجه عامه ی مکلفین می داند؛ مانند اکثر آیات و روایات گذشته؛

ب) یک دسته این امر را وظیفه ی گروهی خاص و به طور ویژه وظیفه ی علما می داند.

تقریب: 1) آیه ی کریمه ی: *وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (7)*، ظهور در اراده ی تبعیض دارد و پیش از این درباره ی آن سخن گفتیم، و

ص: 85

---

1- . مستدرک الوسائل، ج 17، ص 316، ح 21454.

2- . اصول کافی، ج 1، ص 38، ح 3.

3- . وسائل الشیعه، ج 27، ص 91، ح 33295.

4- . وسائل الشیعه، ج 27، ص 106، ح 33334.

5- . وسائل الشیعه، ج 27، ص 139، ح 33421.

6- . اصول کافی، ج 1، ص 43، ح 5.

7- . آل عمران (3)، 104.

امت به حسب عرف گروه خاصی هستند که اتحاد فکری و هدف واحد خاص خود را دارند، و در این جا، این عده جز علمای عامل کسی نمی تواند باشد. کسانی که خود را برای دفاع از حریم اسلام و قرآن، و رفع شبهات، برطرف کردن ظلم ها، اقامه ی فرائض، امنیت مذاهب، اصلاح زمین، انتقام گرفتن از دشمنان و اقامه ی امر آماده کرده اند.

(2) روایتی که در مباحث پیشین از مسعده از امام صادق (علیه السلام) نقل شد: «وَسُئِلَ عَنِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، أَوْاجِبٌ هُوَ عَلَى الْأُمَّةِ جَمِيعاً؟ فَقَالَ: لَا، فَقِيلَ لَهُ: وَلِمَ؟ قَالَ (عليه السلام): إِنََّّمَا هُوَ عَلَى الْقَوِي الْمُطَاعِ الْعَالِمِ بِالْمَعْرُوفِ مِنَ الْمُنْكَرِ لَا عَلَى الضَّعِيفِ الَّذِي لَا يَهْتَدِي سَبِيلًا...» (1)؛

«از امام (علیه السلام) درباره ی امر به معروف و نهی از منکر پرسیده شد که آیا بر تمامی امت واجب است؟ فرمود: نه! عرض شد: چرا [پس بر چه کسانی واجب است]؟ فرمود: بر توانمندی که از او حرف شنوی داشته باشند، و معروف را از منکر بشناسد؛ نه ضعیفی که نمی تواند به راه درست هدایت کند، و بلکه مردم را از حقّ به باطل می خواند».

(3) روایتی که سید رضی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه ی شششقیه نقل می کند: «أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَةَ وَبَرَأ النَّسْمَةَ لَوْلَا حُضُورَ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بُوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا

ص: 86

يَقَارُوا عَلَى كَيْفِهِ ظَالِمٍ وَلَا سَعَبٍ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا...» (1)؛

«آگاه باشید سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته و به یاری ام قیام کرده اند و از این جهت حجت تمام شده است، و اگر نبود عهد و مسؤلیتی که خداوند از دانشمندان هر جامعه گرفته که در برابر شکم خواری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها می ساختم و از آن صرف نظر می کردم» تا آخر خطبه.

4) روایتی که جابر از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَتَّبِعُ فِيهِمْ قَوْمٌ مَرَاءُونَ» تا آن جا که می فرماید: «وَلَوْ أَصْدَرَتْ الصَّلَاةُ بِسَائِرِ مَا يَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَبْدَانِهِمْ لَرَفَضُوهَا كَمَا رَفَضُوا أَسْمَى الْفَرَايِضِ وَأَسَدَ رَفَهَا إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تَقَامُ الْفَرَايِضُ هُنَالِكَ يَتِمُّ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمْ فَيَعْمَهُمْ بِعِقَابِهِ فَيَهْلِكُ الْأَبْرَارُ فِي دَارِ الْفُجَارِ وَ الصَّغَارُ فِي دَارِ الْكِبَارِ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ التَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِنْهَاجُ الصُّلَحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تَقَامُ الْفَرَايِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَحُلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ» (2)؛

«در آخر الزمان گروهی ظهور خواهند کرد که از ریاکاران پیروی می کنند... اما اگر نماز و دیگر کارها، برای مال و جانشان ضرری

ص: 87

1- . نهج البلاغه، ص 49، خطبه ها، خطبه 3.

2- . اصول کافی، ج 5، ص 55، ح 1؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 119، ح 21132.

داشته باشد، از آن شانه خالی می کنند، چنان که از والاترین و بزرگ ترین وظیفه سرباز می زنند؛ یعنی امر به معروف و نهی از منکر، که فریضه ای بزرگ است و انجام دیگر تکالیف منوط به آن است. خشم و غضب خدای عزوجل در این هنگام [که امر و نهی را ترک کنند] ظاهر شده، همگی را مجازات خواهد کرد. در نتیجه، نیکان به همراه فاجران، و خردسالان همراه بزرگسالان هلاک و نابود خواهند شد. امر به معروف و نهی از منکر، راه پیامبران و شیوه ی صالحان است و فریضه ای عظیم است که انجام واجبات دیگر بسته به آن است. با امر و نهی، راه ها امنیت داشته، کار و کسب رونق می گیرد و ظلم برطرف گردیده، زمین آباد و حق از دشمنان ستانده می شود و کارها استوار و پابرجا می گردد؛ تا پایان حدیث.

بنابراین، بر امر به معروف اجتماعی، آثار و فوائدی مهم مترتب است و این عمل، بسان قوه ی مجریه ی قوانین عامه ی الهی عمل می کند.

5) خبر امام حسن (علیه السلام) از امام علی (علیه السلام): «أما بعد فَإِنَّهُ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَيْثَمَا عَمَلُوا مِنَ الْمَعَاصِي وَلَمْ يَنْهَهُمُ الرَّبَّائِيُونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ ذَلِكَ وَإِنَّهُمْ لَمَّا تَمَادُّوا فِي الْمَعَاصِي وَلَمْ يَنْهَهُمُ الرَّبَّائِيُونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ ذَلِكَ نَزَلَتْ بِهِمُ الْعُقُوبَاتُ» (1)؛

«کسانی که پیش از شما می زیستند، هلاک و نابود شدند؛ زیرا، به گناهان عمل می نمودند، و عالمان ربّانی و نیکان، آنان را از این

ص: 88



کار باز نمی داشتند، وقتی پیوسته به معاصی و گناهان عمل کرده، علمای ربّانی و نیکان، آن ها را نهی نکردند، عقوبت و مجازات شدند»؛

اخبار دیگری نیز با این مضمون وجود دارد که خطاب آن به علما است.

با تبیین این موارد، آشکار است که قسم اول امر به معروف و نهی از منکر وظیفه ای همگانی است که میان افراد صورت می گیرد و عالم و جاهل در آن مساوی هستند و گاهی از آن با عنوان «فردی» و گاه «دعوت موردی» تعبیر گردیده، و افراد آشنا در میان خود به سمت خیر راهنمایی و تشویق می کنند (وقتی پیش می آید) و همدیگر را از شرّ نهی کرده و نسبت به آن هشدار می دهند؛ و هر کسی به میزان توان خود از این فریضه عمومی توشه برمی گیرد. روشن است که وقتی مردم یکدیگر را نصیحت یا نهی کنند، خیر و معروف در میان آن ها استوار شده و ثبات می یابد و مانع از رواج شرّ و منکر در میان آنان می گردد. بنابراین، ناگفته پیداست که این قسم، نگاه دار اتحاد و نگاه بانی بی خلل است.

اما قسم دوم - امر به معروف و نهی از منکر اجتماعی - وظیفه ی یک گروه مشخص یعنی علمای عامل است، که دعوت و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و و انجام این وظیفه ی مهمّ بر آن ها واجب عینی است.

تفاوت: تفاوت این دو قسم آن است که امر به معروف و نهی از منکر در قسم اوّل بر عامه ی مردم و در قسم دوم بر گروهی خاص واجب بوده و در عین حال این حکم از مؤمنین برداشته نشده است و آنها مکلف اند از میان خود گروهی را برای انجام این

فریضه و تهیه ی اسباب آن انتخاب کنند، آن چنان که هر کدام از آنان در تحقّق و سعادت این کار عزم و عمل پیشه کرده و تا آن جا که می تواند مسیر را تحت نظر داشته باشد تا اگر خطا و انحرافی دید، ایشان را به راه صواب برگرداند.

به همین دلیل روایات به عالم غیرعامل به وظیفه، هشدار داده اند؛ تا آن جا که علمای درباری که در قبال بیان حق و دعوت به خیر سکوت پیشه می کنند را آفت دین برشمرده اند.

### مسأله سوم: بررسی شرایط امر به معروف و نهی از منکر

#### اشاره

امر به معروف و نهی از منکر شروطی دارد که طی دو عنوان بدان خواهیم پرداخت:

1 - تعداد شروط؛ که مشهور بین اصحاب چهار شرط است:

الف) شناخت معروف و منکر؛

ب) احتمال تأثیر؛

ج) اصرار و استمرار از سوی فاعل؛

د) عدم ترتّب مفسده بر انکار آن.

برخی علما عدالت و اجتناب امر و ناهی از محرّمات، و برخی دیگر، امور دیگری را نیز بدان افزوده و معتبر دانسته اند که در مباحث آتی خواهد آمد.

2 - شرط وجوب یا شرط واجب بودن شروط؛

تفاوت این دو با هم آن است که در شرط وجوب - مانند استطاعت برای حجّ - فعلیت وجوب بر تحقّق خارجی آن شرط متوقف است، آن چنان که تحصیل آن پیش از تحقّق شرط

و جوب، واجب نیست، و در تحقق مصلحت [و کیفیت امثال] نقش دارد؛ اما شرط واجب آن است که وجوب در آن مطلق بوده و فعلیت آن در گرو تحقق شرط واجب نیست، مانند: طهارت برای نماز؛ که متعلق مقید به آن بوده، تحصیلش واجب و تحقق مصلحت متوقف بر آن است. اکنون به بیان موارد فوق خواهیم پرداخت.

## 1) شناخت معروف و منکر

گروهی از فقها هم چون مرحوم حلی (1)، محقق (2)، علامه (3)، شهیدین (4) و فاضل مقداد (5) تصریح کرده اند در وجوب امر و نهی، امر و ناهی باید معروف و منکر را بشناسند تا از غلط و اشتباه در امان باشند. بلکه مرحوم علامه در کتاب منتهی المطلب اختلاف در این مسأله را رد کرده است (6). مرحوم صاحب جواهر (7) نیز این قول را برگزیده است. پس، جاهل معذور بوده و تحصیل علم بر او واجب نیست.

اما عده ای دیگر از جمله مرحوم محقق کرکی در حاشیه (8) و

ص: 91

- 1- السرائر، ج 2، ص 23.
- 2- المختصر النافع، ص 115.
- 3- تحریر الاحکام، ج 2، ص 240.
- 4- الروضه البهیة، ج 2، ص 414.
- 5- کنز العرفان فی فقه القرآن، ج 1، ص 407.
- 6- منتهی المطلب، ج 2، ص 993.
- 7- جواهر الکلام، ج 21، ص 366.
- 8- جامع المقاصد، ج 3، ص 486.

شهید ثانی در مسالک (1) گفته اند: «تعلّم واجب و از شرایط وجوب است».

عده ای نیز در امر به معروف و نهی از منکر اجتماعی و فردی تفصیل قائل شده اند؛ بدین صورت که تعلّم را شرط وجوب امر به معروف فردی و شرط واجب امر به معروف اجتماعی برشمرده اند.

استدلال صاحب جواهر بر وجوب تعلّم: مرحوم صاحب جواهر برای وجوب تعلّم (2)، به مصونیت از اشتباه استدلال کرده است. نیز به روایت پیش گفته مسعده (3) که وجوب را محصور به توانمندی کرده است که از او حرف شنوی داشته باشند و معروف و منکر را بشناسد تمسّک کرده اند. هم چنین به خاطر این که آنچه از اطلاق امر به معروف و نهی از منکر برمی آید موردی است که مکلف علم به احکام داشته باشد از این جهت که مکلف به احکام است، نه از این لحاظ که شناخت معروف از منکر به عنوان مقدمه ی امر و نهی دیگرانی که اگر آن را یاد بگیرند ممکن است آن را انجام ندهند، واجب بوده است.

اما به نظر، بحث بر سر این نیست که در صورت علم نداشتن، مصونیت وجود ندارد، بلکه بحث درباره ی لزوم تحصیل علم و عدم آن است. خبر مسعده نیز دلالت دارد که امر به معروف اجتماعی وظیفه ی علما است، و در چنین مواردی، بی شک عالم شدن انسان شرط وجوب است؛ اما در امر به معروف فردی، این

ص: 92

---

1- . مسالک الافهام، ج 3، ص 101.

2- . جواهر الکلام، ج 21، ص 366.

3- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 126، ح 21152.

حدیث دلالت ندارد که علم نیز شرط وجوب است. هم چنین از اطلاق ادله همان برمی آید که در ابتدا بیان شد.

نظر مرحوم شهید ثانی:

مرحوم شهید ثانی در مسالک گفته است: گاه مناقشه می کنند عدم شناخت معروف و منکر با تعلق وجوب به کسی که [آن را] نمی داند منافاتی ندارد، بلکه از جهت هشدار نسبت به وقوع در امر به منکر و نهی از معروف با نفس امر و نهی منافات دارد؛ در این هنگام، بر کسی که به طور کلی با شهادت دو عادل، علم به وقوع منکر یا ترک معروف از شخصی معین دارد، واجب است آنچه را که نهی و امر به آن صحیح است یاد بگیرد و سپس امر یا نهی نماید، همان طور که وجوب نماز به مُحدِّث تعلق می گیرد و بر او واجب است شروط نماز را تحصیل کند. در این صورت، دیگر منافاتی بین عدم جواز امر جاهل و نهی او در حالت جهل، و وجوب آنها بر او وجود ندارد، همان گونه که نماز بر مُحدِّث و کافر واجب بوده، اما در این حالات نماز از ایشان صحیح نیست (1).

تحقیق مسأله: در آن قسم از امر به معروف و نهی از منکر که وظیفه ی عامه است، الف) گاه آمر و ناهی تفصیلاً علم دارد که آنچه شخص معینی ترک کرده معروف بوده یا آنچه انجام داده، منکر است؛ و ب) گاه تفصیلاً بدان علم ندارد لکن می داند یک یا چند نفر منکری را انجام داده یا معروفی را ترک کرده اند؛ و ج) گاه اجمالاً و با شهادت دو نفر عادل یا غیر آن می داند مقداری از فعل شخص معینی منکر یا مقداری از فعلی که ترک کرده معروف است؛ و د) گاه هیچ کدام این ها را نمی داند.

ص: 93

در صورت اول بحثی وجود ندارد؛ اما در صورت دوم و سوم، مقتضی علم اجمالی وجوب امر و نهی است، و تعلم به عنوان مقدمه واجب است. در صورت چهارم وجوب مورد تردید است حتی اگر مطلق باشد، و اصل برائت اقتضای عدم وجوب دارد، و چه بسا از این طریق میان دو گروه مصالحه برقرار شود. بدین صورت که منظور کسی که قائل به وجوب تعلم به عنوان مقدمه است، وجوب در این دو صورت است، و منظور کسی که قائل به عدم وجوب است، عدم وجوب در صورت چهارم است.

اما در مورد وظیفه ی علما؛ ظاهر آن است که وجوب تعلم به عنوان مقدمه ی امر و نهی است مطلقاً؛ زیرا، سعادت جامعه در گرو آن است، و عدم تعلم موجب بدعت گزاری در دین می گردد، چنان چه در زمان حاضر درباره ی تعدادی از مسائل مستحدثه این اتفاق افتاده، و عده ای بدون شناخت (جهت صدور فتوا) و بدون ملاک و ضابطه آن را حرام و عده ای آن را جایز دانسته اند؛ در نتیجه، حکم مذکور را نه می توان پاسخ داد و نه می توان موارد حق در آن را تبیین کرد؛ از این دست نمونه های زیادی وجود دارد که فرصت بیان آن ها نیست.

به طور کلی این وظیفه ای بسیار مهم است، و تصدی آن در گرو تحصیل علم درباره ی موضوعی است که به آن دعوت می کنند و هم چنین در گرو تقه در دین (فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ<sup>(1)</sup>) ؛ «پس چرا از هر طایفه ای جمعی برای جنگ و گروهی

ص: 94

نزد رسول برای آموختن علم دین مهیا نباشند تا قوم خود را چون به نزدشان بازگشتند بیم رسانند، باشد که (از نافرمانی خدا) حذر کنند» و یادگیری نحوه ی تبلیغ (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (1)؛ «(ای رسول ما خلق را) به حکمت (و برهان) و موعظه نیکو به راه خدایت دعوت کن و با بهترین طریق با اهل جدل مناظره کن (وظیفه ی تو بیش از این نیست) که البته خدای تو (عاقبت حال) کسانی را که از راه او گمراه شده و آنان را که هدایت یافته اند بهتر می داند» و تهیه ی اسباب (وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِّن قُوَّةٍ (2)؛ «و شما (ای مؤمنان) در مقام مبارزه با آن کافران خود را مهیا کنید» و شناخت ملل و مذاهب به منظور سهولت بیان موارد باطل و رفع شبهات و حل مشکلات است.

## 2) شناخت مأمور و منهی از معروف و منکر

آیا کسی که به معروف امر و از منکر نهی می گردد، باید نسبت به معروف و منکر علم داشته باشد؟ چنان چه اگر شخصی که وجوب معروف را نمی دانست آن را ترک کرد، یا منکری را بدون علم به حرمت و قبح آن انجام داد، امر به معروف و نهی از منکر در مورد او واجب نیست؟ یا علم معتبر نبوده و امر به معروف و نهی از منکر حتی در صورت جهل مأمور و منهی واجب است؟ و یا بین این موارد تفصیل وجود دارد؟

ص: 95

---

1- . نحل (16)، 125.

2- . انفال (8)، 60.

پاسخ به این موارد وجوه و اقوالی دارد:

گزیده ی سخنان در این زمینه آن است که غیر عالم، گاه غافل و فراموش کار، و گاه جاهل به حکم یا موضوع آن است. اگر غافل یا ناسی بود؛ ظاهر عدم وجوب امر و نهی است مگر در مواردی که به اهتمام شارع و عدم رضایتش به صدور آن کار حتی از غیر مکلف علم داریم؛ مانند جان، آبرو و مال افراد.

علت عدم وجوب در غافل و ناسی: ناسی و غافل در واقع غیر مکلف اند و در نتیجه فعل صادره نسبت به آنان حلال و غیر مبغوض دانسته شده است؛ لذا، وجهی برای واداشتن او یا ممانعت از او نیست.

علت وجوب در مورد جاهل: به خاطر آن است که می دانیم شارع راضی به ارتکاب آن امور نبوده و آن ها اموری هستند که مطلقاً مبغوض است حتی اگر از کسی سرزده باشد که مکلف به فعل نیست. هم چنین در جاهل به موضوع نیز امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست؛ زیرا، او نسبت به آن [موضوع] جهل دارد؛ هر چند حکم واقعی برداشته نمی شود، اما از جهت مولوی به او جواز داده شده است، حتی اگر در مرحله ظاهر باشد، و در این صورت دیگر مجالی برای ممانعت از آن نیست.

شبهه ی موضوعیه نیز هنگامی که بر اصل یا اماره ای معتبر تکیه کند و مطابق با واقع در نیایند، جزء موارد جهل به موضوع است. بله؛ در مواردی که اهتمام شارع را می دانیم و به نارضایتی او نسبت به صدور آن حتی از سوی غیر مکلفین علم داریم، جلوگیری از آن واجب است؛ مثلاً اگر شخصی خواست دیگری را با تصور این که او یک حیوان درنده است، بکشد و می دانیم که



قتل انسان حرام است، باید او را از این کار باز داریم هر چند که او برای کار خود دلیلی معتبر داشته باشد. هم چنین است موردی که شخصی بخواهد زنی را تزویج نماید و می دانیم که آن زن، خواهر او است. در سایر موارد مهم نیز مطلب چنین است.

اما اگر شخص جاهل به حکم بود، ظاهر، وجوب ارشاد او از باب وجوب بیان، تبلیغ احکام شرعی و جلوگیری از نابودی احکام است.

دلیل: علاوه بر ادله ی وجوب امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به خیر که در مباحث پیشین گذشت، آیه ی شریفه ی: *فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ (1)*؛ «پس چرا از هر طایفه ای جمعی برای جنگ و گروهی نزد رسول برای آموختن علم دین مهیا نباشند تا قوم خود را چون به نزدشان بازگشتند بیم رسانند»؛ دالّ بر این مطلب است؛ و به اقتضای لولای تحصیصیه بر وجوب کوچ کردن، وجوب تفقه (غایت داعیه امر به نکر) و وجوب انذار (غایت داعیه نکر) دلالت می کند.

انذار گاه به دلالت مطابقی و گاه به دلالت التزامی است؛ و بیان احکام وجوبی و تحریمی متضمّن انذار همراه با استحقاق عقاب هنگام ترک واجب یا انجام حرام است.

اشکال: از این آیه ی شریفه که ضمن آیات جهاد وارد شده، و به قرینه ی صدر آیه به ویژه عبارت: *وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً...*، و ظاهر برخی تفاسیر، استفاده می شود منظور از «نفر»،

ص: 97

کوچ کردن برای جهاد، و منظور از «تَقَّه» مترتب بر آن، بصیرت در دین است؛ یعنی: مشاهده آیات خداوند متعال از غلبه مسلمانان بر دشمنان خدا و ظهور نشانه‌های عظمت خدا، و سایر موارد جنگ به متخلفان خبر می‌دهد که برای جهاد بایستی کوچ کنند. پس، «لام» در «لَيَتَّقَهُوا» لام عاقبت است نه غایت؛ و تقَّه و انذار برای فائده است نه هدف.

پاسخ: ظاهر از آیه‌ی شریفه به قرینه‌ی این که «لام» در «لَيَتَّقَهُوا» به حسب ظاهر لفظ متعلق به «نَفَرَ» است، غایت بودن «لام» است؛ و به قرینه‌ی روایات مفسّره‌ی آیه منظور از «نَفَرَ» کوچ برای تقَّه است (1). ارتباط این آیه با آیات جهاد نیز از این جهت است که در مقام جلوگیری از کاهش کوچ کردن و رفتن برای جهاد است، با توجه به این که تقَّه در دین که ابزار جهاد با حجت و برهان بر مدار دعوت به ایمان و برپاداشتن ارکان اسلام است همانند جهاد با شمشیر و پاسداری مهم است؛ بنابراین، مراد آیه، کوچ کردن جماعتی به منظور تقَّه است.

پس، آیه‌ی کریمه بر وجوب تعلّم و تقَّه، و آمادگی برای تعلیم آن در موطن اقامت دلالت دارد؛ و فقها هدایت‌گر دیگران می‌باشند. نیز دلالت می‌کند بر این که درجه‌ی کسانی که با این نیت به تعلّم می‌پردازند، نزد خدا از مجاهدین جان در راه اعتلای کلمه‌ی الله نه تنها کمتر نیست بلکه افضل از ایشان است؛ نصوص فراوانی که بر لزوم تقَّه، تعلّم، حرمت کتمان علم و لزوم بذل آن دلالت دارد شاهد بر این مدّعا است. در این زمینه به کتاب‌های

ص: 98

---

1- . وسائل الشیعه، ج 11، ص 12، ح 14121؛ وج 27، ص 140، ح 33425.

حدیثی مانند کافی(1)، وسائل الشیعه(2)، و سایر کتاب‌ها(3) مراجعه کنید.

### 3) احتمال تأثیر در امر به معروف و نهی از منکر

گروهی تصریح کرده اند: «در وجوب امر به معروف و نهی از منکر باید احتمال تأثیر داده شود. بنابراین، امر و نهی با علم به عدم تأثیر واجب نیست.»(4) عده ای نیز افزوده اند: «اگر شخصی گمان داشته باشد امر و نهی او اثر نمی کند، امر و نهی بر او واجب نیستند»(5).

این بحث چند شاخه دارد:

اول: اعتبار و عدم اعتبار این شرط به طور کلی؛

دوم: بر فرض اعتبار، وقتی امر یک نفر مؤثر نباشد، و علم داشته باشد یا احتمال دهد امر یک گروه مؤثر است؛ آیا امر و نهی بر همه واجب است یا خیر؟

سوم: وقتی عدم تأثیر احراز شد لکن بر امر یا نهی فایده ی مهم دیگری مترتب شود، یا سکوت موجب ترتب مفسده ی مهمی باشد - مثل وقتی که سکوت باعث تمسخر دین و ضعف عقاید مسلمانان بشود - یا در پی سکوت، معروفی منکر یا منکری معروف شود، یا امر و یا نهی موجب تأخیر معصیت یا تقلیل آن،

ص: 99

- 
- 1- . اصول کافی، ج 1، ص 31، ح 6.
  - 2- . وسائل الشیعه، ج 27، ص 24، ح 33111؛ و ج 16، ص 269، ح 21538.
  - 3- . برقی، المحاسن، ج 1، ص 229.
  - 4- . طوسی، الاقتصاد، ص 148؛ ابن حمزه، الوسیله، ص 207؛ ابن ادریس، السرائر، ج 2، ص 23؛ محقق حلّی، المختصر النافع، ص 115.
  - 5- . تحریر الاحکام، ج 2، ص 241.

یا مرتکب نشدن غیر از مأمور و منهی و یا تظاهر نکردن به ارتکاب باشد، یا سکوت مستلزم تأیید ظالم و تقویت او یا جری شدن او بر معاصی و مانند این موارد باشد؛ آیا امر و نهی واجب اند یا خیر؟

چهارم: بر فرض علم به عدم تأثیر، و عدم ترتب چیزی از فواید بر امر و نهی، آیا موردی برای وجوب این دو هست یا خیر؟

پنجم: این شرط، شرط وجوب است یا شرط واجب؟

پاسخ ها

جهت اول: مقتضی اطلاق ادله عدم اشتراط احتمال تأثیر است؛ چنان که مرحوم صاحب جواهر به آن تصریح کرده است. مقتضی آیه ی کریمه ی: **وَإِذْ قَالَتْ أُمَّهُ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِيَّايَ رَبُّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يِنْتَهُونَ (1)** نیز عدم اشتراط آن است چنان که شیخ الطائفه، شیخ طوسی بدان تصریح نموده اند. ایشان در جلد پنجم تفسیر التبیان ذیل این آیه گفته است: «تقدیر آیه چنین است: و هنگامی را به یاد بیاور که گروهی از ایشان به دسته ای گفت: چرا قومی را که می دانید در دنیا از هلاک شدگان اند و خداوند در آخرت ایشان را سخت عذاب خواهد کرد، موعظه نمی کنید؟ در جواب گفتند: ایشان را به خاطر عذرخواهی از پروردگار موعظه کردیم؛ یعنی ایشان را به خاطر عذرخواهی به سوی پروردگارتان موعظه می کنیم تا به ما نگویند: چرا آن ها را موعظه نکردید؟ و شاید ایشان نیز با موعظه پرهیزکار شوند و بازگردند. این مطلب دالّ بر آن است که نهی از قبیح واجب است حتی اگر ناهی بداند که منهی آن را نمی پذیرد، و این

ص: 100

همان حکمت و مطلب درستی است که جز آن جایز نیست»(1).

اشکال: با علم به عدم تأثیر، وجوب امر و نهی لغو و عبث است و این کار از سوی حکیم صادر نمی شود!؟

پاسخ: فایده امر به معروف و نهی از منکر حفظ جامعه ی اسلامی و وحدت آن و سوق جامعه به سوی عزّت، مصلحت و سعادت است؛ بلکه امر و نهی سرچشمه حیات اجتماعی است. بنابراین، اگر هر یک از افراد امت، دیگری را نصیحت کند، امر خیر و معروف در میانشان ثبات می یابد و از رواج شرّ و منکر جلوگیری می شود. این فایده ی نصیحت یکدیگر در امر یا نهی است و به همین دلیل، امر به معروف و نهی از منکر بر همه ی افراد واجب شده است؛ و این، مقصود نهایی از توجّه تکلیف به هر فرد است. حال، اگر همه به وظیفه خود عمل کردند، هدف به طور قطع حاصل شده است. در غیر این صورت، ترک دیگران مجوّز نمی شود که این فرد وظیفه اش را ترک کند و موردی برای ادّعای لغو بودن آن وجود ندارد. زیرا، ادّعای لغویت به معنی عدم ترتّب هدف نهایی، موجب سقوط تکلیف نمی شود. با وجود این، به برخی از روایات ضعیف و غیر دالّ که برای این شرط بدان ها استدلال شده است، اعتنا نمی شود.

جهت دوم: بر فرض اعتبار این شرط، اگر دانست که امر و نهی شخص واحد تأثیر ندارد، و یا علم پیدا کرد یا احتمال داد که با انجام امر و نهی دیگران تأثیر دارد؛ نباید تردید کرد که امر و نهی بر همه واجب است.

ص: 101

جهت سوم: با توجه به جهت فوق، وضعیت جهت سوم نیز روشن می شود؛ یعنی با ترتب فایده ی مهمی بر امر و نهی که مطلوب شارع است، یا ترتب مفسده ی مهمی بر ترک امر و نهی، تردیدی در وجوب نیست.

جهت چهارم: در صورت موافقت با اعتبار این شرط، و علم به عدم تأثیر امر و نهی، اظهار حق هنگام ظهور بدعت در دین واجب است؛ در احادیث زیر دقت کنید:

الف) حدیث نبوی: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» (1)؛

«هرگاه بدعت ها در میان امت من آشکار شد، بر عالم است که علمش را آشکار کند و اگر چنین نکند، لعنت خدا بر او».

ب) حدیث علوی: «إِنَّ الْعَالِمَ الْكَاتِمَ عِلْمَهُ يُبْعَثُ أُمَّتَنَ أَهْلِ الْقِيَامَةِ رِيحًا يَلْعَنُهُ كُلُّ دَابَّةٍ حَتَّى دَوَابَّ الْأَرْضِ الصَّغَارِ» (2)؛

«دانشمندی که علم خود را پنهان نماید، روز قیامت بسیار بدبو برانگیخته می شود و هر جنبنده ای از جنبندگان کوچک روی زمین او را لعنت می کنند».

ج) حدیث یونس بن عبدالرحمان از صادقین (علیه السلام): «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يَظْهَرَ عِلْمَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ سَدَّ مِنْهُ نُورُ الْإِيمَانِ» (3)؛

«هنگامی که بدعت ها ظهور می کنند بر علما وظیفه و تکلیف است که حقیقت و علم صحیح را بیان نموده و موضع بگیرند

ص: 102

1- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 270، ح 21538.

2- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 270، ح 21539.

3- . نک: وسائل الشیعه، ج 16، ص 270، باب 40 از ابواب امر به معروف.

وگرنه نور ایمان از آن ها گرفته خواهد شد»<sup>(1)</sup>؛ و احادیث دیگری مانند آن.

احتمال تأثیر در وجوب امر به معروف و نهی از منکر شرط نبوده، و مطلوب در این مقام اظهار حقّ است. این مطلب، فایده ای است که با علم به عدم تأثیر نیز مترتب می شود.

جهت پنجم: در صورت معتبر بودن احتمال تأثیر، این احتمال اگر چه شرط وجوب است (به این معنا که با عدم احتمال تأثیر وجوب ساقط می شود)، لکن در صورت تمکّن از فراهم کردن اسباب در جهت تأثیرگذاری امر و نهی - و دستکم احتمال آن - واجب است، و مانند سایر شرایط وجوب نیست که تحصیلش لازم نباشد. پس، این شرط، در حقیقت، شرط واجب است.

معتبر نبودن اشتراط تأثیر

از مطالب فوق، احکام و مسایلی به دست می آید که برخی از آن ها به شرح زیر است:

1. امر به معروف و نهی از منکر میان افراد واجب است. این مسأله جزء توصیه ی دیگران به حقّ و صبر است؛ و در چنین مواردی تأثیر قطعی است؛ پس، اگر هر یک از افراد امت، دیگری را نصیحت و نهی نماید، خیر و معروف بین آن ها مستقرّ می شود و از رواج شرّ و منکر در بین آنان جلوگیری می گردد.

2. امر به معروف و نهی از منکر با دعوت عامه ی کلی بر علما واجب خواهد بود.

3. اگر شخصی علم داشت که امر و نهی او با یک بار

ص: 103

---

1- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 271، ح 21546.

تأثیر ندارد اما با تکرار مؤثر خواهد بود یا احتمال تأثیر بدهد، تکرار واجب خواهد بود.

4. اگر شخصی علم پیدا کرد که نهی او در ترک معصیت مؤثر نیست لکن احتمال بدهد، یا تأثیرش در تأخیر معصیت را بداند، یا بداند با نهی او غیر از مأمور و منهی مرتکب نمی شوند و یا نهی او سبب تظاهر نکردن به ارتکاب است؛ امر و نهی بر وی واجب خواهد بود.

5. اگر ترک امر و نهی موجب تأیید و تقویت ظالم یا جرأت پیدا کردن او بر معاصی بشود، ترک امر و نهی حرام است و هر دو به طور قطع واجب اند.

6. اگر فردی احتمال دهد امر و نهی با قید خاصی، مثلاً در ملاء عام بوده یا اجتماع گروهی در امر و نهی موجب اطاعت و پایان معصیت یا مشابه آن می شود، امر و نهی بر او واجب است.

7. اگر بدعت ظاهر شد، بر عالم واجب است علم خود را آشکار کند؛ و اگر چنین نکند، لعنت خداوند بر او است.

8. اگر سکوت موجب هتک حرمت دین و ضعف عقاید مسلمانان شود، امر و نهی واجب است؛ اگر چه در اطاعت و اتمام مؤثر نباشند.

9. اگر سکوت موجب منکر شدن معروفی یا معروف شدن منکری باشد، حرام بوده و بیان در این صورت واجب است.

10. اگر توقف نهی از منکر منوط به تشکیل جمعیت و تهیه ی اسباب و کارهایی از این قبیل باشد، همه ی این ها واجب است، خداوند متعال می فرماید: **وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ (1)**.

ص: 104



11. اگر نهی از منکر یا امر به معروف ممکن نباشد مگر از طریق تصدّی شخصی برای ریاست امت و زعامت طائفه، این کار به عنوان مقدّمه ی امر و نهی واجب است، و چنان چه علم داشته باشد که امر، نهی و دعوت به خیر منوط است به این که او یاری گر رئیس و رهبر باشد، این کار نیز واجب است.

12. اگر عالم جامع شرایط وظیفه ی امر به معروف و نهی از منکر را انجام داد و ادای وظیفه ی او منوط به مشارکت دیگران و حمایت از او باشد، حمایت و مشارکت آن عدّه واجب است.

13. اگر سلطان ظالمی بدعت گذار در دین یا قانون گذار مخالف شرع و یا فاعل منکر و تارک معروف باشد، اظهار حق واجب است. شیعه و سنی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند: «أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ الْعَدْلِ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ أَوْ سُلْطَانٍ جَائِرٍ»، «أَوْ أَمِيرٍ جَائِرٍ»<sup>(1)</sup>؛ «با فضیلت ترین جهاد در راه خدا، کلمه ی عدل است در مقابل پیشوای جائر، سلطان جائر، یا امیر جائر». روشن است در این موارد اگر اظهارکننده ی حق تنها و یگانه بماند تأثیری در امر و نهی ندارد، و ضررها و مفسد مهمی بر آن مترتب می شود؛ لذا، بر دیگران تأیید، حمایت، تسدید و کمک به او لازم است.

14. اگر در زمانه ای - مانند این زمان - منکرات در جامعه رواج یافت، و انسان تمکّن از نهی همگان و تک تک افراد نداشت، به آن میزان که قدرت و توانایی دارد بر او واجب است. نسبت به منکرات نیز در صورتی که بعضی از آن ها مهم تر نباشد،

ص: 105

---

1- . این روایت با هر دو لفظ «سلطان جائر» و «امام جائر» روایت شده است. نک: وسائل الشیعه، ج 16، ص 126، ح 21152؛ و ص 134، ح 21170؛ سنن ابی داوود، ج 2، ص 325، ح 4344؛ سنن ترمذی، ج 3، ص 318، ح 2265.

مخیر است؛ در غیر این صورت [آن مسأله ی مهم تر] متعین است. هم چنین در نهی انجام دهندگان از منکر مخیر است، مگر این که برخی مرتکبین خصوصیتی داشته باشند؛ مثلاً عده ای صاحب شوکت و قدرت باشند، به گونه ای که از منع آن ها گروه دیگری که پیرو و تحت اختیار و سلطه ی او هستند نیز منع می شوند؛ که در این صورت، نهی آن شخص به خصوص متعین است.

15. اگر میان وجوب امر به معروف یا نهی از منکر و تکلیفی دیگر تراحم واقع شود، به عنوان مثال: اگر امر به نماز بر ترک واجب توقّف داشته باشد، یا دعوت به خیر بر نگاه به نامحرم یا شنیدن غنا متوقّف باشد و یا دفاع از جامعه ی اسلامی و احکام خدا و جلوگیری از نابودی آن بر غصب اموال یا ترک نماز یا تراشیدن ریش و شبیه این ها متوقّف باشد؛ گاه از نظر شارع آنچه بر امر و نهی مترتب می شود مهم تر است مانند: حفظ احکام و جامعه اسلامی، و اسلام کسی که سوی خیر دعوت می شود و شبیه این ها، که در این صورت، وجوب امر و نهی مقدّم بوده، و ارتکاب آن معاصی جایز است؛ و گاه آن عمل از امر و نهی مهم تر است، که در این صورت، وجوب امر و نهی ساقط می شود؛ گاه نیز هر دو امر مساوی هستند و یا نمی داند کدام یک مهم تر است که در این صورت، شخص مخیر خواهد بود(1).

ص: 106

1- . مدت ها گروهی از جوانان متدین از من می پرسیدند: کلیسایی در تهران برای عده ای از جوانان مسلمان که عقیده شان ضعیف است، تبلیغ می کند و وسایل عیش و طرب فراهم و آنان را به نصرانیت دعوت می کند! و چه بسیار جوانانی که منحرف شده و بدین طریق نصرانی شده اند! و ما آن ها را نمی شناسیم تا به سوی حقّ دعوتشان کنیم و دعوت آن ها در گرو وارد شدن در جمع آنان، و تظاهر به همراهی با ایشان است، که در این صورت باید برای شناختن آن افراد، برخی معاصی و منکرات را همراه آن ها انجام دهیم و بعد از آن مجلس، آن ها را به حق و اسلام دعوت و از تبلیغات باطل حفظ کنیم؛ آیا ارتکاب آن منکرات برای این غرض مهم جایز است؟ به آن ها جواب دادم که این کار جایز، و بلکه واجب است.

16. اگر شخصی بداند امر یا نهی او تأثیر ندارد اما امر و نهی فرد دیگری مانند رهبر گروه و رئیس آنان مؤثر است لکن [آن رئیس] در این کار تسامح می کند؛ در این صورت، باید آن شخص را به انجام این وظیفه امر کند(1).

ص: 107

1- . هنگام استدلال به آیه ی شریفه ی «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ» گفتیم که بر فرض تبعیضیه بودن «مِن»، آیه دلالت دارد بر این که قسمی از امر به معروف و نهی از منکر وظیفه ی گروه خاصی است، اما مخاطب این آیه گروهی از ملّکفان هستند؛ بنابراین، در این جا دو فریضه وجود دارد: الف) امت باید گروهی را برای دعوت انتخاب کنند؛ ب) همه ی مسلمانان باید این امت را برای این کار تشکیل دهند؛ آن چنان که هر فرد از امت به میزان توانایی خود مراقب حرکت آن باشد، تا اگر انحرافی از آن ها دیدند آن را به راه درست برگردانند یا اگر تساهلی از ایشان نسبت به این وظیفه دیدند، به آن امر کنند. تجربه ی قطعی به ما نشان می دهد در هر زمانه ای مسلمانان این شیوه ی مراقبت را پی گرفته اند، و رهبرشان ملزم به عمل به این وظیفه بوده، اوضاع جامعه به سوی عزّت، سعادت و صلاح رفته و حلاوت نعمت ها را چشیده اند؛ و هر در هر زمانه ای که مردم نصیحت را ترک کرده و رهبری نبوده که به این وظیفه عمل کند - یا به دلیل تساهل، یا تنها ماندن و یاری نشدن از جانب مردم، یا مساعدت نکردن سایر افراد گروه شاخص یعنی علما - موجب فساد دین و دنیا شده، ظالمان بر آنان مسلط شده اند و برکت از آنان رخت بر بسته و یاری گری برای آنان نه در زمین و نه در آسمان نبوده است. اگر می خواهی به صدق ادّعی ما پی ببری، به زمانه و وضعیت بدی که در آن هستیم نگاه کن. شیخ محمّد عبده گفته است: «وضعیت بدی که ما اکنون در آن به سر می بریم در پی غفلت های بزرگی است که طی سالیان مدید شکل گرفته است. بعد از آن که در نصیحت یکدیگر تساهل ورزیدیم و موارد اختلافی مسلمانان را به خدا و رسولش - یعنی کتاب و سنّت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) - بازنگردانیدیم، و قلب ها از احترام به دین خالی شد تا آن جا که دیگر اراده ای نداشت و هر شخصی اسیر هوای خویش شد! از چه زمانی مردم چنین بی دین و بی مروّت و بی ادب شدند؟ دیگر چه تفاوتی میان گروهی از ایشان و چارپایان از بز و گاو است؟!» نک: تفسیر المنار، ج 4، ص 30.

17. اگر شخصی که توجه به امور مسلمین ندارد و این فریضه ی عظیم را انجام نمی دهد، متصدی منصب زعامت و مرجعیت شد، و به دنیا گرایش داشت و به دربار سلطان آمد و شد می کردند، بر آحاد مسلمانان - و در صدر آنان علما، مدرّسان، فضلا و محصلان - واجب است این وظیفه را انجام دهند؛ و او را از آنچه در آن است نهی کنند؛ اگر نپذیرفت، همه ی مکلفان باید از او کناره گیری کنند. از او دانش فرانگیرند. پشت سر او نماز نخوانند و با او رفت و آمد نمایند. به دلیل:

الف) حدیث نبوی: «الْعُلَمَاءُ أَمَنَاءُ الرَّسُلِ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا لَمْ يُخَالِطُوا السَّلْطَانَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ خَانُوا الرَّسُلَ، فَاحْذَرُوهُمْ وَاعْتَرِزُوا لَهُمْ» (1)؛

ص: 108

---

1- . روایت فوق در المحجّه البیضاء، فیض کاشانی، ج 1، ص 144 با این عبارات آمده و متقی هندی در کنز العمال، ج 10، ص 204، آن را نقل کرده است. در اصول کافی از امام صادق (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: «الْفُقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرَّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ اتَّبَعَ السَّلْطَانَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ» (دانشمندان فقیه و مجتهد تا هنگامی که وارد دنیا نشده اند، امین پیغمبران خدا هستند. عرض شد: معنای ورودشان در دنیا چیست؟ فرمود: پیروی از سلطان. پس، چون چنین کنند، نسبت به دینتان از ایشان بر حذر باشید)؛ نک: اصول کافی، ج 1، ص 46، ح 5.

«عالمان، امینان رسولان بر بندگان خدایند، تا وقتی که با سلطان نیامیزند. پس، اگر چنین کردند به پیامبران خیانت کرده اند. پس، از آنان دوری و کناره گیری کنید».

ب) روایت: «الْعُلَمَاءُ أَحِبَّاءُ اللَّهِ مَا أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، وَلَمْ يَمِيلُوا فِي الدُّنْيَا، وَلَمْ يَخْتَلِفُوا أَبْوَابَ السَّلَاطِينِ، فَإِذَا رَأَيْتَهُمْ مَالُوا إِلَى الدُّنْيَا وَاخْتَلَفُوا أَبْوَابَ السَّلَاطِينِ، فَلَا تَحْمَلُوا عَنْهُمْ الْعِلْمَ، وَلَا تَصِيدُوا خَلْفَهُمْ، وَلَا تَعُودُوا مَرْضَاهُمْ، وَلَا تَشِيعُوا جَنَائِزَهُمْ فَإِنَّهُمْ آفَةُ الدِّينِ وَفَسَادُ الْإِسْلَامِ، يَفْسُدُونَ الدِّينَ كَمَا يَفْسُدُ الْخَلُّ الْعَسَلُ» (1)؛

«عالمان دوستان خدایند مادام که امر به معروف و نهی از منکر کنند و به دنیا دل نبندند و به دربار سلاطین آمد و شد نکنند. پس، هرگاه آنان را دیدید که به دنیا روی آورده اند و در دربار پادشاهان اند دیگر از آنان دانش فرانگیرید. پشت سر آنان نماز نگزارید. به عیادت آنان نروید و جنازه های آنان را تشییع نکنید. زیرا، آنان آفت دین و مایه ی تباهی اسلام هستند و چنان که سرکه عسل را فاسد می کند، آنان دین خدا را تباه می سازند».

ج) روایت ابن عباس: «إِنَّ أَنَسًا مِنْ أُمَّتِي سَدَّ يَتَفَقَّهُونَ فِي الدِّينِ، وَيَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ، وَيَقُولُونَ: نَأْتِي الْأَمْرَاءَ فَنُصِيبُ مِنْ دُنْيَاهُمْ وَنَعْتَرِلُهُمْ بِدِينِنَا، وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ كَمَا لَا يُجْتَنَى مِنَ الْقِتَادِ إِلَّا السُّوْكَ، كَذَلِكَ لَا يُجْتَنَى مِنْ قُرْبِهِمْ إِلَّا الْخَطَايَا» (2)؛

ص: 109

1- . السراج الوهاج، فاضل قطیفی، ص 22.

2- . سنن ابن ماجه، ج 1، ص 94؛ تاریخ دمشق، ج 64، ص 314.

سیوطی (1) گفته است: این روایت را ابن ماجه با سند راویان ثقه خود و هم چنین ابن عساکر روایت کرده است.

(د) حدیث نبوی: «إِذَا رَأَيْتَ الْعَالِمَ يُخَالِطُ السَّلْطَانَ مُخَالَطَةً كَثِيرَةً فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لُصٌّ» (2)؛

«هرگاه عالمی را دیدی که با حاکمان حشر و نشر و رفت و آمد بسیار دارد، بدان که او راهزن است».

دیلمی این حدیث را در مسند الفردوس روایت کرده است (3). اخبار فراوان دیگری نیز در این زمینه وجود دارد. هم چنین فروع دیگری نیز در این موضوع وجود دارد که آن ها را به دنبال بحث از سایر شرایط ذکر می کنیم.

#### 4) اصرار و پافشاری بر انجام کار

برخی از فقها اصرار بر ترک معروف و ارتکاب منکر را جزء شروط امر به معروف و نهی از منکر به شمار آورده اند. بنابراین، اگر اماره ای بر کنده شدن و پافشاری نکردن باشد، چیزی واجب نیست، بدون اختلاف در این مسأله؛ و با فرض قطعیت اماره، بی اشکال، امر و نهی موضوعیت نداشته و حتی امر و نهی در این هنگام حرام خواهد بود؛ چنان چه بیش از یک نفر از فقها بدان

ص: 110

---

1- . این را در ابتدای کتاب خود مَمَّا رَوَاهُ الْأَسَاطِينُ فِي عَدَمِ الْمَجِيءِ لِلْسَّلَاطِينِ، ج 1، ص 1 و ص 2، ذکر کرده است.

2- . الجامع الصغير، سیوطی، ج 1، ص 97.

3- . الفردوس، ج 1، ص 276.

تصریح کرده اند و در کتاب جواهر الکلام (1) نیز آمده است.

نظر برگزیده در این موضوع، آن است که گاه شخص در عمل، تارکِ معروف یا مرتکب منکر است، و گاه قصد دارد معروف را ترک کرده یا منکر را انجام دهد. در حالت دوم، باید فرد را امر به معروف و نهی از منکر نمود؛ هرچند بدانیم که وی بیش از یک بار مخالفت نمی کند؛ اما در حالت اول:

الف) گاه نسبت به اصرار نداشتن او علم داریم، یا یک اماره شرعی معتبر در این زمینه وجود دارد؛

ب) گاه نسبت به پافشاری و اصرار داشتن او علم داریم یا اماره شرعی بر آن وجود دارد؛

ج) گاه هیچ کدام از این دو را نمی دانیم.

در فرض اول به دلیل عدم موضوعیت امر و نهی در این زمینه، امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست، و بلکه حرام است؛ چنان که چندین نفر به آن تصریح کرده اند. بله؛ اگر از آنچه مرتکب شده یا ترک کرده توبه ننماید، امر کردن او به توبه واجب است.

در فرض دوم اشکالی در وجوب امر و نهی نیست. بحث تنها در فرض سوم است. در السرائر (2)، الاشارة (3)، الجامع (4) و به نقل از گروهی (5) گفته شده که چیزی بر او واجب نیست. و از شهیدین در

ص: 111

---

1- . جواهر الکلام، ج 21، ص 370.

2- . السرائر، ج 2، ص 23.

3- . اشاره السبق، ج 146.

4- . الجامع للشرائع، ص 242.

5- . المختصر النافع، ص 115؛ المهذب البارع، ج 2، ص 325.

الدروس و المسالك و در جواهر الکلام آمده است: «امر به معروف و نهی از منکر در آن واجب است». در محکی الدروس گفته شده: «با ظهور اماره، امر به معروف و نهی از منکر قطعاً ساقط است و شبهه [در تشخیص حال]، ملحق به حال علم به پافشاری می شود و در نتیجه، انکار واجب است؛ اگر چه شرط، یعنی پافشاری محقق نشود؛ حکم امر به معروف نیز همین است» (1).

در محکی المسالك آمده است: «در صورت پافشاری، اشکالی در وجوب نیست، و بحث تنها درباره ی سقوط آن به مجرد ظهور اماره ی امتناع است؛ بنابراین، اماره علامتی ضعیف است که با وجود آن سقوط واجب معلوم است» (2).

مرحوم صاحب جواهر نیز گفته است: «بلکه در صورت علم نداشتن به پافشاری، قائل به وجوب امر و نهی شده اند؛ به دلیل حکم به فسق او، تا زمانی که به توبه اش علم ندارد؛ تمام احکام که از جمله ی آن امر به معروف و نهی از منکر نمودن است تا وقتی که توبه نکرده، در مورد او جاری می شود» (3). ایشان برای وجوب این حکم، به اطلاق ادله و استصحاب وجوب ثابت و حکم به فسق فرد تا زمانی که علم به توبه او ندارد، استدلال نموده است (4).

ص: 112

---

1- . این مطلب در مسالك الافهام، ج 3، ص 103 آمده اما در نسخه چاپ شده الدروس موجود نیست. در الدروس آمده است: «معروف از آنچه انجام می شود و منکر از آنچه ترک می شود باشد»؛ نک: الدروس، ج 2، ص 47.

2- . مسالك الافهام، ج 3، ص 102؛ و در جواهر الکلام، ج 21، ص 371 در این مورد سخن گفته شده است.

3- . جواهر الکلام، ج 21، ص 370.

4- . جواهر الکلام، ج 21، ص 370.



اما دلیل اول (اطلاق ادله) رد می شود به این که بعد از تقیید اطلاق در صورت پافشاری، تمسک به اطلاق مانند تمسک به عام و مطلق در شبهه ی مصداقیه بوده و جایز نیست.

دلیل دوم (استصحاب وجوب ثابت) علاوه بر عدم جریان استصحاب در احکام، رد می شود به این که اگر احتمال داده شود فرد از اول اصرار نداشته است، یقینی به ثبوت وجود ندارد تا آن را استصحاب کنیم.

دلیل سوم (حکم به فسق) نیز رد می شود به این که حکم به فسق شخص به این حکم ارتباطی ندارد.

بنابراین، اظهر عدم وجوب است. بله؛ امر او به توبه از باب وجوب امر به معروف واجب است؛ چنان چه گذشت.

## 5) ایمنی از ضرر

### اشاره

عده ای از فقها شرط کرده اند وجوب امر به معروف و نهی از منکر منوط به این است که ضرر جانی، یا آبرویی و یا مالی بر آمر به معروف، ناهی از منکر و یا دیگر مسلمانان نداشته باشد<sup>(1)</sup>. در جواهرالکلام آمده است: «هیچ اختلافی در این مسأله وجود ندارد، چنان که برخی بدان اعتراف کرده اند»<sup>(2)</sup>.

این شرط ضمن دو عنوان توضیح داده می شود:

اول: آنچه از ادله ی عامه استفاده می شود؛

ص: 113

---

1- ابن براج، المهذب، ج 1، ص 341؛ المختصر النافع، ص 115.

2- جواهر الکلام، ج 21، ص 371.

دوم: آنچه از روایات خاصه وارده در این شرط استفاده می شود.

توضیح عنوان اول: مقتضی اطلاق ادله ی امر به معروف و نهی از منکر، معتبر نبودن ایمنی از ضرر، و وجوب امر و نهی حتی با ترتب ضرر است.

در معتبر بودن ایمنی از ضرر به حدیث: «لا ضَرَرَ وَ لا ضِرَارَ» (یا در برخی موارد با افزودن لفظ «فی الاسلام» یا «علی مؤمن»<sup>(1)</sup>))، و آیات دالّ بر نفی حرج در دین<sup>(2)</sup>، و آیات متضمّن اراده ی خداوند بر یسر و آسانی<sup>(3)</sup> استدلال شده است.

نسبت حدیث اول (لا ضرر) با ادله ی امر به معروف و نهی از منکر را عموم من وجه دانسته اند<sup>(4)</sup>. مرحوم صاحب جواهر در پاسخ می نویسد: «بعد از تخصیص عموم ادله ی امر به معروف و نهی از منکر به آنچه دالّ بر نفی ضرر در خصوص این بحث است، از این عمومیت (به ویژه پس از ملاحظه ی مباحث دیگر از تکالیفی که با ضرر ساقط می شوند مثل روزه و...) رجحان فهمیده می شود.»<sup>(5)</sup>

ص: 114

---

1- . وسائل الشیعه، ج 18، ص 32، ح 23073؛ ج 26، ص 14، ح 32382؛ و ج 18، ص 23075.

2- . حج (22): 77.

3- . بقره (2): 185.

4- . این مطلب در جواهر الکلام با عبارت «و المناقشه بأنّ التعارض بینها و بین ما دلّ علی...» نقل شده است؛ امّا ما صاحب مناقشه را در منابع فقهی نیافتیم. بله؛ بسیاری از اصولی ها به تعارض میان قاعده لا ضرر و عمومات ادله احکام اولیه اشاره داشته و قائل به حاکمیت این قاعده بر عمومات آن ادله شده اند.

5- . جواهر الکلام، ج 21، ص 372.

برخی نیز گفته اند: دلیل نفی ضرر، حاکم بر ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر بوده و حاکم بر محکوم مقدم است، اگر چه نسبت آن دو عموم من وجه باشد. پاسخ های دیگری نیز به آن داده شده که آن ها را به طور مفصل در رساله‌ی «لا ضرر» آورده ایم؛ و چون این جا مجال پرداختن به جزییات نیست، تنها به بیان دو جهت مربوط به این موضوع و مشابه آن می پردازیم؛ این جهات دال بر عدم شمول «لا ضرر» در موضوع است.

وجه اول: از آن جا که حدیث «لا ضرر» جزء احکام اجتماعی اسلام است، به طور قطع عامه‌ی مسلمانان را در نظر گرفته است؛ پس، اگر حکمی، ضرر نوعی داشته باشد، برداشته می شود؛ اما اگر حکمی برای امت اسلام سودمند و تنها برای یک شخص ضرری باشد، به واسطه‌ی این حدیث، حکم آن برداشته نمی شود و فرد در جامعه مستهلک می شود و ضررش در مقابل نفع اجتماع در نظر گرفته نمی شود. به همین دلیل است که خداوند جهاد، خمس و زکات را واجب فرموده است و راهی ندارد که بگوییم این احکام ضرری هستند؛ پس، ضرر به چیزی که منافع مهمی بر آن مترتب است اطلاق نمی شود. آیا هیچ کس به شخصی که مالی اندک را در جهت کسب منافی بزرگ خرج می کند می گوید در این معامله ضرر می کنی؟!

گذشت که امر به معروف و نهی از منکر جامعه را به سوی صلاح و عزت سوق می دهند و از طریق برپاداشتن این فریضه نشانه های سعادت و شیرینی نعمت ها پیش چشم امت آشکار می شود. به طور کلی، امر به معروف و نهی از منکر نگاهبان

وحدت، دژی محکم و اتحادی عزتمندانه و مقتدرانه است؛ چرا که حق، با عزت محکم شده و در هر دو جهان اعتلا می یابد؛ و با قدرت، خود و اهلس را از حمله های رخنه گران حفظ می نماید. به وسیله ی این دو، خیر و معروف استقرار یافته، از رواج شرّ و منکر در میان مردم جلوگیری می شود. بدیهی است در مقابل این مصلحت عظیم ضرر به یک فرد، ضرر به همه ی امت به شمار نمی آید. علاوه بر آن، مأمور و منهی غالباً جزء اشرار هستند و این مسأله به طور طبیعی موجب آن است که امر و نهی در بیشتر موارد ضرر، یا حرج و یا سختی داشته باشد.

به طور کلی، اگر برپاداشتن این فریضه ی عظیم، نقص مالی یا جانی داشته باشد و مصلحت بزرگ تری در جامعه ی اسلامی بر آن مترتب باشد، عنوان «ضرر» به آن اطلاق نمی شود. در نتیجه، حدیث شریف شامل امر به معروف و نهی از منکر نمی شود.

وجه دوم: از حدیث «لا ضرر» - چنان چه در جای خود به آن اشاره کرده ایم - یا اراده ی نفی حکم از موضوع ضرری می شود - در این صورت، مانند نفی حکم به زبان نفی موضوع است، همان طور که محقق خراسانی گفته است - یا نفی هر حکمی که موجب ضرر شده، اگر چه موضوع ضرری نباشد، از آن اراده شده است؛ همان طور که مرحوم شیخ انصاری این نقل را برگزیده است؛ و یا به نظر ما، اراده ی قدر جامع بین این دو می شود.

هر کدام از این ها که اراده شود، این حدیث شامل بحث ما نمی شود؛ چون امر به معروف و نهی از منکر ضرری نیست و ضرر تنها از آن فعل غیر، یعنی مأمور و منهی است. علاوه بر آن،

پس از آن که اراده‌ی فاعل مختار بین آن دو و توجّه ضرر قرار گرفت و جوبشان موجب ضرر نمی‌گردد؛ لذا، این حدیث بحث امر به معروف و نهی از منکر را شامل نمی‌شود. تدبّر و دقّت کنید که مسأله‌ی بسیار دقیقی است.

آنچه در مورد حدیث «لا-ضرر» گفته شد، در موارد دالّ بر نفی حرج و اراده‌ی آسانی نیز به طور کامل اجرا می‌شود. بله؛ اگر امر به معروف و نهی از منکر نسبت به یک فرد خاص باشد، و منکری که منتهی انجام داده جزء موارد موجب هدم اسلام، بدعت در دین، تبدیل احکام خدا، قتل نفس محترمه و مانند این‌ها نباشد، بلکه یک منکر شخصی بوده، و ضرر مترتب بر آن، ضرری مانند قتل نفس محترمه‌ی ناهی یا یکی از مسلمانان باشد، نه تنها نهی واجب نبوده، بلکه جایز نیست.

توضیح مورد دوم (روایات): در این بحث دو دسته روایت وجود دارد:

اول: روایات دالّ بر معتبر نبودن شرط ایمنی از ضرر؛ مانند:

الف) روایتی که در مباحث گذشته از امام حسین (علیه السلام) نقل نمودیم مبنی بر آن که: «اعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ تَدَائِهِ عَلَى الْأَحْبَارِ...» تا آن جا که می‌فرماید: «إِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرُونَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُتَنَكَّرَ وَ الْفَسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَنَالُونَ مِنْهُمْ وَ رَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ وَ اللَّهُ يَقُولُ: «فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَ احْشَوْا اللَّهَ» (1)» ای مردم! از

ص: 117

آنچه خداوند اولیای خود را با نکوهش از عالمان یهود پند داده است، عبرت بگیرید و خداوند آنان را بدین سبب نکوهش کرده است که کارهای زشت و تباه‌گری ستمگرانی را که در میان ایشان بودند، می‌دیدند ولی آن ستمگران را از آنچه می‌کردند باز نمی‌داشتند، به طمع این که از جانب آنان به نوایی و بهره‌ای برسند و یا می‌ترسیدند که از آنان گزند بیینند، با این که خداوند می‌فرماید: «از مردمان نترسید و از من بترسید» تا آخر حدیث، که می‌گوید: خداوند علمایی که از ترس ضرر در مقابل ظلم ساکت هستند را توبیخ می‌نماید.

ب) روایت امام باقر (علیه السلام) - که در مباحث پیشین ذکر آن گذشت -:

«يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَتَّبِعُ فِيهِمْ قَوْمٌ مُرَاءُونَ...» تا آن جا که می‌فرماید: «لَا يُوجِبُونَ أَمْرًا بِمَعْرُوفٍ وَلَا نَهْيًا عَنِ مُنْكَرٍ إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الصَّرَرَ يَطْلُبُونَ لِأَنْفُسِهِمُ الرِّخْصَ وَالْمَعَاذِيرَ يَتَّبِعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ وَفَسَادَ عَمَلِهِمْ يُقْبَلُونَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ وَمَا لَا يَكْلِمُهُمْ فِي نَفْسٍ وَلَا مَالٍ وَلَا لَوْ أَضْرَّتِ الصَّلَاةُ بِسَائِرِ مَا يَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَبْدَانِهِمْ لَرَفُضُوهَا كَمَا رَفُضُوا أَسْمَى الْفَرَائِضِ وَأَشْرَفَهَا...» (1).

ج) خبر بکر بن محمد از امام صادق (علیه السلام):

«أَيُّهَا النَّاسُ مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ قَبْلَ أَنْ تَدْعُوا اللَّهَ فَلَا يَسْتَجِيبَ لَكُمْ وَقَبْلَ أَنْ تَسْتَغْفِرُوهُ فَلَا يَغْفِرَ لَكُمْ إِنَّ الْأَمْرَ

ص: 118

---

1- . اصول کافی، ج 5، ص 55، ح 1؛ التهذيب، ج 6، ص 180، ح 21.

«ای مردم! امر به معروف و نهی از منکر کنید؛ زیرا، امر به معروف و نهی از منکر، اجل و مرگ کسی را نزدیک نمی کند و روزی کسی را دور نمی گرداند».

روایات دیگری نیز با این مضمون وجود دارد. از جمله: آنچه در نهج البلاغه، ج 4، ص 89 چاپ بیروت آمده است که برخی از آن ها در استدلال بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر بیان شد.

این روایات مؤید آن است که پیش از آن که امت صالح شده، از نعمت الفت قلبی میان یکدیگر بهره مند گردند و از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنند و بدان هدایت شوند، ضرر و مشقت هایی بر امر به معروف و نهی از منکر مترتب است که موجب دشمنی مردم و روی گرداندن آن ها از یکدیگر می گردد؛ حتی - مانند این زمان - یکی از سخت ترین مسائل میان برادران به شمار می آید. لذا، اگر ضرر سبب سقوط تکلیف باشد، لازمه اش عدم وجوب آن از ابتدا است.

هم چنین ثابت شد در جریان سنت انبیا، مرسلین، ائمه ی طاهرین (علیهم السلام)، و اولیای مقرب الاهی، دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر ضروری است؛ گرچه پوشیده به سختی ها و ترس ها باشد، و چه بسیار پیامبران، اوصیا و عالمان که در این راه کشته شدند و آنان افضل شهدا هستند و در رأس ایشان سید جوانان اهل بهشت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) قرار دارد که خود،

ص: 119

فرزندان، یاران و نزدیکانش در این راه به شهادت رسیدند. هم چنین در مباحث گذشته گفتیم حدیث «أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةٌ حَقٌّ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ أَوْ إِمَامٍ جَائِرٍ أَوْ أَمِيرٍ جَائِرٍ» را فریقین با اسانید متعدد روایت کرده اند(1).

دوم: روایات دالّ بر معتبر بودن شرط ایمنی از ضرر:

(الف) روایتی که در کتاب العیون آمده است: «وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْنِي عَنِ الْمُنْكَرِ وَاجِبَانِ عَلَي مَنْ أَمْكَنَهُ ذَلِكَ وَ لَمْ يَخَفْ عَلَي نَفْسِهِ»(2)؛ «امر به معروف و نهی از منکر بر کسی واجب است که قدرت بر اقامه ی آن داشته باشد و هم چنین بر خود (و بر اصحاب خود نترسد)، یعنی خوف ضرر جانی برای خودش و نزدیکانش نداشته باشد».

(ب) همین روایت از امام صادق (علیه السلام) در حدیث شرائع الدین با اضافه ی «وَلَا عَلَي أَصْحَابِهِ» آمده است.

(ج) روایت مسعده: «وَلَيْسَ ذَلِكَ فِي هَذِهِ الْهُدْنَةِ إِذَا كَانَ لَا قُوَّةَ لَهُ وَلَا مَالٍ وَلَا عَدَدَ وَلَا طَاعَةَ»(3)؛

«وقتی قدرت، مال و تعدادی ندارد و از او اطاعت نمی شود،

ص: 120

- 
- 1- . این روایت با دو لفظ «سلطان جائر» و «امام جائر» روایت شده است؛ نک: وسائل الشیعه، ج 16، ص 126، ح 21152، و ص 134، ح 21170؛ سنن ابی داوود، ج 2، ص 325، ح 4344، سنن الترمذی، ج 3، ص 318، ح 2265.
  - 2- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 125، ح 21148؛ عیون أخبار الرضا، ج 1، ص 133. اما در کتاب العیون آمده است: «... واجبان إذا أمکن ولم یکن خیفه علی النفس».
  - 3- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 126، ح 21152.



امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست».

(د) خبر مفضل بن زید: «مَنْ تَعَرَّضَ لِسُلْطَانٍ جَائِرٍ فَأَصَابَتْهُ بَلِيَّةٌ لَمْ يُوجَرْ عَلَيْهَا وَ لَمْ يُرْزَقِ الصَّبْرَ عَلَيْهَا» (1)؛

«اگر کسی متعرض اقتدار سلطان جائر و ستمگری شود و از ناحیه او بلیه و مصیبتی به وی برسد در مقابل کاری که کرده، اجری نخواهد داشت».

ه -) خبر طولانی یحیی از امام صادق (علیه السلام): «إِنَّمَا يُؤْمَرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يُنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مُؤْمِنٌ فَيَتَعَطَّى أَوْ جَاهِلٌ فَيَتَعَلَّمُ فَأَمَّا صَاحِبُ سَوْطٍ أَوْ سَيْفٍ فَلَا» (2).

«تنها کسی که به معروف امر می شود و از منکر نهی می گردد مؤمن پندپذیر یا ناآگاهی است که در جستجوی دانستن باشد، پس فردی که قُلدر است و چه بسا تازیانه یا شمشیری به دست دارد (که علاوه بر عدم تأثیر احتمال خطر نیز می رود) امر و نهی نمی شود»؛ و روایات مانند آن (3).

سوم: درباره ی جمع بین این دو دسته روایات و جوهی بیان شده است:

الف) در کتاب الوسائل آمده است: روایات دسته ی اول در صورت ضرر آسان، بر وجوب، و در صورت ضرر سخت،

ص: 121

1- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 127، ح 21154.

2- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 127، ح 21153.

3- . نک: وسائل الشیعه، ج 16، ص 126 و باب دوم از ابواب امر به معروف.

بر استحباب حمل می شود(1).

ب) از برخی اصحاب نقل شده است: در روایات دسته ی اوّل ضرر، بر ضرر رسیدن به مأمور و منهی حمل می شود مانند: مواردی که نیاز به جرح یا قتل باشد(2).

ج) در جواهرالکلام آمده است: «روایات دسته ی اوّل بر عده مشخصی که واجد صفات ذکرشده در روایت امام باقر (علیه السلام) هستند، حمل می شوند و یا آن که منظور از ضرر، عدم النفع است»(3).

ضعف همه این وجوه آشکار است. قول صحیح این است که: - علاوه بر ضعف سندی برخی از اسناد گروه دوم و قصور در دلالت بقیه، به دلیل این که در آن ها بیان نشده آنچه سلطان به آن متعرض می شود از قبیل امر به معروف و نهی از منکر است - ظاهر از روایات دسته ی دوم، نهی از منکر فردی با ترتّب ضرری چون هلاکت نفس است؛ که به عدم وجوب نهی از منکر در این مورد آگاه شدی.

با این حال، اگر تعارض درست باشد، بنا به صحیح تر بودن، بیش تر بودن، موافقت با کتاب و مرجّحات دیگر اشکالی در مقدّم دانستن روایات دسته ی اوّل نیست.

بنابراین، اظهر معتبر نبودن شرط ایمنی از ضرر است؛ مگر در

ص: 122

- 
- 1- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 129.
  - 2- . صاحب وسائل این مطلب را چنین ذکر کرده است: «و برخی اصحاب آن را بر حصول ضرر نسبت به مأمور و منهی حمل کرده اند، مانند وقتی که نیاز به جرح و قتل باشد»؛ نک: وسائل الشیعه، ج 16، ص 129.
  - 3- . جواهر الکلام، ج 21، ص 372.

قسمت امر به معروف و نهی از منکر فردی، در صورتی که ضرر از قبیل هلاکت نفس باشد.

## فروع شرط ایمنی از ضرر

از بیان مطالب فوق در رابطه با شرط ایمنی از ضرر، نتایج حاصل می شود که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1. در جایی که مسأله به جامعه ی اسلامی، حفظ احکام الاهی از تغییر و تبدیل، ظلم به مسلمانان، تعدی به حقوق و سلب آزادی آنان و مانند این ها مربوط است، ایمنی از ضرر در وجوب امر به معروف و نهی از منکر معتبر نیست؛ و حتی امر و نهی واجب است. عملکرد انبیا و ائمه ی معصومین (علیهم السلام) و اولیای مقربّی چون ابوذر که سختی ها کشیده و جانشان را از دست دادند، قوی ترین شاهد بر این سخن است. بله؛ در صورتی که در مورد خاصی میان امر به معروف و نهی از منکر که موجب هلاک نفس است، با حیات آن شخص و انجام این فریضه در مسأله ی مهم تری تراحم و تعارض واقع شود، فقیه باید مراعات الأهمّ فالأهم را بنماید.

2. در وجوب امر به معروف و نهی از منکر در جایی که امر و نهی به شخص یا اشخاصی برمی گردد که متجاوز به جامعه نیستند و موجب تغییر حکم شرعی نمی شوند، ایمنی از ضرر شرط نیست؛ مگر این که آن ضرر، هلاک نفس باشد یا بین آن و مسأله ی مهم تری تراحم واقع شود.

3.

ص: 123

4. وقتی بدعت آشکار شد، عالم باید علم خود را بدون در نظر داشتن ایمنی از ضرر آشکار کند؛ هر چه که باشد.

5. در صورتی که امر به معروف و نهی از منکر در گرو پذیرفتن ولایت جائز - که فی نفسه به دلیل اجماع و نصوص مستفیضه حرام است (1) - باشد، قبول ولایت جایز، بلکه واجب است؛ اگر چه از پذیرفتن ولایت متضرر نشود، چنان که روایات فراوانی شاهد بر این سخن هستند؛ مانند:

الف) صحیح علی بن یقظین از ابوالحسن (علیه السلام): «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى مَعَ السَّلْطَانِ أَوْلِيَاءَ يَدْفَعُ بِهِمْ عَنِ أَوْلِيَائِهِ» (2)؛

«برای خدا با والیان جور اولیایی است که توسط آنان افراد خدا حفظ می شوند».

ب) در روایت دیگری آمده است: «أَوْلِيَاكَ عِتْقَاءُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ» (3)؛

«آنان آزادشده از آتش جهنم اند».

ج) روایت دیگر علی بن یقظین: «لَا آذَنَ لَكَ بِالْخُرُوجِ مِنْ عَمَلِهِمْ وَاتَّقِ اللَّهَ» (4)؛

«اجازه نمی دهم، از خدا بترس و مسؤولیت خود را رها مکن».

د) خبر ابن بزيع از امام رضا (علیه السلام): «إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِأَبْوَابِ

ص: 124

---

1- . نک: وسائل الشیعه، ج 17، ص 177؛ باب 42 و 43 و 44 از ابواب ما یکتسب به.

2- . من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 176، ح 3664؛ وسائل الشیعه، ج 17، ص 192، ح 22326.

3- . من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 176، ح 3665.

4- . وسائل الشیعه، ج 17، ص 199، ح 22341.

الظَّالِمِينَ مَنْ ذَوَّرَ اللَّهُ بِهِ الْبُرْهَانَ وَ مَكَنَ لَهُ فِي الْبِلَادِ لِيُدْفَعَ بِهِمْ عَنْ أَوْلِيَائِهِ وَيُصَدِّحَ اللَّهُ بِهِمْ أُمُورَ الْمُسْلِمِينَ، إِلَيْهِمْ مَلَجَأُ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الضَّرِّ...» تا آن جا که می فرماید: «أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا، أُولَئِكَ أَمَنَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، أُولَئِكَ نُورُ اللَّهِ فِي رَعِيَّتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...» (1)؛

«خداوند متعال در دروازه های ظلم کسانی را قرار می دهد که توسط آنان نور و روشنی پخش شده و راهنمای دیگران و باعث آبادی شهرها می شوند و توسط آن افراد اولیای خدا حفظ می شوند. خداوند به واسطه ی ایشان امور مسلمین را اصلاح می سازد و آنان پناهگاه مؤمنین از خسارت دیدن و فریادرسان شیعیان ما هستند. به کمک آنان رعیت مؤمن در کشور ظالمان در امان هستند. آنان مؤمنان حقیقی، امانت داران خداوند در زمین، و نور خداوند در میان رعیت در روز قیامت هستند...».

ه -) خبر هشام بن سالم از امام صادق (علیه السلام): «إِنَّ لِلَّهِ مَعَ وَلَاهِ الْجَوْرِ أَوْلِيَاءَ يَمْنَعُ بِهِمْ عَنْ أَوْلِيَائِهِ، أُولَئِكَ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» (2)؛

«برای خداوند با والیان جور، اولیایی است که توسط آن افراد اولیای خدا حفظ می شوند، آنان مؤمنان راستین هستند»؛ روایت مفصل (3) نیز مانند آن است.

علاوه بر این اخبار، روایات فراوان دیگری نیز بر جواز قبول

ص: 125

---

1- . نجاشی این روایت را در ترجمه محمد بن اسماعیل بن بزيع آورده است، نک: رجال، نجاشی، ص 331.

2- . مستدرک الوسائل، ج 13، ص 136، ح 15000.

3- . مستدرک الوسائل، ج 13، ص 136، ح 15001.

ولایت در جهت انجام مصالح مسلمانان دلالت دارد که به دلیل این که بحث ما جزء آن مصالح یا در معنای آن مصالح است، این بحث را نیز شامل می شوند. بنابراین، با مواردی که دالّ بر وجوب مقدّمه ی واجب است، تعارض و تراحم نداشته و مانعی برای اتصاف به آن وجود ندارد؛ از این رو، قبول ولایت به عنوان مقدّمه ی امر به معروف و نهی از منکر واجب است.

مدّعیان نصوص متضمّن استحباب ولایت همانند تخصیص دلیل حرمت ولایت، ادّله ی امر به معروف را نیز تخصیص زده است، زیرا نمی توان تصوّر کرد که امر به معروف با وجود استحباب مقدّمه اش واجب باشد (1)؛ مردود است به این که: روایات بر مطلق رجحان دلالت دارند و در این جا حکم به وجوب، به خاطر وجوب ذی المقدّمه است.

نتیجه: وجوب ولایت در جایی که معرفی ترک، یا منکری انجام می شود، امر به اول و نهی از دوم را واجب می گرداند، چنان که مرحوم شیخ انصاری (رحمه الله) به آن فتوا داده است.

## 6 اجتناب آمر و ناهی از محرّمات

شیخ بهایی در محکی کتاب الاربعین خود از برخی علما نقل کرده است: «امر به معروف و نهی از منکر فقط پس از آن که آمر و

ص: 126

---

1- . این مطلب از توجیه شهید ثانی نسبت به فتوای محقق درباره استحباب ولایت هنگام قدرت بر امر به معروف و نهی از منکر روشن می شود؛ نک: المسالک، ج 3، ص 138.

ناهی از محرّمات اجتناب کرده و عادل باشند، واجب است»(1)؛ اما مشهور بین فقها خلاف این سخن است.

استدلال قول اوّل: برای قول اوّل به آیه ی شریفه ی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ، كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ(2)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید چرا چیزی می گوئید که انجام نمی دهید، نزد خدا سخت مبغوض است که چیزی را بگوئید و انجام ندهید»؛ استدلال شده است.

تقریب: «لم» مخفّف «لما»، «ما» استفهامیه، «لام» تعلیلیه، و کلام مسوق توییح است. «مقت» به معنای بغض شدید، و «مقتًا» تمییز «کبر» است، و عبارت «کبر مقتًا» تا آخر، تعلیل مضمون آیه پیشین است؛ لذا، مفاد آیه ی کریمه، نهی از امر به معروف و نهی از منکر نمودن مردم در صورتی است که خود شخص بدان عمل نمی کند.

محقق اردبیلی در زبده البیان در پاسخ این استدلال گفته است: «ممکن است ممانعت از گفتن صورت نگرفته باشد بلکه ممانعت از آن باشد، که پس از تشویق مردم، خود بدان عمل نکند و آن را ترک نماید» تا آن جا که می گوید: «و ممکن است نهی نسبت به گفتن کاری باشد که خود به آن عمل نمی کند؛ یعنی چیزی از او سر می زند که در عین حال خلاف آن از او سر زده است؛ و این مسأله، با احتمال اطلاق - و نه به طور مطلق -

ص: 127

1- . این مطلب را صاحب جواهر الکلام از او نقل کرده است. نک: جواهر الکلام، ج 21، ص 373.

2- . صف (61)، 2 و 3.

دالّ بر حرمت خلف وعده است»؛ تأمل کن (1).

استدلال قول دوم: کسانی که قائل به قول دوم هستند، به حرمت خلف وعده استدلال کرده اند.

تقریب: نهی موجود در آیه، تنها نهی از عدم فعل است، خواه از راه قلب باشد - که در این صورت، معنی آن چنین خواهد بود: «چرا آنچه می گویند انجام نمی دهید؟» - و خواه نهی متوجّه قید، یعنی عدم فعل باشد و در نتیجه، دالّ بر حرمت ترک عمل به آنچه وعده داده شده، باشد.

اما با توجه به تقریبی که ذکر کردیم، روشن می شود هر دو وجه خلاف ظاهر بوده و ظاهر آیه توییح و نهی از گفتن چیزی است که شخص به آن عمل نمی کند. درباره ی یکی از گذشتگان نقل شده که به او گفتند: «برای ما سخن بگویند. او سکوت کرد. دوباره گفتند: برای ما سخن بگویند. گفت: آیا از من می خواهید چیزی را بگویم که به آن عمل نمی کنم، تا خشم خدا زودتر فرارسد؟!» (2).

پاسخ صحیح: بی شک آیه دالّ بر مبعوضیت قول بدون عمل است. این مطلب هم از نظر عقلی چنین است؛ چراکه عقلا واعظ غیرعامل را تقبیح کرده و او را منافق می دانند؛ چنان چه امام علی بن حسین (علیه السلام) فرموده است: «إِنَّ الْمُنَافِقَ يَنْهَى وَلَا يَنْتَهَى وَيَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي (3)؛ منافق عمل می کند به آنچه که دیگران را از آن نهی

ص: 128

1- . زبده البیان، ص 359.

2- . تفسیر جوامع الجامع، ج 3، ح 552؛ الکشاف زمخشری، ج 4، ص 97.

3- . وسائل الشیعه، ج 15، ص 342، ح 20694.



می کند و امر می کند به آنچه که خودش عمل نمی کند». از نظر نقل و شرع هم روایاتی بر آن دلالت دارد که انشاءالله به تعدادی از آن ها اشاره خواهیم کرد.

با همه ی این احوال، [قول بدون عمل] در شمارِ نفاق است؛ جز این که آیه بر عدم وجوب امر به معروف و نهی از منکر نسبت به مرتکب محرمات و فرد غیر عادل دلالت نمی کند؛ بلکه آیه دلالت دارد عالم مرشد واعظ - غیر از این که مکلف به ترک محرمات و فعل واجب است - بعد از تصدّی مقام ارشاد به عنوان امر به معروف و ناهی نیز به آن ها مکلف است. در نتیجه، تکلیفش بیش تر و مجازاتش بر معصیت شدیدتر از مجازات دیگران است.

به عبارت دیگر، آیه ی کریمه دلالت می کند بر امر به معروف و ناهی از منکر، پوشیدن ردای معروف، برکندن ردای منکر، تخلّق به اخلاق کریمه و پاکی از اخلاق مذموم عنوان ثانویه واجب است؛ و این امر، سبب تام در انجام دادن معروف از سوی مردم و برکندن ایشان از منکر است.

سخن فقیه زمانه ی خویش مرحوم صاحب جواهر مرا به تعجب می آورد. ایشان می گوید: «آری، از بزرگ ترین مراتب و افراد امر به معروف و نهی از منکرها، بالاترین آن ها و اصلی ترین و مؤثرترین آن ها به خصوص نسبت به زعمای دین - که مردم به ایشان و عمل شان می نگرند - این است که جامه ی کار نیک بپوشند و در کارهای خیر، چه واجب و چه مستحبّ، پیش قدم باشند. جامه ی زشتکاری را از اندام خود دور کنند. نفس خویش را به اخلاق عالی تعالی داده و اخلاق ناپسند را از خود دور نگه دارند.

امر به معروف و نهی از منکر از طریق عمل نیکو، سبب مؤثر و کاملی است؛ ممکن نیست بی اثر باشد؛ به ویژه اگر با پند و اندرزهای خوب همراه باشد که هر مقامی، سخنی را ایجاب می کند و هر دردی دوايي دارد؛ و درمان روح و عقل مردم مشکل تر و پریچ و خم تر از معالجه ی بدن آن ها است. از خدا می خواهم که ما را در رسیدن به این درجات موفق بدارد»(1).

با توجه به مطالب فوق، آنچه در استدلال به این شرط در آیه ی کریمه ی: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ(2)»؛ آیا مردم را به نیکی امر می کنید و خودتان را فراموش می نمایید» وجود داشت، روشن می شود؛ یعنی آیه دالّ بر مذمت کسی است که به آنچه امر می کند عمل نمی نماید، نه این که دالّ بر عدم وجوب بر او باشد. از دسته ای از روایات نیز این مطلب استنباط می شود؛ مانند:

الف) فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه: «وَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْتَهَرُوا بِهِ، وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَنْتَهُوْا عَنْهُ، وَإِنَّمَا آمُرْنَا بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي(3)»؛ هم خود به کارهای نیک پردازید و هم دیگران را به آن فرمان دهید و از کارهای زشت دوری کنید و دیگران را هم از آن باز دارید».

ب) فرمایش امام علی (علیه السلام) در یکی از خطبه های ایشان: «لَعَنَ

ص: 130

1- . جواهر الکلام، ج 21، ص 382 و 383.

2- . بقره (2): 44.

3- . وسائل الشیعه، ج 16، ح 151، ح 21215.

اللَّهُ الْأَمْرِينَ بِالْمَعْرُوفِ التَّارِكِينَ لَهُ وَالتَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِهِ» (1)؛

«لعنت خدا بر آنان که به معروف فرمان دهند و خود آن را واگذارند و از منکر بازدارند و خود آن را به جا آرند».

ج) خبر محمد بن ابی عمیر از امام صادق (علیه السلام): «إِنَّمَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مَنْ كَانَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: عَامِلٌ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ تَارِكٌ لِمَا يَنْهَى عَنْهُ...» (2)؛

«کسی امر به معروف و نهی از منکر می کند که سه ویژگی در اوست: به آنچه بدان دعوت می کند عمل می کند و از آنچه باز می دارد کناره می گیرد».

د) حدیث نبوی: «رَأَيْتَ لَيْلَةَ اسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ قَوْمًا تَقْرُضُ شِفَاهَهُمْ بِمَقَارِيضَ مِنْ نَارٍ ثُمَّ تَرُمِي، فَقُلْتُ: يَا جِبْرَائِيلُ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ فَقَالَ: خُطَبَاءُ أُمَّتِكَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَيَنْسَوْنَ أَنْفُسَهُمْ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا يَعْقِلُونَ» (3)؛ شب معراج مردمی را دیدم که لب هایشان باقیچی های آتشین چیده و به دور انداخته می شد. از جبرئیل پرسیدم: این ها کیستند؟ گفت: خطیبان امت تو هستند که مردم را به نیکی دعوت می نمایند در حالی که خود را فراموش نموده اند و به گفته ی خود عمل نمی کنند؛ ایشان قرآن را تلاوت می کنند،

ص: 131

1- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 151، ح 21216.

2- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 150، ح 21210.

3- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 151، ح 21218.

آیا در آن تعقل نمی کنند؟»؛ و اخبار فراوان دیگری که در این زمینه وجود دارد.

توضیح: مطالب فوق، دالّ بر آن است که، کسی که خودش را واعظ، آمر، ناهی و متصدّی ارشاد و دعوت مردم قرار می دهد، باید هدایت شده، عامل و متّصف به ویژگی هایی که بدان دعوت می کند، باشد؛ چرا که او در جایگاه الگوی مردم قرار دارد و اگر عالم فاسد شود، همه عالم فاسد می شود؛ و اگر گمراه شود گناهِش از نفع او بیشتر خواهد بود.

این مسأله ارتباطی با اعتبار عدالت ندارد آن چنان که امر و نهی، بر فاسق و خوب نداشته باشد؛ بلکه اطلاق ادلّه و خصوص روایاتی مانند حدیث نبوی: «لا- تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ حَتَّى نَعْمَلَ بِهِ كَلًّا، وَلَا- نَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ حَتَّى نَنْتَهِيَ عَنْهُ كَلًّا قَالَ (صلى الله عليه وآله): لا بَلْ مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَإِنْ لَمْ تَعْمَلُوا بِهِ كَلًّا، وَأَنْهُوا عَنِ الْمُنْكَرِ وَإِنْ لَمْ تَنْتَهُوا عَنْهُ كَلًّا» (1) در محضر رسول خدا (صلى الله عليه وآله) گفته شد: «ما به معروفی امر می کنیم که خود آن را هیچ ترک نکرده باشیم و از منکری نهی می نماییم که خویشتن هیچ وقت آن را مرتکب نشده باشیم. آن حضرت فرمود: این کار را نکنید؛ بلکه به معروفی که گاه ترکش کرده اید نیز امر کنید و از منکری که گاهی مرتکبش می شوید نیز نهی نمایید؛ و نهی از منکر کنید اگر چه از همه بدی ها اجتناب نمی کنید» بر وجوب دلالت دارند.

ص: 132

1. اجتناب از محرّمات در وجوب امر بر آمر به معروف و ناهی از منکر، و وجوب این دو بر فاسق شرط نیست؛ به همین دلیل گفته اند: «بر کسی که با زنی زنا کرده، واجب است که او را به پوشاندن بدنش امر کند، و گرنه معصیتی افزون بر معصیت زنا و ملزومات آن مرتکب شده و آن معصیت ترک نهی از منکر است».

2. بر مرشد عام و کسی که خودش را در جایگاه وعظ و ارشاد قرار داده، پوشیدن ردای معروف و برکندن ردای منکر واجب است.

3. بر ولی امر مسلمین واجب است جاهلین فاسقی که خودشان را در جایگاه ارشاد و وعظ قرار می دهند، از بالا رفتن این جایگاه منع کند، تا از مفسده ی عظیمی که بر آن مترتب است جلوگیری نماید. و الله المستعان.

### (7) مکلف بودن آمر، ناهی، مأمور و منهی

در آمر به معروف و ناهی از منکر، تکلیف شرط شده است. بنابراین، امر به معروف و نهی از منکر بر کودک و مجنون واجب نیست؛ چرا که ادله از آنان رفع تکلیف نموده است (1). وجوب امر و نهی هم مانند سایر تکالیف از آنان برداشته شده است؛ مأمور و منهی نیز باید مکلف باشند؛ به دلیل این که گفته شد منکر، حرام،

ص: 133

1- . وسائل الشیعه، ج 1، ص 42، باب 4 از ابواب مقدمه ی عبادات؛ و ج 29، ص 90، باب 36 از ابواب قصاص نفس.

و معروفی که باید بدان امر نمود، واجب است.

بله؛ در خصوص نماز، روایات(1) بر امر نمودن کودک به نماز دلالت دارند؛ اما این، از باب امر به معروف و نهی از منکر نیست؛ بلکه برای تمرین است؛ همان طور که کودک از محرّمات منع می شود تا بدان عادت نکند. وقتی جلوی کودک و مجنون گرفته می شود تا به دیگران ضرر نزنند، از باب نهی از منکر نیست؛ بلکه همانند جلوگیری نمودن از حیوانات مضرّ است.

بنابراین، مطلب کنزالعرفان - که می گوید: در مأمور و منهی تکلیف شرط نیست؛ و همان طور که وقتی بدانند غیر مکلف به دیگران ضرر می زند، او را منع می کنند، کودک را هم از محرّمات نهی می کنند تا به آن عادت نکند(2) - سخنی غیر تام است.

بله؛ کودک از برخی محرّمات که می دانیم شارع اقدس با قطع نظر از شخصی که آن را انجام می دهد، به صدور آن ها رضایت ندارد، مانند: شرب خمر، لواط و قتل نفس، منع می شود؛ اما این منع نه از باب نهی از منکر، که از باب وجوب جلوگیری از انجام آن معاصی است. از همین موارد است، موردی که امام علی (علیه السلام) کودکی را که با او لواط شده(3)، تعزیر می کند؛ هم چنین است روایاتی(4) که دلالت دارند بر تعزیر غلام وقتی که زنا کرد، یا دخترچه ای که مردی با او زنا کند.

ص: 134

---

1- . وسائل الشیعه، ج 14، ص 18، باب 3 از ابواب اعداء فرایض و مستحبات آن.

2- . کنز العرفان فی فقه القرآن، ج 1، ص 408.

3- . وسائل الشیعه، ج 28، ص 156، باب 2 از ابواب حد لواط.

4- . وسائل الشیعه، ج 28، ص 81، باب 9 از ابواب حد زنا.

مشهور بین فقها آن است که امر به معروف و نهی از منکر سه مرتبه دارد:

### الف) انکار به قلب

انکار قلبی در النهایه به «اعتقاد به وجوب [واجبات] و حرمت [محرمات]»<sup>(1)</sup> تفسیر شده است؛ در مسالک الافهام نیز آمده است: «ظاهر از اطلاق همین معنا است»<sup>(2)</sup>. صاحب القواعد «اعتقاد همراه با عدم رضایت به معصیت» را اولین مراتب انکار قلبی برشمرده<sup>(3)</sup>، و صاحب التنقیح همین تفسیر را «همراه با تضرع و نیایش به درگاه خدای متعال برای هدایت فرد گناهکار» بیان کرده است<sup>(4)</sup>. در کفایه الأحکام نیز، انکار قلبی به «نارضایتی از فعل»<sup>(5)</sup> تفسیر شده است.

اعتقاد من بر این است که: بدون تردید دلیل وجوب اعتقاد به وجوب و حرمت - چه به معنای یقین و از صفات نفسانی باشد، و چه به معنای عقد قلب و از افعال روحی باشد (که نسبت بین آن و یقین عموم من وجه است) - در غیر اصول اعتقادی، تنها از باب

ص: 135

- 
- 1- . النهایه، ص 300.
  - 2- . مسالک الافهام، ج 3، ص 104؛ امّا او این معنا را بیان نموده در حالی که آن را از عبارت محقق حلی در الشرایع (که بر این معنا اشکال کرده) استفاده نموده است.
  - 3- . قواعد الاحکام، ج 1، ص 525.
  - 4- . التنقیح الرائع، ج 1، ص 594.
  - 5- . کفایه الاحکام، ج 1، ص 405.

مقدمه برای عمل به واجب است، که از جمله ی آن ها امر به معروف و نهی از منکر است. بنابراین، درست نیست که آن را از مراتب امر به معروف و نهی از منکر قرار داد.

در مرجوح بودن رضایت به معصیت نیز شکی نیست؛ چرا که طبق روایات فراوان(1)، شخصی که راضی به حرام باشد، همانند انجام دهنده ی آن [حرام] است، اما هیچ امر و نهی ای درباره ی خلاف آن وجود ندارد. با این بیان، روشن می شود که موضع نارضایتی و دشمنی به خاطر خداوند متعال اگر چه مطلوب است، اما امر و نهی ای درباره ی آن وجود ندارد؛ و شگفت آورتر از آن، افزودن تصریح و نیایش است.

ظاهر این است که منظور از قرارگرفتن انکار قلبی به عنوان یکی از مراتب امر به معروف و نهی از منکر، اظهار کراهت از منکر یا ترک معروف از طریق اظهار بیزاری از انجام دادن آن، یا رویگردان و ممانعت وی، یا ترک سخن گفتن با او و یا کارهایی مانند آن (که نشان دهنده ی کراهت از عملکرد او است) می باشد؛ همان طور که حضرت استاد(2)، شهید ثانی(3)، محقق قمی(4) و دیگران(5) به آن تصریح کرده اند.

در شرائع الاسلام ذیل کلام مرحوم محقق (پس از بیان مراتب)

ص: 136

---

1- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 55، باب 80 از ابواب جهاد نفس.

2- . منهاج الصالحین، ج 1، ص 352.

3- . مسالک الافهام، ج 3، ص 103.

4- . جامع الشتات، ج 1، ص 421.

5- . مجمع الفائدة و البرهان، ج 7، ص 540.



آمده است: «ابتداء، دفع منکر به قلب واجب است، مانند آن جا که بداند انجام دهنده ی آن با اظهار کراهت بازداشته می شود؛ و نیز، اگر بداند این [اظهار] کافی نیست و علم داشته باشد که کناره گیری و ترک کفایت می کند، واجب است چنین کند و به همان اکتفا نماید»<sup>(1)</sup>. این مطلب نشان می دهد منظور از انکار قلبی همان است که ذکر کردیم.

اشکال: برخی از روایات دلالت دارند که انکار قلبی از مراتب و موارد نهی از منکر است. مانند:

الف) روایت تفسیر امام عسکری (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله): «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُنْكِرْ بِيَدِهِ إِنْ اسْتَطَاعَ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ، فَحَسْبُهُ أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنَّهُ لِدَلِكِ كَارِهٌ»<sup>(2)</sup>؛

«هرکس از شما منکری را مشاهده کرد، اگر توان دارد با دست (اقدامات عملی) به انکار آن برخیزد؛ اگر توان اقدام عملی ندارد، با زبان و گفتار، و اگر توان گفتار نیز ندارد، با قلب خود به انکار آن اقدام کند. در این صورت، همین مقدار کافی است که خداوند بداند او در قلب خویش از این گناه ناراضی است».

ب) خبر طولانی یحیی از امام صادق (علیه السلام): «حَسْبُ الْمُؤْمِنِ عِزًّا إِذَا رَأَى مِنْكُمْ أَنَّ يَعْلَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ قَلْبِهِ إِنْكَارَهُ»<sup>(3)</sup>؛

ص: 137

1- . شرائع الاسلام، ج 1، ص 259.

2- . تفسیر الامام العسکری، ص 480، ح 307؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 134، ح 21173.

3- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 137، ح 21177.

«برای عزت مؤمن همین کافی است که هرگاه منکری را ببیند، خداوند عزوجل بداند که در دل آن را انکار می کند».

ج) سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه: «وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ وَلِسَانُهُ فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصَلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَتَمَسَّكَ بَوَاحِدِهِ، وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ»<sup>(1)</sup>؛

«و بعضی منکر را تنها با قلب انکار کرده و با دست و زبان خویش اقدامی ندارند، پس دو خصلت را که شریف تر است تباه ساخته و یک خصلت را به دست آورده اند و بعضی دیگر منکر را با زبان و قلب و دست رها ساخته اند که چنین کسی از آنان، مرده ای میان زندگان است»؛ و روایت های دیگر.

پاسخ: نباید در مطلوبیت این مسأله و این که از لوازم ایمان است شک کرد. بلکه اصل در عمل، کراهت و رضایت نفسانی بوده و عمل تابع این دو است. هر که نسبت به فعلی کراهت داشته باشد، به طور طبیعی آن را انجام نمی دهد؛ و اگر دیگری انجام دهد، به هر وسیله کاری می کند که وی آن عمل را ترک کند. بلکه عمل بدون ایمان و عقیده ارزش و اثری ندارد. بنابراین، انکار قلبی اساس نهی از منکر است؛ و به همین دلیل امام (علیه السلام) فرموده است: «مَنْ تَرَكَ إِنْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ»<sup>(2)</sup>؛ کسی که منکر را با قلب و دست و زبانش انکار نکند،

ص: 138

1- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 134، ح 21170.

2- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 132، ح 21165.

مرده ای است میان زندگان». لکن بحث در این است که روایات مورد اشاره، دالّ بر آن نیست که انکار قلبی جزء مراتب نهی از منکر و امر به معروف شمرده شود.

بله؛ اگر اماره ی فعل یا ترکی بر انکار وجود داشته باشد، مثل تغییر چهره، انکار قلبی جزء مراتب امر و نهی شمرده می شود. مرحوم شیخ از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت کرده است: «أَدْنَى الْإِنْكَارِ أَنْ تُلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوَجْهِ مُكْفَهَرَةٍ (1)»؛ «پایین ترین درجه ی نهی از منکر آن است که انسان با چهره ی خشم آلود با گنهکاران برخورد نماید»؛ و بنا بر قولی که ما برگزیدیم - شرط نبودن احتمال تأثیر و ایمنی از ضرر در وجوب امر به معروف و نهی از منکر - بعد از حکم امر به کراهت قلبی و مقدمه بودن آن برای این فریضه، نزاع بر سر این که کراهت قلبی جزء مراتب نهی از منکر هست یا نیست؟ اثری ندارد.

نتیجه: اولین مراتب امر به معروف و نهی از منکر، انکار قلبی - به معنایی که برگزیدیم - بوده و دارای شدّت و ضعف است؛ هم چنین روشن است که انکار جزء مراتب امر و نهی است، و علاوه بر روایات خاصّه، موارد دالّ بر وجوب امر و نهی، گواه وجوب آن است.

اشکال: متعلّق این تکلیف، امر و نهی است و از اقوال درباره ی آن ها این مطلب ظاهر است، پس ادّله به خودی خود شامل این مرتبه از مراتب انکار نمی شوند (2).

ص: 139

---

1- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 143، ح 21194.

2- . نک: کفایه الاحکام، ج 1، ص 408.

پاسخ: مراد از امر به معروف و نهی از منکر، واداشتن تارک معروف و فاعل منکر بر فعل یا ترک است؛ و بخشی از نصوص سابق الذکر و روایاتی که در ادامه نقل خواهیم کرد گواه بر آن است. در ادامه به طور مفصّل به این موضوع خواهیم پرداخت که انکار، اولین مراتب بوده و حکم به مراتب بعدی ساری نیست.

## (ب) انکار به زبان

انکار زبانی آن است که شخص را به کاری امر کرده و او را به انجام آن ترغیب و تشویق نماید؛ یا شخص را از کاری نهی کرده و او را از آن بازدارد، نسبت به آن کار به او هشدار دهد، او را نصیحت و موعظه کند و عذاب دردناک و عقابی که خدا برای گناهکاران آماده کرده را تذکر دهد یا ثواب عظیم و فوز بهشت های نعیم که خدا برای اطاعت کنندگان خود وعده داده را ذکر نماید؛ و یا برای شخص، مفاسد اجتماعی و فردی انجام محرمات، و مصالح مترتب بر انجام طاعات، یا مواردی از این قبیل که در انجام معروف و ترک منکر رغبت ایجاد می کند ذکر نماید. به همین دلیل، انکار زبانی نیز دارای مراتب شدت و ضعف است.

و جوب این مرتبه از ادله ی امر به معروف و نهی از منکر متیقن است؛ اما آیا ترتیب میان این مراتب واجب است یا خیر؟ موضوعی است که بدان خواهیم پرداخت.

انکار با دست، ضربه‌ی دردآوری است که بازدارنده از معصیت باشد. این مرتبه نیز مراتبی دارد. مرحوم شیخ در محکی النهایه انجام معروف و اجتناب از منکر به شکلی که مردم به او اقتدا نمایند<sup>(1)</sup> را یکی از مراتب این مرتبه دانسته است. اما بخشی از آنچه میان فقها معروف است و از اخبار استفاده می‌شود، به این شرح است: منظور از این مرتبه، انکار به زدن و حبس، بیرون کردن از مجلس معصیت با خشونت، کشیدن گوش، علامت دادن با دست‌ها و شبیه این‌ها است.

مشهور بین فقها و جوب این مرتبه در صورت عدم تأثیر دو مرتبه‌ی پیشین است؛ و مرحوم محقق اردبیلی آن را اجماعی دانسته است<sup>(2)</sup>؛ و اطلاق ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر شاهد آن است.

زدن و اذیت نمودن دیگری اگر چه فی نفسه حرام است، این فریضه (با سلسله مراتب) از آن مهم تر است و در صورتی که عمل به مهم تر در گرو انجام فعل مهم باشد، بدون اشکال ارتکاب فعل مهم متعین است. این فرض در صورتی است که این دو چنان چه گفته شده، با یکدیگر متزاحم باشند و اگر دو دلیل متعارض باشند، به دلیل موافقت با کتاب، شهرت و

ص: 141

1- این را در جواهر الکلام از او نقل کرده است؛ ج 21، ص 380؛ نک: النهایه، ص 299.

2- مجمع الفائده و البرهان، ج 7، ص 543.

سایر مرجحات آن ادله مقدم می شوند.

اشکال: ادله ی امر به معروف و نهی از منکر مسأله ی ضرب را شامل نمی شود.

پاسخ: مراد از امر و نهی، واداشتن به آن با ایجاد معروف و اجتناب از منکر است نه فقط گفتن آن. برخی روایات خاصه نیز به آن پرداخته اند؛ مانند:

الف) صحیحہ ی طولانی یحیی از امام صادق (علیه السلام): «مَا جَعَلَ اللَّهُ بَسْطَ اللِّسَانِ وَ كَفَّ اليَدِ، وَلَكِنْ جَعَلَهُمَا يَبْسُطَانِ مَعَاً وَيَكْفَانِ مَعَاً» (1)؛

«چنین نیست که خدا اجازه داده باشد که تنها زبان باز باشد و دست بسته باشد، بلکه اگر باز است هر دو باید باز باشد، و اگر می خواهد بسته باشد هر دو بسته باشد».

ب) خیر جابر از امام صادق (علیه السلام): «فَأَنْكُرُوا بِقُلُوبِكُمْ، وَالْفُظُوءُ بِاللِّسَانِ نَتَّكُمْ، وَصَكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ، وَلَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً» تا آن جا که می فرماید: «هَذَا لِكَيْ جَاهِدُواهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ، وَأَبْغَضُواهُمْ بِقُلُوبِكُمْ، غَيْرَ طَالِبِينَ سَلْطَانًا، وَلَا بَاغِينَ مَالًا، وَلَا مُرِيدِينَ بِالظُّلْمِ ظَفْرًا حَتَّىٰ فَيُنْتُوا إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ، وَيَمْضُوا عَلَىٰ طَاعَتِهِ» (2)؛

«افراد گناهکار را، قلباً بد بشمارید و با زبان تذکر دهید، بر پیشانی آنان بزنید، و در راه خدا، از سرزنش کنندگان مترسید... در این جا با آنان جهاد کنید، آنان را از عمق دل، دشمن بدارید و در

ص: 142

1- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 131، ح 21163.

2- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 131، ح 21162.

این امر، نه در پی کسب قدرت و نه درصدد کسب مال باشید، و نه بخواهید از روی سرکشی بر دیگران پیروز شوید تا سر به فرمان خدا بگذارند، و براساس طاعت الاهی سلوک کنند».

ج) خطبه ی امام علی (علیه السلام): «فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبُهُ فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ» (1)؛

«برخی از مردم، با دست و زبان و قلب، انکار کننده ی منکر (کار زشت) هستند. اینان، کامل کننده ی خصال نیکویند».

د) روایت تفسیر امام عسکری (علیه السلام) از پدرانش (علیهم السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله): «مَنْ رَأَى مُنْكَرًا فَلْيُنْكَرْهُ بِيَدِهِ إِنْ اسْتَطَاعَ فَإِنَّ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ» (2)؛

«کسی که فساد دید، اول باید با قدرت جلوی آن را بگیرد. اگر با قدرت نمی تواند، با بیان جلوی آن را بگیرد».

ه) خبر ابوجحیفه از امام علی (علیه السلام): «إِنَّ أَوَّلَ مَا تَغْلِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ جِهَادُ بِيَدَيْكُمْ ثُمَّ بِاللِّسَانِ نَتِّكُمْ ثُمَّ يَقْلُوبِكُمْ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا وَ لَمْ يُنْكَرْ مُنْكَرًا قَلْبًا فَجَعَلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ» (3)؛

«نخستین جهادی که در آن شکست می خورید، جهاد با دست هایتان است و آن گاه جهاد با زبانتان و سپس جهاد با قلبتان. پس آن که قلباً کار نیک را نشناسد و از کار زشت بیزاری نجوید، واژگونه شود. پس، ارزش ها در دیدگاه او سقوط کند و پستی ها اوج گیرد».

ص: 143

1- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 134، ح 21170.

2- . تفسیر امام عسکری، ص 480؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 135، ح 21173.

3- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 134، ح 21171.

(و) روایت شیخ در التهذیب از امام صادق (علیه السلام) به جمعی از یارانش: «قَدْ حَقَّ لِي أَنْ أَخَذَ الْبِرِّ مِنْكُمْ بِالسَّقِيمِ، وَكَيْفَ لَا يَحِقَّ لِي ذَلِكَ وَأَنْتُمْ بِيَلْعَكُمُ عَنِ الرَّجُلِ مِنْكُمْ الْقَبِيحَ وَلَا تَنْكُرُونَ عَلَيْهِ وَلَا تَهْجُرُونَهُ وَلَا تُؤْذُونَهُ حَتَّى يَتْرَكَ»<sup>(1)</sup>؛

(بی گمان بر من است که حقّ بی گناهی را از بیمار دلی بگیریم. چگونه چنین حقّی بر من نیست و شما درباره ی فردی عمل زشتی را می شنوید و در مقام انکار آن بر نمی آید تا آن را ترک کند؟). و اخبار متواتر دیگر.

مطلب مجمع البرهان عجیب است که: «اگر جواز امر و نهی به ضرب، اجماعی نباشد، معتقد شدن به جواز مطلق ضرب به مجرد ادلّه ی امر و نهی مشکل است»<sup>(2)</sup>؛ چرا که ظاهر سخنان قوم، اجماع بر متوقف نبودن ضرب بدون جراحت بر اذن امام یا نایب او است؛ و اطلاق ادلّه ی عامّه و خاصّه، و اصل چنین چیزی را اقتضا می کند.

پس آنچه که مرحوم شیخ در النهایه بیان کرده، تامّ نیست؛ ایشان گفته است: «و گاهی امر به معروف با دست است به این شکل که مردم را از این طریق به تأدیب، جلوگیری، قتل نفوس یا ضرب جراحات وامی دارد، اما این ضرب تنها باید با اجازه سلطان وقت که به ریاست عموم مردم منصوب شده، باشد. پس، اگر او

ص: 144

---

1- . تهذیب الأحكام، ج 6، ص 181، ح 24؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 145، ح 21199.

2- . مجمع الفائده و البرهان، ج 7، ص 543.



اذن نداد، باید به انواعی که ذکر کردیم، اکتفا کند.

مراتب انکار منکر آن سه نوع است که ذکر کردیم؛ اما انکار با دست خواه فاعل منکر را با زدن تأدیبی، تأدیب کند؛ خواه جراحت یا درد و یا ضرب؛ با توجه به آنچه گفتیم، مشروط به اذن سلطان است(1)».

### ترتیب بین مراتب سه گانه

مشهور بین فقها آن است که میان این سه مرتبه ترتیب وجود دارد. بنابراین، اگر اظهار انکار قلبی برای ممانعت کافی بود، فقط همان را انجام دهد. در غیر این صورت، به زبان انکار کند و اگر کافی نبود، با دست انکار نماید. در هر مرتبه نیز مراعات مراتب آسانی را کرده و تنها در صورتی از مرتبه ی اول به مراحل بعدی برود که آن مرحله کافی نباشد.

از مرحوم شیخ و ابن حمزه نقل شده است: «در مرحله ی اول انکار به زبان، سپس انکار با دست و پس از آن، انکار با قلب واجب است»(2). مرحوم سلاّر گفته است: «ابتدا انکار با دست واجب است، و اگر نتوانست، انکار با زبان، و اگر نتوانست، انکار با قلب نماید»(3). مرحوم حلبی نیز در الاشاره گفته است: «انکار با دست و زبان و قلب واجب است؛ اگر قدرت نداشت یا نتوانست

ص: 145

---

1- . النهایه، ص 300.

2- . مصباح المتعجب، ص 855؛ الوسیله، ص 207.

3- . المراسم العلویه، ص 263.

همه را با هم انجام دهد، اول به زبان و مخصوصاً به قلب انجام دهد، و اگر مانعی داشت و نتوانست این دو را با هم جمع کند، باید با زبان انکار نماید که چیزی انکار به آن را ساقط نمی کند»<sup>(1)</sup>. هم چنین حضرت استاد گفته است: «دو قسم اول در یک مرتبه قرار دارند؛ لذا، امر و ناهی هر کدام را که احتمال تأثیر می دهد انتخاب کند؛ گاهی نیز ملزم به جمع بین آن دو است. اما قسم سوم در صورت عدم تأثیر دو مرتبه اول است، و احوط در این قسم ترتیب بین مراتب آن است؛ بنابراین، تنها زمانی به مرتبه ی شدیدتر می رود که مرتبه ی سبک تر کافی نباشد»<sup>(2)</sup>. این سخنان این گروه بود؛ ولی مرحوم علامه در محکی المختلف گفته است: «در این مورد بحثی نمی بینم».

توضیح: آنکه این نزاع لفظی است و کسی که قائل به وجوب زبانی و سپس، انکار با دست است، اشاره بدان دارد که امر به معروف، فاعل معروف را خیر شمرده و با سخن او را موعظه می کند و مانع ترک معروف از او می شود. اگر نتیجه نداشت، او را می زند و تأدیب می کند؛ اما اگر ترسید و نتوانست هیچ کدام این ها را انجام دهد، قائل به وجوب امر به معروف و تحریم منکر باشد؛ و این، مرتبه ی قلب است.

کسی که قائل به مقدم بودن انکار قلبی است، به وجوب عقیده دارد. سپس، با زبان امر می کند؛ و یا این که فاعل منکر را با اظهار کراهت یا کناره گیری و ترک مجالست باز می دارد. کسی هم که

ص: 146

---

1- . اشاره السبق، ص 146.

2- . منهاج الصالحین، ج 1، ص 352.

قائل به مقدم بودن انکار با دست است، معروف را انجام می دهد و از منکر اجتناب می کند به گونه ای که مردم به او اقتدا می کنند. اگر نتیجه نداشت، با زبان موعظه می کند، مانعش می شود و او را می ترساند. در صورتی هم که قادر نبود هیچ کدام اینها را انجام دهد، قائل به وجوب است(1).

در کتاب التتقیح آمده است: «این مطالب صرفاً یک تخمین است و دلیلی بر آن نیست»(2).

اما در میان ادله، مقتضی اطلاقات و عمومات، خلاف ترتیب ذکر شده از سوی مشهور است؛ چنانچه برخی از روایاتی که گذشت، دلالت بر تقدم [مرتبه ی] سنگین تر دارد. به حدیث نبوی از تفسیر امام عسکری (علیه السلام) و حدیث علوی که ابوجحیفه و سایرین روایت کرده اند، مراجعه کنید(3). لکن از آن جا که امر به معروف و نهی از منکر با دست مستلزم ایذا و ضرب است، و این دو به خودی خود جایز نبوده و با عنوان ثانوی واجب می شوند، اگر بتواند بدون ارتکاب این حرام، امر و نهی کند، این وظیفه متعین است. ارتکاب این حرام تنها در جایی جایز است که امر و نهی ممکن نباشد و با دو مرتبه ی پیشین، اثری بر آن ها مترتب نشود. در مواردی مثل این بحث گفته اند: ضرورت ها به اندازه خودشان معین می شوند. بنابراین، تردیدی در ترتب مرتبه ی سوم بر دو

ص: 147

---

1- . جواهر الکلام، ج 21، ص 379؛ نک: مختلف الشیعه، ج 4، ص 460.

2- . التتقیح الرائع، ج 1، ص 594.

3- . این نصوص در چند صفحه ی پیش گذشت.

مرتبه پیشین نیست. عین این وجه در رعایت ترتیب بین مراتب مرتبه سوم - انکار با دست - بیان شده است.

اما دو مرتبه ی اول، وجهی بر لزوم رعایت ترتیب بین آن ها نمی بینم، به خصوص که اذیت برخی مراتب مرتبه ی اول نسبت به برخی اشخاص از اذیت مرتبه ی دوم بیش تر است؛ به عنوان مثال، کناره گیری و ترک مجالست برای عده ای از برخی سخنان، سخت تر است. بنابراین، قول به تخییر میان دو مرتبه ی اول بلکه جمع بین آن دو در برخی موارد، و ترتیب بین آن دو و بین مرتبه سوم، البته با رعایت ایسر فالایسر، در همه مراتب قوی تر است. این مطلب از جمع میان حقوق، و از آیه ی کریمه ی: **فَأَصْدِلِحُوا بَيْنَهُمْ فَإِن بَغْت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَقَى إِلَى أَمْرِ اللَّهِ (1)** به اعتبار تقدیم مصلحت به دست می آید؛ هم چنین شاید از آیه ی شریفه ی: **ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (2)**، و عملکرد ائمه ی معصومین (علیهم السلام) و ماجرای امر به معروف حسنین (علیهم السلام) در نحوه ی وضو (3) این مطلب به دست آید.

### مسأله پنجم: زخم زدن و کشتن بدون اجازه ی امام

#### اشاره

اگر امر به معروف و نهی از منکر به زخم زدن یا کشتن نیاز

ص: 148

1- . حجرات (49): 9.

2- . نحل (16)، 125.

3- . مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 168.

داشته باشد، برخی از فقها مثل: مرحوم سید(1)، شیخ در التبیان(2)، حلبی(3)، عجلی(4)، مرحوم علامه در برخی از کتاب هایش(5) ، یحیی بن سعید(6) و شهید در النکت(7)؛ از وجوب آن سخن گفته اند. مرحوم شیخ در غیر کتاب التبیان(8)، دیلمی(9)، قاضی(10) ، فخر الاسلام(11)، شهید(12)، فاضل مقداد(13) و محقق کرکی(14) گفته اند: «چنین عملی جایز نیست مگر به اجازه ی امام یا نایب او»؛ و در مسالک آمده است: «این قول اشهر است»(15). صاحب مجمع البرهان گفته است: «این نظر، مشهور است»(16)؛ و در الاقتصاد آمده است: «ظاهر از

ص: 149

- 1- . در کتاب الاقتصاد، ص 150، به شیخ طوسی نسبت داده شده است.
- 2- . التبیان، ج 2، ص 549.
- 3- . الکافی، ص 267.
- 4- . السرائر، ج 2، ص 33.
- 5- . تحریر الاحکام، ج 2، ص 241؛ مختلف الشیعه، ج 4، ص 461.
- 6- . الجامع للشرائع، ص 243.
- 7- . غایه المراد فی شرح نکت الارشاد، ج 1، ص 509.
- 8- . الاقتصاد، ص 150؛ النهایه، ص 300.
- 9- . المراسم العلویه، ص 263.
- 10- . المذهب، ج 1، ص 341.
- 11- . ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، ج 1، ص 399.
- 12- . الدورس الشرعیه، ج 2، ص 47.
- 13- . کنز العرفان فی فقه القرآن، ج 1، ص 405.
- 14- . جامع المقاصد، ج 3، ص 488.
- 15- . مسالک الافهام، ج 3، ص 105.
- 16- . مجمع الفائده و البرهان، ج 7، ص 542.

شیوخ امامیه ی آن است که این نوع انکار تنها برای امامان (علیهم السلام) یا کسی است که امام به او در این رابطه اجازه ی خاص داده باشد»<sup>(1)</sup>. مرحوم شهید ثانی بین جرح و قتل تفصیل قائل شده، اولی را جایز و دومی را منع کرده است<sup>(2)</sup>.

عقیده ی من بر آن است که: هنگامی که بر معصیت فاعل مفسده ای مهم تر از زخم زدن یا قتل او مترتب می شود - مثل آنکه مفسده ی معصیت به جامعه ی اسلامی بازگردد یا فاعل، رئیس قوم و در جایگاه رهبری است و با قتل او منکر در آن جامعه ترک می شود، و مانند این ها - اشکالی در وجوب کشتن و زخمی کردن نیست؛ بلکه بحث درباره ی مواردی غیر از آن است.

استدلال درباره ی قول مرحوم سید: نهی از منکر هر چقدر امکان داشته باشد واجب است، و مقدمه ی واجب، واجب است. پس، اگر نهی از منکر متوقف بر جرح یا قتل باشد، واجب است؛ و قتل و جرح در این جا بالاصاله موضوعیت ندارند. لذا، وجهی برای توقف جواز آن دو بر اذن امام نیست؛ به علت این که آنچه به اذن امام انجام می شود مقصود است و مقصود بالاصاله در این جا دفاع و جلوگیری است. بنابراین، اگر ضرری واقع شود، «ضرر غیر مقصود» خواهد بود<sup>(3)</sup>.

مرحوم علامه در المنتهی و التذکره این کلام را از مرحوم سید

ص: 150

---

1- . الاقتصاد، ص 150.

2- . مسالک الافهام، ج 3، ص 105.

3- . نک: الاقتصاد، ص 150؛ مجمع الفائدة و البرهان، ج 7، ص 543.

نقل می کند و ذیل آن می گوید: «علاوه بر آن، شیخ در کتاب التبیان بدان فتوا داده؛ و به نظر من، حرف سید قوی است»<sup>(1)</sup>، اما شهید ثانی در المسالک گفته است: «این مطلب در مورد جرح خوب است اما در قتل غیر واضح است؛ چون، معنای امر و نهی با آن از دست می رود. لذا، ادله این موارد را دربر نمی گیرند. زیرا، غرض از این مراتب آن است که آن چه از مأمور یا منهی خواسته شده را انجام دهد و شرط آن، جواز تأثیر است که با قتل محقق نمی شود و تأثیرگذاری در غیر مأمور و منهی کافی نیست. چون، اصل با آن غرض است و شرط مذکور به صورت انحصاری در این مورد معتبر شمرده می شود»<sup>(2)</sup>.

مرحوم صاحب جواهر با این اشکال موافقت کرده و عبارت: «بلکه شاید این مطلب مقتضای امر و نهی واجب باشد؛ به ضرورت آنکه موضوعی برای این دو با قتل باقی نمی ماند»<sup>(3)</sup> را بدان افزوده است.

اما سخن شهید ردّ می شود به این که: آنچه درباره ی عدم اعتبار جواز تأثیر - به ویژه در این معنای خاص - گفته شد، درباره ی وجوب امر به معروف و نهی از منکر است. پس، مراجعه کن.

مطلب صاحب جواهر نیز ردّ می شود به این که: ادّعای سید و پیروان او آن است که نهی از منکر واجب، متوقف بر قتل است؛ نه

ص: 151

---

1- . منتهی المطلب، ج 2، ص 994؛ تذکره الفقهاء، ج 9، ص 444؛ اما در التذکره این قول را نگفته است.

2- . مسالک الافهام، ج 3، ص 105.

3- . جواهر الکلام، ج 21، ص 383.

به این معنا که قتل پیش از نهی باشد، بلکه به این معنا که نهی، قتل را ایجاب می کند و قتل بعد از نهی اتفاق می افتد.

برای عدم جواز - علاوه بر آن چه دانستی - استدلال شده است به:

الف) انصراف ادله به غیر این دو مورد(1):

ب) جواز آن برای افرادی به غیر از امام و نایب او، چه عادل و چه فاسق، باعث فساد عظیم و هرج و مرج است - به ویژه در چنین زمانه ای که نفاق میان مردم غلبه دارد - روشن است این مسأله در شریعت وجود ندارد(2).

پاسخ مورد اول این است که منشایی برای انصراف مذکور وجود ندارد. پاسخ مورد دوم نیز این است که فساد نظام لازمه ی آن است که قاتل نتواند حجت و بینة بر ادعایش اقامه کند مبنی بر این که قتل او به خاطر نهی از منکر بوده است و نه اهداف دیگر. به عبارت دیگر، محل اشکال، جواز قتل در مقام نهی از منکر و عدم آن است؛ و حکم به جواز در این موضوع، منافاتی ندارد با نپذیرفتن آن از قاتلی که مدعی قتل در این مورد است و مسأله متوقف بر اثبات است؛ چرا که بدون آن نیز احکام قتل حرام جاری می شود و فساد نظام لازمه ی حکم در مورد دوم است نه اول.

اشکال: نسبت بین ادله ی امر به معروف و نهی از منکر و بین دلیل حرمت قتل، عموم من وجه است. پس، دلیل تقدم مورد اول چیست؟

ص: 152

---

1- . مجمع الفائده و البرهان، ج 7، ص 542 و 543.

2- . جواهر الکلام، ج 21، ص 383.



پاسخ: این مسأله در مورد صدق دو عنوان بر موجود واحد است و اگر دو دلیل با هم متعارض باشند و نسبتشان عموم من وجه باشد، به خاطر آن که هر دو دلیل از قرآن است، راهی برای رجوع به مرجحات نیست؛ و از آن جا که دلالت هر کدام مطلق است، یکدیگر را ساقط می کنند. در نتیجه، همان طور که دلیلی بر وجوب نیست، دلیلی بر حرمت نیز نیست. این درباره ی قتل؛ اما درباره ی جرح، بی شک ادله ی امر به معروف مقدم می شود؛ زیرا، از قرآن هستند.

شاهد جواز بلکه وجوب - افزون بر آنچه گذشت - بخشی از روایات است؛ مانند:

الف) خبر عبدالرحمن بن ابی لیلی الفقیه: از علی (علیه السلام) روزی که مردم شام را دیدیم شنیدم: «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّهُ مَنْ رَأَى عَدُوَّنَا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يَدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيَ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِيَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْبَيِّنُ» (1)؛

«ای مؤمنان! آن که ببیند ستمی می رانند یا مردم را به منگری می خوانند و او به دل خود آن را نپسندد، سالم مانده و گناه نورزیده و کسی که آن را به زبان انکار کرد، مزد یافت و از آن که به دل انکار کرد برتر است و هر که با شمشیر به انکار برخاست تا کلام خدا بلند و گفتار ستمگران پست گردد، او کسی است که راه

ص: 153

ب) خبر جابر از امام باقر (علیه السلام): «فَأَتَكِرُوا بِقُلُوبِكُمْ وَالْفِطْوَا بِالسِّنِّتِكُمْ وَصُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَلَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً، فَإِنْ اتَّعَطُوا وَإِلَى الْحَقِّ رَجَعُوا فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِمْ» تا آن جا که می فرماید: «هَذَا لِكَفَّهِمْ دُوهَهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ وَأَبْغَضُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ غَيْرَ طَالِبِينَ سُلْطَانًا وَلَا بَاغِينَ مَالًا وَلَا مُرِيدِينَ بَطْلًا ظَفَرًا حَتَّى يَفِيئُوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ وَيَمْضُوا عَلَى طَاعَتِهِ» (1)؛

«با قلب خود انکار کنید و با زبانتان با آنان سخن گوید و به پیشانی آنان بزنید و از ملامت ملامتگران نهراسید؛ اگر به سوی حق برگشتند و از گناهان خود توبه کردند، دیگر سرزنش آنان سزاوار نیست. همانا اشکال متوجه کسانی است که به مردم ستم روا می دارند و در روی زمین به ناحق سرکشی می کنند. در این جا با آنان جهاد کنید، آنان را از عمق دل، دشمن بدارید و در این امر، نه در پی کسب قدرت و نه در صدد کسب مال باشید، و نه بخواهید از روی سرکشی بر دیگران پیروز شوید تا سر به فرمان خدا بگذارند، و براساس طاعت الاهی سلوک کنند»

و سایر اخبار مانند آن (2).

ظهور این روایات در این که مخاطب، عامه ی مردم هستند و اشاره به خود [امام] و نائب او ندارد، انکار شدنی نیست؛ پس،

ص: 154

1- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 131، 21162.

2- . نک: وسائل الشیعه، ج 16، ص 131، باب 3 از ابواب امر به معروف.

مطلب صاحب جواهر(1) درباره ی منع این که خطاب به عامّه ی مردم باشد، غیر تام است.

بله؛ آنچه درباره ی ظهور آن در جواز بدون وجوب گفته، متین است. با این حال، در قتل - به خاطر علم به اتمام شارع به آن - احتیاط ترک نمی شود. پس، سخن شهید ثانی که: «بین ایجاب جرح و ایجاب قتل تفصیل وجود دارد و اولی جایز است نه دومی»(2)، اگر قوی تر نباشد، در این که احوط است شکی نیست. نکته ی مهم آن که: جواز قتل تنها در صورتی است که بر آن مفسده ای مهم تر مترتب نشود؛ در غیر این صورت، جایز نیست.

### فروعات مسأله چهارم و پنجم

از مطالبی که گفته شد، مسائلی استخراج می شود که برخی از آن ها عبارت است از:

1. انکار قلبی اگر چه از اقسام امر به معروف و نهی از منکر است، باید یا با اظهار ناراحتی از فاعل، یا کناره گیری و ممانعت از او یا سخن نگفتن و کارهایی از این قبیل اظهار شود.
2. در مراتب این مرتبه، الایسر فالایسر باید مراعات شود.
3. وجوب انکار زبانی متوقف بر عدم تأثیر انکار قلبی نیست. بلکه آمر و ناهی بین این دو مخیر هستند؛ البته با رعایت

ص: 155

---

1- . جواهر الکلام، ج 21، ص 385.

2- . مسالک الافهام، ج 3، ص 105.

الایسر فالایسر. گاه انکار زبانی آسان تر از انکار قلبی است؛ چنان چه گذشت، برای عده ای، کناره گیری و ترک مجالست سخت تر و شدیدتر از قول و امر و نهی او است که در این صورت آسان تر مقدّم می شود.

4. وقتی مراتب اول و دوم مؤثر نبود، انکار با دست واجب است؛ و در آن نیز مراتب آسانی باید رعایت شود؛ و عدم مفسده و احتیاط مراعات می شود.

5. اگر مراتب مذکور در بازداشتن فاعل کافی نبود، حکم، بدون توقّف بر اذن امام یا نایب او به زدن منجر به زخمی شدن منتقل می شود.

6. اگر مراتب مورد اشاره کافی نبود و نهی از منکر متوقّف بر کشتن بود، در صورتی که بر معصیت فاعل، مفسده ای مهم تر از قتل او، یا بر قتل او مصحلتی مهم تر مترتب می شود، قتل او جایز، بلکه واجب است. در غیر این صورت، احتیاط به ترک قتل ترک نمی شود.

7. در موارد جواز جرح یا قتل، امر و ناهی به دلیل نصوص وارده ضامن نیستند (1). در موارد عدم جواز نیز ظاهر، ثبوت ضمان است. حال، اگر عمدی باشد، احکام جنایت عمد، و اگر خطایی باشد، احکام جنایت خطایی بر آن جاری می شود.

8. علما که پیشوای مردم هستند و مردم اعمال ایشان را حجّت می دانند، باید از ظالمان کناره گیری و با ایشان ترک

ص: 156

---

1- . وسائل الشیعه، ج 29، ص 63، باب 22 از ابواب قصاص نفس.

مراوده نمایند. چرا که این امر در عقیده ی مردم مؤثر بوده و موجب استقرار خیر در میان آنان می شود و تهمت از ایشان برداشته می شود.

9. عالم باید هدیه ی ظالمان را ردّ کند، اگر در ردّ ظلم یا تخفیف آن تأثیر دارد؛ یا این کار نشان دهنده ی احساس نارضایتی او از فعل ظالم باشد.

10. عالم که پیشوای مردم است، باید علم خود را هنگام ظهور بدعت آشکار کرده و از منکر مضرّ به جامعه ی اسلامی نهی نماید؛ اگر چه این کار مستلزم حبس و ایدای او، بلکه ایدای سایر مسلمانان و شکنجه ی ایشان - چنان چه در این زمان متداول است - باشد. از خداوند توفیق علم به این فریضه و انجام سختی ها و خطراتی که بر آن مترتب است، را خواهیم.

فایده

در روایات معصومان (علیهم السلام) علمایی است که به دربار حکام آمد و شد می کنند و از اختلاط با ایشان احتراز نمی نمایند، مذمت شده اند؛ مانند:

الف) خبر سکونی از امام صادق (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله): «الْفَقَهَاءُ اِمْنَاؤُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ! وَمَا دَخَلُوهُمْ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ: اتَّبَاعُ السُّلْطَانِ. فَاِذَا فَعَلُوا ذٰلِكَ فَاَحْذَرُوهُمْ عَلٰى دِيْنِكُمْ» (1)؛

ص: 157

---

1- . اصول کافی، ج 1، ص 46، ح 5.

«فقهها، مورد اعتماد پیامبران هستند تا زمانی که وارد دنیا نشوند. گفته شد: ای پیامبر خدا، داخل شدن آنان در دنیا چگونه است؟ فرمود: پیروی از پادشاه. پس هر زمان که این گونه کنند از آنان در مورد دینتان بترسید».

ب) حدیث نبوی: «الْعُلَمَاءُ أَمْنَاءُ الرَّسُولِ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا لَمْ يُخَالِطُوا السُّلْطَانَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ خَانُوا الرَّسُولَ، حَدَّثَنَا وَاعْتَرَلُوهُمْ» (1)؛

«علما امانتداران رسولان بر بندگان خدا هستند تا زمانی که با سلاطین و امرا نشست و برخاست نکنند؛ هرگاه چنین کردند، پس به پیامبران خیانت کردند؛ در آن وقت از آنان بترسید و دوری بجوید».

ج) حدیث نبوی: «شِرَارُ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ يَأْتُونَ الْأُمَرَاءَ وَخِيَارُ الْأُمَرَاءِ الَّذِينَ يَأْتُونَ الْعُلَمَاءَ» (2)؛

«بدترین عالمان، درباریان اند و بهترین امیران، مرتبطان با علما».

د) روایت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): «الْعُلَمَاءُ أَحِبَّاءُ اللَّهِ مَا أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، وَلَمْ يَمِيلُوا فِي الدُّنْيَا، وَلَمْ يَخْتَلِفُوا أَبْوَابَ السَّلَاطِينِ، فَإِذَا رَأَيْتَهُمْ مَالُوا إِلَى الدُّنْيَا وَاخْتَلَفُوا أَبْوَابَ السَّلَاطِينِ، فَلَا تَحْمَلُوا عَنْهُمْ الْعِلْمَ، وَلَا تَصِلُوا خَلْفَهُمْ، وَلَا تَعُودُوا مَرْضَاهُمْ، وَلَا تَشِيعُوا جَنَائِزَهُمْ فَإِنَّهُمْ آفَةُ الدِّينِ وَفَسَادُ الْإِسْلَامِ، يَفْسُدُونَ الدِّينَ

ص: 158

1- . المحججه البيضاء، فيض كاشاني، ج 1، ص 144؛ متقى هندی در كنز العمال، ج 10، ص 204.

2- . المحججه البيضاء، فيض كاشاني، ج 1، ص 146.

«عالمان دوستان خدا هستند مادام که: امر به معروف و نهی از منکر کنند و به دنیا دل نبندند و به دربار سلاطین آمد و شد نکنند. پس هرگاه آنان را دیدید به دنیا روی آورده اند و در دربار پادشاهان اند دیگر از آنان دانش فرانگیرید و پشت سر آنان نماز نگزارید. به عیادت آنان نروید و جنازه های آنان را تشییع نکنید. زیرا، آنان آفت دین و مایه ی تباهی اسلامند، و چنان که سرکه عسل را فاسد می کند، آنان دین خدا را تباه می سازند»؛ و اخبار دیگر.

روشن است که منشاء این سخت گیری های شدید و سرّ آن، دو مسأله است:

اول: از عالم تبعیت شده، به او خدمت می شود و حاکم است؛ بنابراین، اگر تبدیل به تابع، خادم و محکوم شود، اوضاع واژگونه شده و در شمار گناهکارانی قرار می گیرد که روز قیامت در مقابل پروردگار سرشان را پایین انداخته اند.

دوم: سلطان و پادشاه حقّ مجتهد را غصب و حکومت را تصدّی کرده اند. بنابراین، آمد و شد به دربار ایشان تأیید ظلم و تجاوز آنان بوده و جایز نیست.

ص: 159









در پایان به بیان چند مسأله می پردازیم.

اول: از آن جا که بخشی از احکام شرعی به احکام جزایی، قضایی، سیاسی و اجتماعی مانند قصاص، حدود، قضا، قبول جزیه، جهاد و... اختصاص دارد و اجرای آن احکام از طریق امر به معروف و نهی از منکر است که تنها به دست حاکم امت قابل اجرا است و به عبارت دیگر: آن احکامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آورده است، تنها قوانین کلی بوده و بدیهی است که اگر قانون، مجری نداشته باشد، مفید نخواهد بود و لغو و عبث است؛ از این مطلب درمی یابیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) که آن قوانین را آورده است، و نیز وصی ایشان امام علی (علیه السلام) وقتی شرایط مناسب بود، حکومت تشکیل دادند یا شخصی را برای اجرای آن احکام تعیین نمودند؛ که در زمان فعلی آن شخص جز مجتهد کسی نیست. هم او که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِنَّهُ خَلِيفَتِي وَوَارِثِي؛ او جانشین و وارث من است»<sup>(1)</sup>، و امام (علیه السلام) فرمود: «هُوَ الْحُجْبَةُ عَلَيْكُمْ؛ او حجت

ص: 163

---

1- . حدیثی با این لفظ وارد نشده بلکه این عبارت برگرفته از دو حدیث ذیل است: اول: رسول خدا فرمود: «اللَّهُمَّ اِزْهَمْ خُلَفَائِي، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرْوُونَ أَحَادِيثِي وَسُنَنَتِي»؛ وسائل الشيعه، ج 27، ص 91، ح 33295. دوم: رسول خدا فرمود: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»؛ اصول کافی، ج 1، ص 3، ح 1.

بر شماسست»(1). تعبیر دیگری نیز وجود دارد که در ضمن بحث بیان خواهد شد؛ علاوه آن که کسی آشناتر از او به اصول اسلام وجود ندارد. بنابراین، متعین است که مجتهد برپادارنده ی حکومت و در رأس آن قرار بگیرد.

قول دیگر آنکه: بی تردید وظیفه ی مجتهد در این عصر اجرای احکام اسلام، حفظ امنیت سرزمین اسلامی، برحذر بودن از نیرنگ های استعمار، حفظ استقلال کشور اسلامی، دفاع از حریم اسلام و قرآن، قطع دست درازی اجانب و تحریک عقول مسلمانان، عقد قرارداد و عهود، اجرای حدود و امر به معروف و نهی از منکر است. آیا تحقق این امور جز از طریق دولت و حکومت قوی عادل امکان پذیر است؟! خداوند می فرماید: **وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ**(2)، آیا این امر جز از طریق حاکم ممکن است!؟

پیش از این روایت فضل از امام رضا (علیه السلام) را بیان کردیم که: **«أَنَا لَا نَجِدُ فِرْقَةَ مِنَ الْفِرَقِ وَلَا مِلَّةَ مِنَ الْمِلَلِ بَقُوا وَعَاشُوا إِلَّا بِقِيَمٍ وَرَيْسٍ لِمَا لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا فَلَمْ يَجُزْ فِي حِكْمَةِ الْحَكِيمِ أَنْ يَتْرَكَ الْخَلْقَ مِمَّا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ وَلَا قِوَامَ**

ص:164

- 
- 1- . همان طور که در توفیق شریف «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ» آمده است؛ وسائل الشیعه، ج 27، ص 140، ح 33424.
  - 2- . انفال (8):60.

لَهُمْ إِلَّا بِهِ» (1)؛ این برهان عقلی در زمان غیبت نیز جاری است و برخی اخبار شاهد ثبوت این مقام برای مجتهد است؛ از جمله:

الف) مقبوله ی عمر بن حنظله از امام صادق (علیه السلام): «يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَارْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ قَدْ اسْتَخَفَّ وَعَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّأدُّ عَلَيْنَا الرَّأدُّ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشُّرْكِ بِاللَّهِ» (2)؛

«نگاه کنید به کسی که حرام و حلال ما را می شناسد و به حکم او رضا دهید. پس من او را حاکم بر شما قرار دادم، پس اگر حکم کرد به حکم ما و از او پذیرفته نشد، حکم خدا سبک شمرده شده و بر ما رد شده است و رد کننده ی ما رد کننده ی خدا است و این در حدّ شرک به خداوند است».

استدلال به حدیث: این حدیث، مجتهد را حاکمی همانند سایر حُکّام منصوب در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و صحابه می داند؛ مشخص است در آن زمان مردم در هر مسأله ای که به رئیس قوم خود مراجعه می کردند، به حاکم منصوب نیز مراجعه می کردند. پس، مجتهد با این معنا حاکم مطلق است. به عبارت دیگر، حاکم کسی است که احکام را تنفیذ و اجرا می کند، نه کسی که فقط به آن فتوا می دهد.

این حدیث را گاه ضعیف السند دانسته اند چون وثاقت ابن

ص: 165

1- . عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 108.

2- . وسائل الشیعه، ج 27، ص 137، ح 33416.

حنظله تأیید نشده است. و گاه گفته اند: ظاهر از حاکم، قاضی است؛ چون او مورد مراجعه ی مردم است و تحاکم همان ترفع نزد قاضی است، و سخن امام (علیه السلام) که «فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا» (یعنی قضاوت کرد) تنها به قرار دادن مقام قضاوت بر او دلالت دارد.

ردّ ضعف سند: اظهر، وثاقت ابن حنظله است؛ زیرا، شهید ثانی او را ثقه دانسته و گفته است: «من توثیق او را در جای دیگری ثابت کرده ام»<sup>(1)</sup>؛ دلیل دیگر، ورود دو روایت دالّ بر آن است<sup>(2)</sup>؛ شواهد دیگری نیز وجود دارد. افزون بر آن، فقها این حدیث را پذیرفته اند و به همین دلیل به آن مقبوله می گویند.

ردّ حاکم به معنای قاضی: نزد فقها مسلم است که خصوص مورد، عموم وارد شده را تخصیص نمی زند؛ زیرا، اگر منظور این بود کافی بود بگوید: «ینظران من کان...» و دیگر نیازی به این جمله نبود، به ویژه با وجود حرف تعلیل که جمله را بیان از کبرای کلیه ای که این مورد از مصادیق آن است، قرار می دهد.

ب) روایت صدوق به چهار طریق از علی (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله): «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرُؤُونَ أَحَادِيثِي وَسُنَّتِي»<sup>(3)</sup>، و در برخی روایات

ص: 166

- 
- 1- . الرعايه في علم الدرايه، ص 131، و درباره ی آن گفت: اصحاب درباره آن جرح و تعدیلی بیان نکرده اند اما موضوع این شخص از نظر من سهل است، چون من از جای دیگری - هر چند درباره ی او مسامحه کرده اند - توثیق او را به دست آورده ام.
  - 2- . اصول کافی، ج 3، ص 275، ح 1؛ التهذيب، ج 2، ص 17، ح 13.
  - 3- . من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 420، ح 5919؛ الامالی، ص 247، ح 266؛ معانی الاخبار، ص 347، ح 1؛ عيون اخبار الرضا، ج 1، ص 40، ح 94.

عبارت «وَيُعَلِّمُونَهَا النَّاسَ مِنْ بَعْدِي» (1) افزوده شده است.

استدلال به حدیث: از آن جا که در صورت دوران امر بین زیادت و نقصان، اقتضای اصل بنا بر وجود نقصان است، ظاهر این است که متن حدیث با این زیادت و ظهورش در این که منظور راویان فقیه بوده است، در نهایت وضوح است. به عبارت دیگر، منظور از راوی حدیث و سنت کسی است که احکام اسلام را به مردم می آموزد نه این که صرف لقلقه ی زبان باشد؛ و این امر، مناسب فقاهت است؛ زیرا، روایت دلالت دارد بر این که فقیه، خلیفه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، و خلیفه با قول مطلق کسی است که در تمام موارد نایب کسی است که جانشین او شده است.

به عبارت دیگر: ریاست و حکومت حقّ خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و منصبش به او تفویض شده است؛ این امر جزء امور واضح و مسلم همگان است و به همین دلیل، همه ی پادشاهان بنی امیه و سلاطین بنی عباس و حتی رؤسای حکومت اسلامی پیش از آن ها برای تصدی آن مقام، مدّعی خلافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند؛ پس، این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علما را به عنوان خلفای خود تعیین کرده، بیانگر این تلازم بین است که حکام را مجریان حکم و رؤسای حکومت اسلامی قرار داده است.

مؤید این سخن - که ظاهر است شخصی خلیفه، مجری و منفذ حکم است - آیه ی کریمه ی: يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ (2) است؛ و آیه از آن جهت که

ص: 167

---

1- . عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 40، ح 94.

2- . ص (38)، 26.

حکومت تابع خلیفه شدن او باشد، خالی است؛ و در آیه تنها به حکم و پیروی نکردن از هوای نفس دستور داده شده است.

ج) توقیع شریف در اکمال الدین و اتمام النعمه صدوق، الغیبه شیخ طوسی، و الاحتجاج طبرسی، در جواب سؤالات اسحاق بن یعقوب: «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَازْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ» (1)؛

«در حوادث و رویدادهایی که واقع می شود به راویان احادیث ما (علما و کارشناسان دین) رجوع کنید، پس به درستی که آنان حجّت من بر شما هستند و من حجّت خدا بر آنانم».

استدلال به حدیث: منظور از حوادث که به صورت جمع و با «الف و لام» آمده، این است که در هر حادثه ای رعیت به رئیس خود مراجعه می کند، تفاوتی ندارد که این حادثه سیاسی باشد یا شرعی، و یا به شخص خاصی مرتبط باشد یا به جامعه؛ و همه ی مسائل مانند: استخراج نفت و سایر معادن توسط بیگانگان، عقد قرارداد با سایر دولت ها، و آنچه که در صورت بروز خطر از جانب بیگانگان متوجه دولت های اسلامی است و شبیه آن را دربر می گیرد. بنابراین، روایت دلالت می کند راوی حدیث - فقیه جامع شرایط - حجّت بر امت قرار داده شده و در همه ی آن امور مرجع است؛ و معنای حکومت و این که شخص، حاکم و مجری حکم باشد، چیزی جز این نیست. این احتمال هم که حوادث خاصی منظور باشد - با توجه به این که «لام»، لام عهد است و در

ص: 168



نتیجه اشاره دارد که حوادثی که [راوی حدیث] پاسخگویی آن‌ها است به دست ما نیست - رد می‌شود به این که: توصیف حوادث به واقعه، این احتمال را از بین می‌برد.

گفته‌اند: این حدیث، رجوع در حوادث به فقیه را شامل می‌شود و دلالت بر واگذاری آن حادثه به او ندارد که خودش یا کسی که او را منصوب کرده، درباره‌ی آن اقدام کند، چنان که مرحوم شیخ ادعا کرده است. ظاهر آن است که رجوع در همه‌ی حوادث به فقیه، کسب وظیفه از او، و لزوم عمل به همه‌ی آنچه مدّ نظر اوست - اگر چه این عمل، دفاع از مملکت اسلامی و حفظ حدود آن و مانند آن باشد - بیان دیگر حاکم مطلق بودن او است؛ و این معنا با این استدلال که او از سوی کسی که از سوی خدا حجّت و مسلّط بر عالم و مافیة است، [بر مردم] حجّت بوده، مناسب است.

د) روایت منقول از حسین بن علی (علیه السلام): «مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ، الْأَمْنَاءُ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ، فَانْتُمِ الْمَسْئُومُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ وَمَا سُئِلْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفْرِقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ اخْتِلَافِكُمْ فِي السَّنَةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْوَاضِحَةِ وَ لَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَ تَحَمَّلْتُمْ الْمَوَوتَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرِدُ وَ عَنْكُمْ تَصُدُّرُ وَ إِلَيْكُمْ تَرْجَعُ، وَلَكِنَّكُمْ مَكَّنْتُمْ الظَّلْمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ، وَ اسْتَسَلَّمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ...» (1)؛

«جریان کارها و احکام (رتق و فتق امور) باید به دست

ص: 169

---

1- . تحف العقول، ص 238؛ مستدرک الوسائل، ج 17، ص 315، ح 21454.

دانشمندان خداشناس باشد که بر حلال و حرام خدا امین هستند. اما این مقام را از دست شما ربوده اند، و این عقب نشینی هیچ موجب و باعث ندارد، جز تفرقه و کناره گیری شما از حق؛ و اختلاف کلمه در سنت پیغمبر با وجود دلیل های آشکار و واضح. اگر شما مردمی بودید که در برابر اذیت و آزار (دشمن) مقاومت داشتید، و در راه خدا از بذل مال دریغ نمی کردید، کارهای خدا (و اداره ی امور مسلمانان) به دست شما بود، و منشأ و مرجع هر کار شما بودید. ولی شما ستمکاران را بر مقام خود مسلط کردید و امور الاهی را به دست آن ها سپردید...».

استدلال به حدیث: منظور از علما در این خبر، به قرینه ی سایر جملاتِ حاوی پراکندگی ایشان از حق و اختلاف در سنت و قراین دیگر، غیر امامان معصوم (علیهم السلام) بوده، و مخاطب، علمای ساکتی هستند که امر به معروف نمی کنند و به وظیفه خود عمل نمی نمایند. بنابراین، حدیث دلالت دارد بر این که مجاری امور به دست ایشان است، و مجاری امور - در مقابل مجاری احکام - معنایی جز امور مربوط به حکومت اسلامی ندارد. عبارت: «وَ اسْتَسْلِمْتُمْ اُمُورَ اللّٰهِ فِیْ اَیْدِیْهِمْ» تأکیدی بر این مطلب است که آنچه امامان (علیهم السلام) واگذار کردند حکومت و هرچه بدان مرتبط است، می باشد. هم چنین، این روایت، علمایی که حقشان غصب شده را دربر می گیرد، و معلوم است که آنچه غصب شده، چیزی جز حکومت نیست.

به طور کلی: برای کسی که در این خبر تدبّر نماید،

روشن می شود منظور امام (علیه السلام) این بوده که علما حکام هستند. تشکیل حکومت از وظایف ایشان است، و ظالمان این جایگاه را غصب کرده اند تا علما عمل به وظایف خویش را در زمینه ی امر به معروف و نهی از منکر رها کنند و با ظالمان بسازند. و اموری شبیه به این.

ه -) خبر علی بن حمزه از ابوالحسن موسی بن جعفر (علیه السلام): «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَبِقَاعِ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا وَابْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يَصْعَدُ فِيهَا بِأَعْمَالِهِ، وَتُلْمَفِي الْإِسْلَامِ تُلْمَةً لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ إِلَّا لَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا» (1)؛

«وقتی مؤمن بمیرد، فرشتگان و آن بقعه ها و عبادتگاه های زمینی که خدا را در آن عبادت می کرده و درهای آسمانی که اعمالش از آن ها بالا می رفته بر او گریه می کنند؛ و در اسلام شکاف و رخنه ای ایجاد شود که چیزی آن را نبندد. زیرا، مؤمنین دانشمند، همانند دژهای اطراف شهر، دژها و قلعه های اسلامند».

استدلال به حدیث: روایت فوق دلالت دارد بر این که فقیه، دژ محکم اسلام و حافظ آن است؛ و چون احکام اسلام منحصر در عبادات نیست بلکه شامل احکام اجتماعی، سیاسی، قضایی و جزایی نیز می شود، تنها از طریق یک حکومت قدرتمند و صالح می توان آن احکام را - و فقیه دژ محکمی است که از آن

ص: 171

بنابراین، احکام اسلام از جهاد، مذاکرات آتش بس، عقد قرارداد، عهود، اجرای حدود و قصاص، قبول جزیه و مانند آن را تنها در صورتی می توان حفظ کرد که حکومت به دست فقیه یا کسی باشد که فقیه او را برای این کار منصوب می کند؛ و این که فقیه دژ محکمی برای اسلام باشد تنها در صورتی است که او حاکم مطلق مجری حکم باشد.

ه -) خبر سکونی از امام صادق (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله): «الْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرَّسُولِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ: اتَّبَاعُ السُّلْطَانِ. فَأَذَا فَعَلُوا ذَلِكَ، فَأَحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ»(2)؛

«دانشمندان فقیه و مجتهد تا هنگامی که وارد دنیا نشده اند، امین پیغمبران خدا هستند. عرض شد: معنای ورودشان در دنیا چیست؟ فرمود: پیروی از سلطان. پس، چون چنین کنند، نسبت به دیتان از ایشان بر حذر باشید».

ص: 172

1- . به همین دلیل عقیده داریم استعمار اروپا از ابتدا فهمید که تا زمانی که مسلمانان از قرآن پیروی کرده و احکام و قوانین آن را اجرا می کنند و از ارشادها و تعالیم آن استفاده می نمایند، استعمارش به نتیجه نمی رسد؛ بریتانیا به صراحت به این مطلب اشاره کرده است. این دولت استعماری از آن زمان روش دیگری پیش گرفت و از طرق مختلف و ابزارهای متفاوت برای تضعیف اسلام تلاش کرد؛ از جمله: دست آویزهای او نغمه جدایی دین از سیاست بود که تبدیل به خطرناک ترین شبهات و مفاهیم نادرستی شد که موجب پیدایش وضعیت کنونی اسلام و مسلمانان در جهان اسلام شد.

2- . اصول کافی، ج 1، ص 46، ح 5.

استدلال به حدیث: امین کسی است که حفظ آنچه به او واگذار شده به عهده ی اوست. احکام شریعت به فقها واگذار شده، و گفتیم حفظ احکام شرعی تنها از طریق یک حکومت اسلامی قدرتمند امکان پذیر است. عبارت: «ما لَمْ يَدْخُلُوا» تا آخر عبارت نیز ممکن است اشاره ای به این مطلب باشد که غفلت و تسامح در تشکیل حکومت و تبدیل متبوع به تابع و مخدوم به خادم خیانتی است که فقیه را از امین بودن خارج می کند.

(و) روایت کافی (با اسانید متعدّد و متصل) و امالی صدوق از امام صادق (علیه السلام): «مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أجنحتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضاً بِهِ، وَإِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ» تا آنجا که می فرماید: «وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ» (1)؛

«کسی که به جاده ی علم و دانش قدم نهد، خداوند او را به سوی بهشت رهنمون خواهد شد؛ و فرشتگان بال و پر خویش را با میل و رغبت زیر پاهای اهل علم می گسترانند و تمام موجودات آسمان و...، برای طالب علم استغفار می کنند... همانا علما از پیامبران ارث می برند. به راستی که پیامبران دینار و درهم به ارث نگذاشته اند، بلکه علم به ارث گذاشته اند. پس، کسی که از آن برگیرد، سهم بسیار برده است».

استدلال به حدیث: این حدیث دلالت دارد بر این که عالم در

ص: 173

علم وارث انبیا است. منظور این است که همان طور که پیامبران موظف هستند احکام و حقایق و قوانینی که آورده اند را گسترش داده و اجرا کنند تا مردم از آن بهره ببرند، عالم نیز موظف به این کار است؛ و گفتیم اجرای تمام احکام شرعی تنها به دست حاکم مطلق میسر است.

ادّعی این که: «منظور از علما، امامان هستند»، به ابتدای روایت که درباره ی ثواب علم آمده، برطرف می شود. علاوه بر آن، روایات صریحی نیز وجود دارد که نشان می دهد منظور غیر ائمه ی معصومین (علیهم السلام) هستند؛ مانند: روایت مذکور در کتاب بحار الانوار که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فرزندش محمد فرمود: «تَقَّهْ فِي الدِّينِ فَإِنَّ الْفُقَهَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ؛ ای فرزندم در دین فقیه شو. چرا که فقها وارثان انبیا هستند»<sup>(1)</sup>.

روایاتی دیگر نیز قریب به این مضمون هست که چگونگی استدلال به این احادیث را نشان می دهد. لذا، دلیلی برای طولانی کردن سخن و بیان تک تک آن ها نیست.

## **دوم: مزاحمت مجتهدان نسبت به یکدیگر**

بحث بعد درباره ی این است که آیا مجتهدین می توانند برای یکدیگر مزاحمت ایجاد نمایند یا خیر؟

توضیح: گاه یکی از مجتهدان متّصدی ریاست و حکومت است

ص: 174

---

1- . بحار الانوار، ج 1، ص 216، ح 32.

و این مسأله برای مجتهد دیگر ثابت نشده است و او نمی خواهد عهده دار حکومت شود.

در صورت اول: اگر متصدی، شایستگی آن را داشته باشد، در عدم جواز مزاحمت اشکالی نیست. دلیل عدم جواز، علاوه بر این که مزاحمت، موجب تضعیف حکومت اسلامی بوده و حرمت آن بدیهی است، روایت پیش گفته ی مقبوله ی ابن حنظله است: «فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَحَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشُّرْكِ بِاللَّهِ»<sup>(1)</sup>؛ چون در این هنگام تصدّی مجتهد مانند تصدّی امام است؛ در نتیجه، مزاحمت دومی با او مانند مزاحمت برای امام است که ردّ بر او را ایجاب می کند و جایز نیست. علاوه بر آن، چنین امری موجب اختلال در مصالح عامه ی مسلمانان است و به طور قطع جایز نیست.

از آن جا که ادلّه تنها دلالت بر جعل این منصب برای مجتهد در صورت عدم متصدی برای آن دارند، در فرض تصدّی، دلیلی وجود ندارد که برای شخص دیگری ثابت باشد. مرحوم محقق نایینی نیز با چنین دیدگاهی گفته است<sup>(2)</sup>: «إِنَّ الْفَقِيهَ وَلى مَنْ لآ وَلى لَهُ، فَإِذَا تَحَقَّقَ الْوَلِىُّ فَلَا- وَلا يَه لِآخِرٍ، كَمَا هُوَ مَفَادُ الْمَشْهُورَةِ: السَّلْطَانُ وَلى مَنْ لآ وَلى لَهُ»<sup>(3)</sup>؛ فقیه ولی کسی است که ولی ای ندارد، پس اگر ولایت متحقّق شد، دیگری ولایت ندارد؛ همان طور که در مشهوره

ص: 175

- 
- 1- . وسائل الشیعه، ج 27، ص 137، ح 33416.
  - 2- . منیه الطالب فی شرح المکاسب، ج 2، ص 243.
  - 3- . سنن ابن ماجه، ج 1، ص 605، ح 1879؛ و لفظ آن چنین است: «فَالسَّلْطَانُ وَلى مَنْ لآ وَلى لَهُ».

آمده است: "سلطان ولی هر کسی است که ولی ندارد".

هم چنین روشن است گوینده ی این سخن با همین دیدگاه گفته است که: «دلیل ولایت اگر لفظی نباشد قدر متیقن از آن، ثبوت ولایت در صورت متصدی نبودن کسی است. در غیر این صورت، به اصل رجوع می شود که مقتضی عدم ولایت است. و اگر [دلیل ولایت] لفظی باشد، اطلاقش مسوق تبیین این جهت نیست. بنابراین، در این جا نیز هنگام شکّ چاره ای جز رجوع به آن اصل متقدم وجود ندارد»<sup>(1)</sup>.

در صورت دوم: اگر اعتبار اعلامیت را بپذیریم - چنان چه روایت مذکور در کتاب بحار الانوار از الاختصاص شاهد آن است: «قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا لِيَمَارِي بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يُبَاهِي بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يَصْرِفَ بِهِ النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ يَقُولُ: أَنَا رَبِّيسُكُمْ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ الرَّئِيسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا فَمَنْ دَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>(2)</sup> - در عدم جواز مزاحمت اشکالی نیست. در غیر این صورت، اظهر جواز مزاحمت به معنای ترتیب مقدمات است و دست زدن به هر کاری برای رسیدن به آن مقام شامخ فی نفسه جایز، و بلکه اگر خود را مُحِقّ تر و ابصر به امور می داند که اگر متصدی آن شود، بیش از تصدی دیگری خدمت به اسلام و مسلمانان می کند، بر او واجب است؛ والله العالم.

ص: 176

---

1- . سید حکیم، نهج الفقاهه، ص 308.

2- . شیخ مفید، الاختصاص، ص 251؛ بحار الانوار، ج 2، ص 110.



دومین مرتبه از مراتب نهی از منکر اجرای حدود است.

هیچ اشکال و بحثی نیست که اجرای حدود و تعزیرات را هر کسی نمی تواند اقامه کند. بنابراین، آیا برای حاکم شرع جایز است - در زمان غیبت - آن ها را اجرا کند؛ همان طور که نظر اسکافی (1)، شیخین (2)، دیلمی (3)، علامه (4)، شهیدین (5)، مقداد (6)، ابن فهد (7)، کرکی (8)، سبزواری (9)، کاشانی (10) و سایرین (11)، بلکه مشهور بین فقها است؟ یا آن طور که از ظاهر عبارت ابن زهره (12) و ابن ادریس (13) برمی آید، جایز نیست؟

مرحوم محقق قمی نیز در جامع الشتات تصریح کرده است که این وظیفه ی امام است (14).

ص: 177

- 1- . صیمری در غایه المرام، ج 1، ص 547، این را به او نسبت داده است.
- 2- . المقنعه، ص 810؛ النهایه، ص 310.
- 3- . المراسم العلویه، ص 263.
- 4- . تحریر الاحکام، ج 2، ص 242.
- 5- . الروضه البهیة، ج 2، ص 417.
- 6- . التنقیح الرائع، ج 1، ج 596 و 597.
- 7- . المهدّب البارع، ج 2، ص 375.
- 8- . جامع المقاصد، ج 2، ص 375.
- 9- . کفایه الاحکام، ج 1، ص 410.
- 10- . مفاتیح الشرائع، ج 2، ص 50.
- 11- . کشف الغطاء، ج 2، ص 420؛ ریاض المسائل، ج 2، ص 389.
- 12- . غنیه النزوع، ص 425.
- 13- . السرائر، ج 2، ص 24.
- 14- . جامع الشتات، ج 1، ص 395.

به نظر من، قول اول قوی تر است. وجوه و ادله ای که بر این نظر دلالت دارند، عبارت اند از:

## ادله ی جواز

1) موثق یا صحیحه ی حفص بن غیاث: «قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مَنْ يَقِيمُ الْحُدُودَ السُّلْطَانُ أَوِ الْقَاضِي فَقَالَ إِقَامَهُ الْحُدُودُ إِلَى مَنْ إِلَيْهِ الْحُكْمُ» (1)؛

«از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: چه کسی حدود الاهی را به پا می دارد؛ سلطان یا قاضی؟ ایشان در پاسخ فرمود: به پا داشتن حدود بر عهده ی صاحبان حکم است.»

در مباحث پیشین گذشت در زمان غیبت حکم به دست مجتهد جامع شرایط است، و نصوص بعدی دلالت می کند بر این که او از جانب امام به عنوان حاکم و قاضی منصوب است.

2) روایات دال بر حاکم و قاضی بودن مجتهد؛ مانند مقبوله ی عمر بن حنظله از امام صادق (علیه السلام): «يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيُرْضَوْا بِهِ حَكَمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» (2)؛

«امام صادق (علیه السلام) فرمود: مردم باید دقت کنند و از میان فقهای که راوی حدیث ما هستند و در احکام حلال و حرام ما

ص: 178

---

1- . وسائل الشیعه، ج 27، ص 300، ح 33749.

2- . وسائل الشیعه، ج 27، ص 137، ح 33416.

صاحب نظرند و به احکام اهل بیت (علیهم السلام) آشنایی دارند، فقیهی را انتخاب کنند و او را در میان خود حاکم قرار دهند. چرا که من او را بر شما حاکم قرار دادم».

مقبوله ی ابی خدیجه از آن حضرت (علیه السلام): «إِيَّاكُمْ أَنْ يَحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ وَلَكِنْ انظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ - يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَايَانَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ» (1)؛

«مبادا یکی از شما شیعیان در مورد دادخواهی، کسی را برای دادرسی نزد حاکم جور برد، بلکه بنگرد چه کسی در میان شما با احکام و طرز حکومت ما آشنا است، او را برای رفع خصومت و داوری برگزینید. پس، حکم را به نزد او برده، و داوری و قضاوتش را بپذیرید که من نیز او را بر شما قاضی و داور قرار می دهم».

احادیث دیگری مانند این دو وجود دارد که دلالت می کنند هرچه از شوون و وظایف قضات جور است در واقع متعلق به حاکم شرعی است. شکی نیست یکی از وظایف آنان اقامه حدود است؛ بنابراین، این حکم برای حاکم شرعی در زمان غیبت نیز ثابت است.

(3) اطلاق ادله ی حدود در کتاب و سنت مقید به زمان نیست؛ مانند: آیه ی شریفه ی: وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا (2)؛ و آیه ی شریفه ی: الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا

ص: 179

---

1- . وسائل الشیعه، ج 27، ص 13، ح 33083.

2- . مائده (5): 38.

مِئَةَ جَلْدِهِ (1)؛ و حدیث علوی: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ لِنَبِيِّكَ (صلى الله عليه وآله) فيما أخبر به من عَطَلَ حَدًّا مِنْ حُدُودِي فَقَدْ عَانَدَنِي (2)؛  
خدایا تو خود به پیامبرت فرمودی هر کس حدی از حدود مرا تعطیل کند، با من دشمنی کرده است»؛ و نمونه های دیگر.

مقتضای این نصوص ثبوت حدود در هر زمانی حتی زمان غیبت و لزوم برپاداشتن آن ها است؛ لکن ادله دلالت نمی کند بر این که  
متصدی آن چه کسی باشد.

با این حال، مشخص است چنین کاری برای هر کسی جایز نیست. زیرا، هم مستلزم فساد نظام است و هم روایات خاص در این زمینه  
وارد شده است؛ مانند: صحیح داوود بن فرقد: «قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ إِنَّ أَصْحَابَ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) قَالُوا  
لِسَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ: أَرَأَيْتَ لَوْ وَجَدْتَ عَلَى بَطْنِ امْرَأَتِكَ رَجُلًا مَا كُنْتَ صَانِعًا بِهِ؟ قَالَ: كُنْتُ أَضْرِبُهُ بِالسَّيْفِ؛ قَالَ: فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله  
عليه وآله) فَقَالَ: مَاذَا يَا سَعْدُ؟ قَالَ سَعْدٌ: قَالُوا لَوْ وَجَدْتَ عَلَى بَطْنِ امْرَأَتِكَ رَجُلًا مَا كُنْتَ تَصْنَعُ بِهِ فَقُلْتُ أَضْرِبُهُ بِالسَّيْفِ. فَقَالَ: يَا سَعْدُ وَ  
كَيْفَ بِالْأَرْبَعَةِ الشُّهُودِ؟ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعْدَ رَأْيِ عَيْنِي وَ عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُ قَدْ فَعَلَ؟ قَالَ إِي وَ اللَّهِ بَعْدَ رَأْيِ عَيْنِكَ وَ عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُ قَدْ فَعَلَ لِأَنَّ اللَّهَ  
عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ جَعَلَ لِمَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا» (3)؛

ص: 180

1- . نور (24): 2.

2- . وسائل الشيعه، ج 28، ص 13، ح 34097.

3- . وسائل الشيعه، ج 28، ص 14، ح 34099.

«از داوود بن فرقد روایت شده که یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) از سعد بن عباده پرسیدند: ای سعد! اگر بر روی همسر خود فردی را مشاهده کنی با او چه خواهی کرد؟ سعد در پاسخ گفت: با شمشیر او را از پای درخواهم آورد. در این هنگام پیامبر (علیه السلام) وارد شد و فرمود: ای سعد! چه شده است؟ گفت: از من پرسیدند اگر بر روی همسر خود کسی را بیایی چه می کنی؟ گفتم او را با شمشیر از پای درخواهم آورد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: ای سعد! برای آوردن و اقامه ی چهار شاهد چه خواهی کرد؟ سعد پرسید: ای رسول خدا! بعد از این که با چشمانم صحنه را دیدم و خدا هم بدان علم دارد، باز هم چهار شاهد لازم است؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: آری؛ زیرا، خداوند برای هر چیزی حدّی قرار داده و برای کسی که از آن حدّ تجاوز کند نیز حدّی قرار داده است».

پس، باید قدر متیقن را گرفت؛ و متیقن کسی است که امور به دست او است، یعنی حاکم شرعی.

4) روایات پیش گفته دلالت دارد حاکم شرع، خلیفه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است؛ و واضح است کسی را جانشین کسی قرار دادن - با ملازمت بین - نشان دهنده ی آن است که وظیفه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) - به خاطر حفظ مصلحت عامه، دفع فساد و انتشار فجور - برای او نیز ثابت است. اقامه ی حدود نیز یکی از آن وظایف است. بدین ترتیب روشن می شود می توان به اخبار دالّ بر این که حاکم شرعی در زمان غیبت مجری حکم و رئیس اسلام است، استدلال کرد.

5) اقامه ی حدود برای مصلحت عام، جلوگیری از انتشار مفاسد و ارتکاب محارم تشریح شده است، و این امر با اختصاص آن به یک زمان خاص منافات دارد. بنابراین، حکمت تشریح حدود اقتضا می کند آن ها در زمان غیبت نیز اقامه شوند؛ و با توجه این که آن مصلحت، به جامعه ی اسلامی برمی گردد، حاکم نایب امام به دلیل ادله ی نیابت (که مقداری از آن ارائه شد) و توقیع شریف: «مَا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَازْجِعُوا فِيهَا إِلَى زُورِهِ أَحَادِيثًا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ (1)» باید آن ها را اقامه کند.

### ادله ی عدم جواز

برای عدم جواز، به اصل عدم جواز، و اجماع ابن زهره و ابن ادریس (2)، و روایت دعائم الاسلام و اشعثیات از امام صادق (علیه السلام) از پدرانش (علیهم السلام) از علی (علیه السلام) استدلال شده است که: «لَا يَصْلُحُ الْحُكْمُ وَلَا الْحُدُودُ وَلَا الْجُمُعَةُ إِلَّا بِإِمَامٍ (3)»؛ اجرای احکام الاهی، اجرای حدود خداوند و اقامه نماز جمعه در صلاحیت احدی نیست مگر امام عادل؛ لکن این اصل با توجه به آنچه گفته شد، از بین می رود. اجماع نیز نه تنها ثابت نیست، بلکه خلاف آن ثابت است؛ بنابراین، مشهور بین فقها جواز اقامه ی حدود برای فقیه است.

ص: 182

---

1- . إكمال الدين وإتمام النعمة، ص 483؛ الغيبة، ص 290.

2- . غنية النزوع، ص 425؛ السرائر، ج 2، ص 24.

3- . دعائم الاسلام، ج 1، ص 182؛ الجعفریات، ص 43.

روایت دعائم الاسلام نیز به دلیل مرسل بودنش قابل اعتماد نیست و نسبت اشعثیات (که از آن به جعفریات تعبیر شده) نیز به مصنفش ثابت نشده است. محمد بن محمد بن اشعث که نجاشی او را ثقه دانسته و گفته: «کتاب الحج متعلق به اوست»<sup>(1)</sup>، اگر چه کتابش معتبر است، اما با آنچه نزد ما موجود است به طور قطع متفاوت است. سخن مرحوم شیخ و نجاشی در ترجمه ی اسماعیل بن موسی بن جعفر که: «او کتابی دارد که آن را از پدرش از پدرانش روایت کرده، از جمله بخش الطهاره را...» تا آخر<sup>(2)</sup>، در برشمردن آن کتاب به عنوان قدر جامع آن کتاب ها کافی است؛ اما باز هم با آنچه در اختیار ما است (مشمول بر کتاب جهاد، تفسیر، نفقات، طب و...) منطبق نمی باشد. پس، این کتاب ها نزد ایشان موجود نیست و کتاب طلاق نزد آن ها موجود اما نزد ما موجود نیست؛ لذا، ظاهر این است که این دو با هم متغایرنند و دستکم اطمینانی به اتحاد آن دو نسخه نیست؛ روایت نکردن صاحب الوسائل و شیخ مجلسی از نسخه ی موجود، تاییدی بر این مغایرت است؛ حتی خود مرحوم شیخ نیز از آن چیزی روایت نکرده است. به همین دلیل، نمی توان به آن اعتماد کرد.

افزون بر آن، بطلان جمله ی اول روایت قطعی است؛ زیرا، حکم درباره ی ضروریات مذهب را برای فقیه معتبر می شمارد. با

ص: 183

---

1- . رجال نجاشی، ص 379.

2- . رجال نجاشی، ص 26؛ فهرست طوسی، ص 45.

این حال، از آن جا که اقامه ی حدود جزء سیاست های دینی است که در جهت حفظ نظام باید در هر زمان اقامه شود، ادله ی نیابت فقیه، دلیلی بر جایز بودن آن برای فقیه هستند. ظاهر آن است که منظور فقها از جواز در این جا، وجوب باشد، همان طور که مقتضای ادله ی پیشین بود.

پس، اقامه ی حدود در صورت ایمنی از ضرر بر فقیه واجب است؛ حتی اگر با قبول ولایت از سوی سلطان جائز ظالم و اظهار ولایت نزد او باشد؛ و این مورد، یکی از موارد پذیرش ولایت جائز است.

### چهارم: امر به معروف و نهی منکر خانواده

مسأله ی بعد این است که: وجوب امر به معروف و نهی از منکر برای مکلف نسبت به خانواده اش تشدید می شود و آیه ی: قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ (1) شاهد آن است.

در تفسیر این آیه روایاتی نیز وارد شده است؛ از جمله:

الف) در روایت معتبر ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: (2)»

ص: 184

1- . تحریم (66): 6.

2- . گفتند: چگونه خانواده مان را از آتش دوزخ حفظ کنیم؟ فرمود: امرشان کنید و نهیشان نمایید؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 148، ح 21207.



«خداوند فرموده است: «خود و خانواده تان را از آتش دوزخ حفظ کنید».

ب) در خبر عبدالاعلی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» جَلَسَ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَبْكِي وَقَالَ أَنَا قَدْ عَجَزْتُ عَنْ نَفْسِي كُلُّتُ أَهْلِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) حَسْبِكَ أَنْ تَأْمُرَهُمْ بِمَا تَأْمُرُ بِهِ نَفْسَكَ وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا تَنْهَى عَنْهُ نَفْسَكَ» (1)؛

«هنگامی که آیه ی: «ای کسانی که ایمان آورده اید خود و خانواده تان را از آتش جهنم حفظ کنید» نازل شد: مردی از مسلمانان نشست و شروع به گریه کرد؛ و گفت: من نسبت به خودم عاجزم، حال نسبت به خانواده ام هم تکلیف شده ام؟! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: کافی است که تو آنان را به همان چیزی که خودت را به آن امر می کنی، امر کنی؛ و از همان چیزی که خودت را از آن نهی می کنی، نهی نمایی».

ج) در خبر ابی بصیر درباره ی این آیه آمده است: «كَيْفَ أَقِيهِمْ؟ قَالَ: تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ، وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاهُمْ اللَّهُ، إِنْ أَطَاعُوكَ كُنْتَ قَدْ وَقَيْتَهُمْ، وَإِنْ عَصُوكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ» (2)؛

«چگونه آنان را از آتش دوزخ حفظ کنم؟ فرمود: آنان را امر به معروف و نهی از منکر می کنی؛ اگر از تو پذیرفتند، آنان را از آتش دوزخ حفظ کرده ای؛ و اگر نپذیرفتند، وظیفه ی خود را انجام داده ای».

ص: 185

1- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 147، ح 21205.

2- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 148، ح 21206.

اما آیا جایز است کسی غیر از فقیه هنگام ارتکاب معصیت بر فرزند و زنش حدّ جاری کند؟ نظر مرحوم شیخ (1)، قاضی (2)، شهید (3) جواز است؛ اما نظر مشهور فقها عدم جواز است.

استدلال قول اول: برای جواز، به سخن مرحوم شیخ مبنی جواز داشتن برای این کار استدلال شده است (4). گفته اند: «موارد دالّ بر قدرت پدر و شوهر، بر فرزند و همسر، و روال تأدیب و تعزیر آنان (که بخشی از حدود است)، و خصوصیات و روایات دالّ بر تأدیب زوجه به زدن و کناره گیری هنگام کوتاهی در حقوق زناشویی، علاوه بر عموم امر به اقامه ی حدود، مؤید این قول هستند» (5).

اما به سخن مرحوم شیخ، به فرض روایت بودن، استناد نمی شود. علاوه بر آن، او برخی از موارد ذکر شده را به دلیل مرسل بودن و جبران نشدن آن به واسطه ی شهرت و...، تایید نمی کند. سلطنت پدر بر فرزند نیز تنها در زمان کودکی و از باب ولایت شرعی بوده و کودکی زمان اجرای حدّ نیست. بعد از بلوغ هم پدر ولایتی بر او ندارد و عمل نمودن بر تأدیب آن دو [فرزند و همسر] جایز نیست.

بله؛ این عملکرد نسبت به فرزند در زمان کودکی، و نسبت به همسر در فرض نشوز در برخی موارد ثابت است؛ اما وقتی توسط

ص: 186

- 1- . النهایه، ص 310.
- 2- . المذهب، ج 1، ص 342.
- 3- . الدروس، ج 2، ص 48.
- 4- . النهایه، ص 301.
- 5- . جواهر الکلام، ج 21، ص 388.

مواردی که دلالت دارد اقامه ی حدود وظیفه ی امام و نماینده ی اوست، تخصیص نخورده است، اظهار عدم جواز است.

### پنجم: اخذ اجرت در امر به معروف

مسأله ی چهارم: آیا اجرت گرفتن برای برخی روش های امر به معروف و نهی از منکر جایز است؟ حال آن که امر و نهی، با بیان راه های خیر و اجرای آن راه ها بر اوضاع مردم، و مثال زدن های مؤثر در نفوس، که گروه خاصی آن را انجام می دهند (همان کسانی خداوند در آیه ی شریفه ی: فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ<sup>(1)</sup>) به ایشان اشاره کرده است) و ایشان - با سلسله مراتب علم خود - این منصب عظیم را حرفه ی خود قرار داده اند؛ یک دعوت عام به شمار می آید؟ آیا مزد گرفتن برای این کار جایز است یا نه؟ دو صورت دارد.

استدلال به عدم جواز: در عدم جواز مزد گرفتن، به این مطلب استدلال شده که دعوت به خیر واجب است و اجرت گرفتن بر واجب جایز نیست؛ نیز، این که امر به معروف و نهی از منکر جزء عبادات است و اخذ اجرت با خلوص و قربت منافات دارد؛ هم چنین در خبر یوسف بن جابر آمده است: «قال أبو جعفر (صلی الله علیه و آله): لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ رَجُلًا يَنْظُرُ إِلَى فَرْجِ امْرَأَةٍ لَا تَحِلُّ لَهُ وَرَجُلًا خَانَ إِخَاهُ فِي امْرَأَتِهِ، وَرَجُلًا»

ص: 187

احتاج الناس إليه لَتَفْقَهُهُ فَسَأَلَهُمُ الرَّشْوَةَ»<sup>(1)</sup>؛ یعنی: «پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) لعنت کرده است: مردی که به ناموس دیگری (به زنی که بر او حلال نیست) می نگرد؛ کسی که به برادر دینی و نسبی خود خیانت کند (به ناموس او خیانت ورزد)؛ کسی که مردم به دانایی و فقاہتش نیاز دارند و او از آنان مطالبه ی رشوه کند».

تقریب: منظور از رشوه، مطلقِ جُعِلَ در مقابل حکم (اگر چه با خود حکم) یا در مقابل بیان واجب و حرام، و امر به واجب و نهی از حرام است. به عبارت دیگر، رشوه در این جا چیزی است که برای آموزش فقه، پرداخت می شود و ظاهر عبارت: «مردم به او نیاز دارند» نیاز نوعی است نه نیاز شخصی؛ هم چنین به اطلاقاتی که از رشوه گرفتن در مقابل حکم نهی می کنند، استدلال می شود. البته به همه ی این اقوال اشکال وارد است.

قول اول: [محل اشکال است] به خاطر دلیلی که در جلد پانزدهم فقه الصادق<sup>(2)</sup> بیان کردیم درباره ی جواز اخذ اجرت در مقابل واجب، و این که وجوب ماهیتاً مانع اخذ اجرت نیست و منافاتی با آن ندارد.

قول دوم: [محل اشکال است] به خاطر این که هر چند اخذ اجرت از قبیل انگیزه برای مبلغ باشد، با خلوص معتبر در عبادات منافاتی ندارد. حتی اگر این واجب جزء واجبات توصلی باشد.

قول سوم: [محل اشکال است] به خاطر این که - علاوه بر ضعف سند حدیث به دلیل ناشناخته بودن یوسف و تعداد دیگری از رجال

ص: 188

---

1- . وسائل الشیعه، ج 27، ص 223، ح 33644.

2- فقه الصادق، ج 15، چاپ قدیم.

سند - رشوه آن چیزی است که در مقابل حکم به باطل پرداخت می شود - چنان چه بحث آن در آینده خواهد آمد ان شاء الله (1) - و شامل غیر آن نمی شود.

اشکال: ظاهر روایت به قرینه ی اطلاق عبارت «رَجُلًا أَحْتَاَجَ النَّاسَ إِلَيْهِ لِتَفَقُّهَهُ»، اراده ی مطلق از آن چیزی است که به ازای آموزش فقه پرداخت می شود.

پاسخ: با فرض ثبوت این که رشوه آن چیزی است که در ازای حکم به باطل پرداخت می شود، از جمله ی «رجلاً...» اراده ی اعمّ نمی شود، و آنچه از خبر به دست می آید، این است که صنف خاصی از «رجل» ی که مردم برای تفقه به او نیاز دارند، ملعون است.

بدین ترتیب مطلب قول چهارم نیز روشن می شود و رشوه به چیزی که در ازای بیان احکام پرداخت می شود، صدق نمی کند. بنابراین، به واسطه ی عمومات، اظهر جواز آن است.

در این زمینه می توان به خبر ابن حرمان استدلال کرد که می گوید: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: مَنْ اسْتَأْكَلَ بِعِلْمِهِ افْتَقِرَ. قُلْتُ: إِنَّ فِي شَيْعَتِكَ قَوْمًا يَتَحَمَّلُونَ عُلُومَكُمْ وَيَبْثُونَهَا فِي شَيْعَتِكُمْ فَلَا يَعْدُمُونَ مِنْهُمْ الْبِرَّ وَالصَّلَاةَ وَالْإِكْرَامَ؟ فَقَالَ (عليه السلام): لَيْسَ أَوْلَانِكَ بِمُسْتَأْكِلِينَ، إِنَّمَا الَّذِي يَفْتِي بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ لِيَبْطُلَ بِهِ الْحَقُّوقُ، طَمَعًا فِي حَطَامِ الدُّنْيَا» (2)؛ «هر کس از راه علمش نان بخورد،

ص: 189

---

1- در فقه الصادق، ج 14، چاپ قدیم.

2- وسائل الشیعه، ج 27، ص 141، ح 33427.

مستمند خواهد شد. به ایشان گفتم: فدایت شوم! میان شیعیان و دوستداران شما گروهی هستند که دانش های شما را فرا می گیرند و آن را میان شیعیانتان منتشر می سازند و در مقابل نیکی، انعام و هدایای آنان بی بهره نمی مانند. فرمود: اینان، کسانی نیستند که با علم خود نان می خورند بلکه (مقصود از مستأکل به علم) کسی است که به خاطر طمع دنیا بدون علم و هدایت از خدا فتوا می دهد تا این که حقوق را باطل کند».

ظاهر آن است که ارتزاق مذموم، منحصر به مواردی است که در مقابل حکم به باطل یا با جهل به واقعیت، مالی گرفته شود. بنابراین، مقتضای مفهوم آن، جواز ارتزاق با علم به حق و حکم و بیان آن است.

اما این که کلمه ی «اٹما» از ادات حصر باشد، ثابت نشده است؛ زیرا، همان طور که مرحوم شیخ اعظم گفته است، این کلمه مترادفی در عرف امروز ما در زبان عربی و غیر آن ندارد؛ و نیز به صورتی به کار نمی رود و استعمال نمی شود که بتوان معنای آن را تشخیص داد. به همین دلیل دانسته نمی شود آیا دلالت بر حصر دارد یا خیر؟ علاوه بر آن، این روایت به خاطر وجود «تمیم بن بهلول و پدرش» ضعیف است، و عمومات کفایت می کند.

پس از آن، با فرض عدم جوازِ مزد گرفتن برای این کار، اشکالی در جواز ارتزاق مُبَلَّغ به خیر (هم آمر و هم ناهی) از بیت المال، به خصوص سهم امام نیست؛ چون، او مصالح مسلمانان را فراهم می کند و این مسأله از مهم ترین آن مصالح است؛ به سبب این که نظم یافتن امور مسلمانان در گرو آن است.

هم چنین روایت طولانی مرسل حمّاد از برخی اصحاب از عبد الصالح درباره ی خمس و انفال و غنایم تا آن جا که می گوید: «و یُوخَذُ الْبَاقِیَ فِیْکُونُ بَعْدَ ذَلِکَ اَرْزَاقٌ اَعْوَانِیْ عَلَیْ دِیْنِ اللّٰهِ وَ فِیْ مَصَدِّ لِحَہِ مَا یُنُوْیْہُ مِنْ تَقْوِیَہِ الْاِسْمَاعِیْلَ وَ تَقْوِیَہِ الدِّیْنِ فِیْ وُجُوْہِ الْجِهَادِ وَ غَیْرِ ذَلِکَ مِمَّا فِیْہِ مَصْلَحَةُ الْعَامَّةِ؛ (1) اگر پس از آن چیزی باقی ماند، می تواند آن را در راه دین خدا و در مصلحت آنچه مدنظر خود اوست از تقویت اسلام و دین در وجوه جهاد و غیر آن از مصالح عمومی مصرف نماید...» دلیل بر جواز [اخذ اجرت] است.

### ششم: وظیفه ی مصلح در قبال جامعه

مسأله ی پنجم: دانستی هرچند در وجوب دعوت به خیر - چه در امر و چه در نهی - عدالت و اجتناب از محرّمات در مبلغ شرط نیست، او باید به جهت لزوم اصلاح جامعه ردای معروف را بر تن کند و ردای منکر را برگذند، و به آنچه امر می کند عمل نموده و آنچه را از آن نهی می کند رها کند؛ زیرا، این کار تأثیر بیشتری دارد.

برخی گفته اند: عالم طیب امت است، و دنیا بیماری است. پس، هرگاه دیدی طیب خودش را بیمار می کند، او را در علمش متهم کن و بدان که او ناصح نیست و نمی توان به حرف های او اعتماد کرد (2)؛ چرا که در خبری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «إِنَّ

ص: 191

---

1- وسائل الشیعه، ج 15، ص 110، ح 20089.

2- نک: وسائل الشیعه، ج 20، ص 26، ح 24938.

الْعَالِمِ إِذَا لَمِيَ عَمَلٌ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفَا(1)؛ همانا اگر دانشمند به علمش عمل نکند، موعظه اش به اشتباه می کشاند؛ همان طور که باران به کثیفی کشیده می شود».

هم چنین دانستی اگرچه دلیل و جوب امر به معروف و نهی از منکر عمومیت دارد، در مورد خانواده و عیال تأکید بیش تری دارد.

پس، هر که این دو امر را در کنار موارد دالّ بر وجوب مطلق امر به معروف و نهی از منکر نسبت به همه ی افراد قرار دهد، نتیجه می گیرد: آنچه علما از تقسیم حکمت عملی به سه قسمت تهذیب نفس، تدبیر منزل و سیاست مُدُن ذکر کرده اند، مانند پلّه هایی برای تعالی جامعه و دستیابی به سعادت - آنچه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) تعیین و با بهترین بیان تبیین کرده اند - عمل می کنند.

\*\*\*

ص: 192

---

1- اصول کافی، ج 1، ص 44، ح 3.



## آشنایی با آثار حضرت آیت الله العظمی روحانی (دام ظلّه)

معظم له از ابتدای زندگی علمی خویش در راستای نشر معارف اهل بیت (علیه السلام) و گسترش دانش اسلام، هرگز آرام نگرفتند. زمانی بر مسند تدریس می نشینند و به تربیت و پرورش هزاران دانشمند فاضل و فرزانه می پردازند و زمانی دیگر دست به قلم می شوند و به تألیف کتب ماندگار اسلامی می پردازند.

ایشان به محض ورود به حوزه علمیه قم و احساس نیاز جامعه حوزوی و اسلامی، همزمان با تدریس درس خارج فقه و اصول در سنین جوانی، دست به تألیف دایره المعارف فقه اسلامی می زنند. کتابی ماندگار که بزرگان و اساتید نام آور خبره حوزه، مراجع بزرگ تقلید و مدرسین، سر تعظیم و تمجید در برابرش فرو می آورند.

حضرت آیت الله العظمی بروجردی (رحمه الله) دویار کتاب «فقه الصادق» را همراه خود به جلسه تدریس شان می برند و به عنوان سند از آن نقل قول و به آن استناد می کنند.

حضرت آیت الله العظمی خویی (رحمه الله) طی نامه ای مرقوم فرمودند که: من کتاب «فقه الصادق» را شخصاً برای آیت الله کاشف الغطاء بردم و گفتم: ببیند من چه خدمت بزرگی به عالم اسلام و فقاهت نموده ام و چنین عالم محقق را تربیت کرده ام.

رئیس دانشگاه الازهر (مهمترین و عالی ترین مرکز علمی اهل تسنن) نیز طی نامه ای کتاب عظیم «فقه الصادق» را می ستاید.

این کتاب سالیان سال است که یکی از رساترین، معتبرترین و مهمترین منبع تدریس فقه و اصول تشیع است. یکی از دلایل مرجعیت و

## تألیفات

1 - فقه الصادق (به زبان عربی): دایره المعارف کامل فقه تشیع. این کتاب عظیم و بزرگ که به عنوان یک منبع مرجع شناخته شده است در 26 جلد بارها در داخل و خارج کشور به چاپ رسیده است. چاپ جدید آن هم اکنون در 41 جلد (با ذکر منابع و مصادر) منتشر شده است.

آیت الله العظمی روحانی تألیف این مجموعه فقهی را از سال 1370 قمری (60 سال پیش) آغاز کرده و در سال 1398 هجری قمری و در اوج مبارزات بر علیه رژیم ستمشاهی و در حالی که در تبعید به سر می بردند، نگارش آخرین جلد آن را به پایان رسانده اند.

یکی از امتیازات این مجموعه فقهی آن است که طلاب و محققین را از مراجعه به کتب فقهی جهت اطلاع از آرای دیگر فقیهان بی نیاز می کند؛ چه آنان که در قرن های گذشته می زیسته اند و چه آن دسته از فقیهان معاصر مانند آیت الله خوئی، میرزای نائینی، محقق اصفهانی و آیت الله حکیم که پیش از نگارش این مجموعه آرای فقهی خود را عرضه کرده اند و حتی فراتر از این، آرای آن دسته از فقیهانی را گرد آورده است که مراجعه به آثارشان چندان رواج ندارد؛ مانند برخی از آرای آیت الله کاظم شیرازی و آیت الله عبد الکریم حائری.

از نکات قابل اشاره آنکه حضرت آیت الله العظمی بروجردی (رحمه الله) دو بار از کتاب فقه الصادق در منبر تدریس خود مطالبی نقل فرمودند و حضرت آیت الله العظمی خویی (رحمه الله) در وصف این کتاب طی نامه ای مرقوم فرمودند که: «من کتاب فقه الصادق را شخصا برای آیت الله کاشف الغطاء بردم و گفتم: ببینید من چه خدمت بزرگی به عالم اسلام

و فقاہت نموده ام و چنین عالم محققى را تربیت کرده ام».

مهم ترین ویژگی و نقاط تمایز موسوعه «فقه الصادق» را می توان در موارد زیر خلاصه کرد: تمامیت، جامعیت، تتبع و کاوشگری، پژوهشگری و تحقیق، توجه به فقه پویا، جدید و به روز بودن، روانی و راحتی متن.

2 - «زبدہ الاصول» (به زبان عربی): دوره کامل علم اصول فقه که به صورت بحث استدلالی ارائه گردیده است. این کتاب در 6 جلد می باشد.

3 - «منهاج الفقاهه» (به زبان عربی): در 6 جلد می باشد که حاشیه ای است بر «مکاسب» شیخ انصاری (رحمه الله) که به شیوه ای نو و ابتکاری تمامی موارد ارائه شده را بحث و بررسی کرده اند.

4 - «المسائل المستحدثه» (به زبان عربی): حضرت آیت الله مبتکر مسائل مستحدثه و ارائه مسائل جدید با ذکر مسایل فقهی، روایی هستند. این کتاب که بارها و بارها در خارج و داخل کشور به چاپ رسیده است شامل ارائه مسائل جدید، نو و مورد ابتلای جامعه با ذکر دلایل و مستندات فقهی، روایی و قرآنی می باشد.

5 - تعلیق بر «منهاج الصالحین» در 3 جلد (به زبان عربی)

6 - تعلیق بر «عروه الوثقی» در 2 جلد (به زبان عربی)

7 - تعلیق بر «وسیلہ النجاه» (به زبان عربی)

8 - رساله در لباس مشکوک (به زبان عربی)

9 - رساله در قاعده لاضرر (به زبان عربی)

10 - الجبر و الاختیار (به زبان عربی)

11 - رساله در قرعه (به زبان عربی)

12 - مناسک الحج (به زبان عربی)

13 - المسائل المنتخبه (به زبان عربی)

14 - رساله در «فروع العلم الاجمالی» (به زبان عربی)

- 15 - الاجتهاد و التقليد (به زبان عربی)
- 16 - القواعد الثلاثه (به زبان عربی)
- 17 - اللقاء الخاص (به زبان عربی) استفتائات
- 18 - «شرح مناسک الحج والعمره» (به زبان عربی)
- 19 - «اجوبه المسائل الاعتقاديه» (به زبان عربی) استفتائات
- 20 - «السیده الزهرا (عليها السلام) بين الفضائل والظلمات» (به زبان عربی)
- 21 - رساله «توضیح المسائل» (به زبان فارسی و اردو)
- 22 - جبر و اختيار (به زبان فارسی)
- 23 - «نظام حکومت در اسلام» (به زبان فارسی و ترکی و اردو)
- 24 - مناسک حج (به زبان فارسی)
- 25 - منتخب احکام (به زبان فارسی)
- 26 - «استفتائات قوه قضائيه و مؤسسه حقوقی وکلای بین الملل» (ببازبان فارسی)
- 27 - احکام فقهی مسائل روز (به زبان فارسی)
- 28 - استفتائات (پرسش و پاسخ های مسائل شرعی) (به زبان فارسی): که تاکنون در 6 جلد به صورت سؤال و جواب ارائه شده است.
- 29 - «سلسله فتاوی و استفتائات» (به زبان عربی): شامل استفتائات و پاسخ های مسائل شرعی می باشد که در 18 جلد تهیه شده و هر جلد شامل 1000 سؤال و جواب است. که تاکنون 2 جلد (التقلید والعقائد - الطهاره) آن به چاپ رسیده است.
- 30 - فضائل و مصائب حضرت زهرا (عليها السلام)
- 31 - اجوبه المسائل (فی الفكر والعقیده والتاریخ والاخلاق)
- 32 - عاشورا و قیام امام حسین (عليه السلام) از نگاه آیت الله العظمی روحانی
- 33 - راه سعادت
- 34 - امام زمان (عج) از ولادت تا ظهور

35 - خاتم پیامبران (صلی الله علیه وآله) و امیر مؤمنان (علیه السلام) و مقام معصومین (علیهم السلام)

ص: 196

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

